

کتاب حزقیال نبی

مقدمه

حزقیال نبی در زمان تبعید و دوری از وطن، برای خدمت نبوت گماشته شد. حزقیال قبل و بعد از سقوط و ویرانی اورشلیم، در بابل در تبعید به سر می‌برد. پیام او هم برای هموطنانش در اورشلیم و هم برای تبعیدشده‌گان بود.

خداوند به حزقیال رؤیاهای
عجیب و شگفت‌انگیزی نشان
داد. حزقیال سعی می‌کند این
رؤیاهای را با جزئیات توضیح
دهد، اما بسیاری از آنها با
کلمات قابل بیان نیستند.
حزقیال در پیامهای خود، از
استعاره‌های قوی نیز استفاده
می‌کند که هدف آن تکان دادن
مردم جهت گوش دادن و توبه
نمودن است. به عنوان مثال،

قوم برگزیده خدا با همسری
مقایسه می شود که مرتکب
زناکاری شده و فاحشه‌گری
می کند. حزقیال می خواست به
این ترتیب به مردم نشان دهد
که بُت پرستی و نافرمانی آنها
چقدر شریر و وحشتناک است.
حزقیال همچنان در مورد
قدوسیت خداوند و اینکه
اعمال پلید مردم اسرائیل برای
خداوند غیر قابل تحمل است،

توضیح می‌دهد.

یکی از اهداف حزقیال این

بود تا مردم اسرائیل را برای پذیرفتن ویرانی اورشلیم که در آینده واقع می‌شد، آماده سازد. زیرا اکثر آنها فکر می‌کردند که اورشلیم به خاطر مقدس بودن آن، همیشه از سقوط و ویرانی مصؤون است. حزقیال علت ویرانی اورشلیم و تبعید شدن بیشتر مردم بنی اسرائیل را در

گناهان گذشته و موجود آنها
می‌دید. او در قسمت اول کتاب
خود در مورد آن صحبت
می‌کند. اما مردم در آن زمان به
این پیشگویی‌های او باور
نمی‌کردند. وقتی که چند سال
بعد، در سال ۵۸۶ قبل از
میلاد، نبوکدنصر اورشلیم را
ویران کرد و یک تعداد زیاد
مردم به اسارت رفتند، صحت
پیشگویی‌های حزقیال برای‌شان

به اثبات رسید.

حزقیال در بخش اخیر

کتاب خود، از طریق رؤیایی که
خداوند به او نشان داد، در

مورد متحد شدن دوبارهٔ اسرائیل

و یهودا سخن می‌گوید که یک

پادشاه از نسل داوود بر آنها

حکومت خواهد کرد. حزقیال

به تبعیدشده‌گان می‌گوید،

همان‌طوری که خداوند در

وطن‌شان با آنها بود، در تبعید

نیز با آنها می‌باشد. حزقیال
همچنان به آنها می‌گوید، هر
جایی که باشند باید از خداوند
اطاعت کنند و با ایمان چشم به
راه روزی باشند که به وطن
خود برگردند.

فهرست موضوعات

دعوت خدا از حزقیال:

فصل ۱ - ۳

پیشگویی سقوط اورشلیم:

فصل ۴ - ۲۴

پیشگویی در مورد قوم‌های

دیگر: فصل ۲۵ - ۳۲

نجات برای اسرائیل: فصل

۳۳ - ۳۹

اسرائیل جدید: فصل ۴۰ -

۴۸

رؤیای اول حزقیال نبی

(۱:۱-۲۷:۷)

رؤیای حزقیال

①-۳ در روز پنجم ماه چهارم و
سال سی‌ام که پنج سال از تبعید
یهویاکین پادشاه می‌گذشت، من
حزقیال کاهن، پسر بوزی با
سایر تبعیدشده‌گان یهودی در
کنار دریای خابور در بابل
زندگی می‌کردم. در همان روز
ناگهان آسمان باز شد و خدا
رؤیاهایی را به من نشان داد. در
آنجا، در کنار دریای خابور،

واقع در بابل، کلام خداوند بر
من نازل شد و نیروی او را در
وجود خود احساس نمودم. ④
به بالا نگاه کردم و دیدم که
طوفانی از طرف شمال می‌آمد.
پیشاپیش آن ابر بزرگی از آتش
حرکت می‌کرد و نوری درخشان
گرداگرد آن بود. در میان آتش
یک چیز برنجی، روشن و تابان
بود. ⑤ در وسط طوفان، چهار
موجود آسمانی را دیدم که به

انسان شباهت داشتند، ⑥ اما
هر کدام آنها دارای چهار چهره
و چهار بال بود. ⑦ پاهای شان
راست و کف پای شان به سُم
گوساله شباهت داشت و مانند
یک ظرف برنجی، می درخشید.
⑧ در زیر بالهای خود دستهایی
داشتند، شبیه دست انسان. آن
چهار موجود آسمانی دارای
چهر چهره و چهار بال بودند.
⑨ نوک بالهای آن چهار

موجود آسمانی به یکدیگر
تماس داشت و بدون این که به
عقب برگردند، مستقیماً پرواز
می‌کردند.

⑩ هر یک از آنها چهار

چهرهٔ مختلف داشت: در پیشرو

چهرهٔ انسان، در طرف راست

چهرهٔ شیر، در طرف چپ چهرهٔ

گو و در عقب چهرهٔ عقاب.

⑪ هر کدام دو جفت بال

داشت. یک جفت آن باز بود و

نوک آنها به دو بال موجود
آسمانی پهلویش تماس داشت.
جفت دیگر بدنشان را
می پوشاند. (۱۲) آنها مستقیماً
حرکت می کردند و هر جایی که
روح می رفت، آنها نیز می رفتند،
بدون این که رو برگردانند. (۱۳)
در بین این چهار موجود
آسمانی چیزی مانند یک مشعل
فروزان قرار داشت که در حال
حرکت بود. آتش آن شعله‌ور

بود و از آن رعد و برق دیده
می‌شد. (۱۴) این چهار موجود
آسمانی مانند رعد و برق با
سرعت به هر طرف حرکت
می‌کردند.

(۱۵) در همان حالی که متوجه
آن چهار موجود آسمانی بودم،
چهار چرخ را بر زمین و پهلوی
هر یک از آن موجود آسمانی
دیدم. (۱۶) چرخها همه یکسان و
مانند یک سنگ قیمتی،

می درخشیدند. در بین هر چرخ

یک چرخ مستقل دیگر قرار

داشت. (۱۷) به این ترتیب، بدون

این که دور بزنند، می توانستند به

هر طرف حرکت کنند. (۱۸)

حلقه‌های شان بلند، ترسناک و

از هر طرف پُر از چش بودند.

(۱۹-۲۱) وقتی آن چهار موجود

آسمانی حرکت می کردند

چرخهای پهلوی شان هم به

حرکت می آمدند و هرگاه آنها از

زمین برمی خاستند، چرخها نیز
بلند می شدند. وقتی توقف
می کردند، چرخها هم از حرکت
باز می ماندند. چون روح آن
چهار موجود آسمانی در چرخها
بود، به هر جا که روح می رفت،
چرخها نیز همراهش حرکت
می کردند.

②۲ بالای سر هر یک از آن

چهار موجود آسمانی چیزی به
شکل گنبد قرار داشت که مانند

بلور می درخشید و ترسناک
بود. (۲۳) زیر گنبد، دو بال هر
جانور طوری پهن بودند که به
بالهای جانور پهلویش می رسید
و دو بال دیگر بدن آنها را
می پوشاند. (۲۴) وقتی پرواز
می کردند، صدای بالهای شان
مانند صدای آبهای خروشان،
مانند آواز خدای متعال و فریاد
یک لشکر عظیم بود. هرگاهی
که توقف می کردند، بالهای

خود را پایین می‌آوردند. (۲۵) هر
بار موقع ایستادن وقتی بالهای
خود را پایین می‌آوردند، از
گنبدی که بالای سرشان بود،
صدایی به گوش می‌رسید.

(۲۶) بر گنبد بالای سرشان

چیزی مانند یک تخت به رنگ
لاجورد دیده می‌شد. بر سر آن
تخت کسی نشسته بود که به
انسان شباهت داشت. (۲۷) از
کمر به بالا مانند فلز آتشین و

شعله‌ور می‌درخشید، از کمر به
پایین مانند شعلهٔ آتش می‌تابید
و اطراف او با نور درخشنده‌ای
منور بود، (۲۸) و همچون رنگین
کمانی که در یک روز بارانی به
وجود می‌آید، درخشان و تابان
بود. این منظره، نور پُر جلال
حضور خداوند را نشان داد.

وقتی آن را دیدم رو به خاک
افتادم. آنگاه آواز کسی را
شنیدم که با من حرف می‌زد.

دعوت خدا از حزقیال

① 3 خداوند به من گفت:

«ای انسان خاکی، برخیز و بر

پای خود ایستاده شو تا با تو

سخن گویم.» ② هنگامی که او

با من حرف می زد، روح

خداوند داخل من شد و مرا از

زمین بلند کرد. آنگاه کلام او را

شنیدم که می گفت: ③ «ای

انسان خاکی، من تو را نزد قوم

اسرائیل می فرستم، نزد مردم

نافرمانی که بر ضد من سرکشی

کردند. آنها و اجدادشان تا به

امروز در مقابل من گناه

ورزیده‌اند. ^(۴) اینها مردم

گستاخ و سنگدل هستند، پس

من، خدای متعال، تو را

می‌فرستم تا کلام مرا به گوش

آنها برسانی. ^(۵) این قوم

سرکش، چه بشنوند و چه

نشنوند، به یقین خواهند دانست

که یک نبی در میان‌شان آمده

است. ⑥ اما تو، ای انسان

خاکی، از آنها نترس و از

سخنانشان خوفی نداشته باش.

حتی اگر سخنانشان مانند خار

و نیش گژدم باشند. بلی، از

حرفهای آنها نترس و از دیدن

چهره‌های آنها بیم نداشته باش،

زیرا آنها نسل سرکشی هستند!

⑦ چه بشنوند و چه نشنوند،

کلام مرا برای آنها بیان کن.

می‌دانم که آنها مردم یاغی و

سرکش هستند.

⑧ ولی تو ای انسان خاکی،

به آنچه که به تو می‌گویم گوش

بده و مانند این قوم سرکش

نباش! دهانت را باز کن و آنچه

را که به تو می‌دهم، بخور.» ⑨

آنگاه دستی را دیدم که به سوی

من دراز شد و در آن طوماری

بود. ⑩ طومار را باز کرد و

دیدم که در پشت و روی آن

مطالبی نوشته شده بود که

حکایت از غم و ماتم و
پریشانی می‌کرد.

① خداوند به من فرمود:

«ای انسان خاکی، آنچه را که

به تو می‌دهم، بخور. این طومار

را بخور و بعد نزد قوم اسرائیل

برو و سخن بگو.» ② پس

دهانم را باز کردم و او طومار را

داد که بخورم. ③ سپس فرمود:

«ای انسان خاکی، این طومار

را بخور و با آن شکم خود را پُر

کن. « من آن را خوردم و مانند
عسل شیرین بود.

④ سپس خداوند به من

فرمود: «ای انسان خاکی، نزد

قوم اسرائیل برو و سخنان مرا

کلمه به کلمه برای آنها بیان

کن. ⑤ من تو را نزد مردمی

نمی فرستم که زبان شان مشکل و

برای تو بیگانه باشد بلکه تو را

نزد قوم اسرائیل می فرستم. ⑥

اگر تو را نزد مردمی

می فرستادم که فهمیدن لسان شان
برای تو مشکل بود، بازهم آنها
ب سخنان تو گوش می دادند،

۷) اما قوم اسرائیل به سخنان تو
توجه نمی کنند. آنها حتی به

کلام من هم گوش نمی دهند،
زیرا آنها مردم سنگدل و گستاخ
هستند. ۸-۹) پس حالا تو را

مانند آنها سرسخت و سنگدل
می سازم و مانند سنگ، محکم
و همچون الماس، سخت

می‌گردانم. پس، از آنها نترس و
از نگاه‌شان بیم نداشته باش،
زیرا که مردم سرکش هستند.»

⑩ خداوند متعال به من

فرمود: «ای انسان خاکی، به
سخنان من به دقت توجه کن و
همه را به‌خاطر بسیار. ⑪ آنگاه
نزد قومت که تبعید شده‌اند برو،
خواه بشنوند خواه نشنوند، و به
آنها بگو که خداوند متعال
چنین می‌فرماید.»

⑫ بعد روح خدا مرا

برداشت و از پشت سر من

صدای غرش عظیمی برخاست

که می‌گفت: «متبارک باد

جلال خداوند در جایگاه

ملکوتی او!» ⑬ این صدای

ترسناک، صدای به هم خوردن

بالهای آن چهار موجود آسمانی

و چرخهای پهلوی آنها بود. ⑭

حضور خداوند را با تمام

قدرتش احساس کردم و وقتی که

روح، مرا برداشت و با خود
بُرد، غم و اندوه فراوان وجودم
را فراگرفت. ①۵ سپس به کنار
دریای خابور به تپه‌ای به نام
تِل اَبیب، نزد یهودیانی که در
حال تبعید زندگی می‌کردند،
رفتم و در آنجا مدت هفت روز
حیرت‌زده در میان‌شان نشستم.

خداوند به حزقیال وظیفهٔ هشدار
می‌دهد

(همچنان در حزقیال ۱:۳۳-۹)

①۶ بعد از هفت روز کلام

خداوند بر من نازل شد و

فرمود: ①۷ «ای انسان خاکی،

من تو را به عنوان یک پهره‌دار

برای قوم اسرائیل برگزیدم تا

هشدارهایی را که از من

می‌شنوی به آنها برسانی. ①۸ اگر

من به شخص شریری هشدار

بدهم که به یقین خواهد مُرد و

تو هشدار مرا به او نرسانی و

نگویی که از کارهای بد خود

توبه کند تا نجات یابد، در این

صورت او به سبب گناهش

می‌میرد. اما، من تو را مسؤول

مرگ او خواهم دانست. (۱۹)

هرگاه به یک شخص بدکار

هشدار بدهی و او بازهم توبه

نکند و از گناه کردن دست

نکشد، آن وقت او غرق در گناه

می‌میرد اما تو مسؤول نخواهی

بود. (۲۰) به همین ترتیب اگر

یک شخص نیک و راستکار از

راهِ راست انحراف کند و دست
به اعمال بد بزند، من او را در
وضع خطرناکی قرار می‌دهم و
اگر تو به او هشدار ندهی،
به خاطر گناه خود هلاک
می‌گردد. کارهای نیک او
فراموش می‌شود و انتقام خون
او را از تو می‌گیرم. (۲۱) اما اگر
تو به او هشدار بدهی که از راه
گناه برگردد و او توبه کند، آن
وقت زنده می‌ماند، زیرا هشدار

تو را جدی گرفته است و تو هم
خود را از مرگ نجات
می دهی.»

حزقیال قدرت حرف زدن را از دست
می دهد

②② در آنجا بار دیگر حضور

پُر شکوه خداوند را احساس
کردم و به من فرمود: «برخیز و
به دره برو و من در آنجا با تو
صحبت می کنم.» ②③ پس من
برخاستم و به دره رفتم و شکوه

و جلال خداوند را همان طوری
که در کنار دریای خابور دیده
بودم، در آنجا نیز مشاهده کردم
و من به روی خود به خاک
افتادم. (۲۴) روح خدا داخل من
شد و مرا به پا ایستاده کرد. بعد
خطاب به من نموده فرمود:
«برو خود را در خانه‌ات
محبوس کن. (۲۵) تو را با
ریسمان می‌بندند تا نتوانی
بیرون بروی و با مردم یکجا

باشی. (۲۶) من زیانت را به کامت
می چسپانم تا گنگ شوی و
نتوانی این قوم سرکش را
سرزنش کنی. (۲۷) سپس وقتی
من، خداوند قادر مطلق، دوباره
با تو صحبت کنم و به تو قدرت
سخن گفتن را بدهم، تو پیام
مرا به مردم می رسانی. آن وقت
هرکسی که گوش شنوا دارد
می شنود و کسی که سرکش و
یاغی باشد، نمی شنود.»

شرح محاصره اورشلیم

① خداوند فرمود: «ای

انسان خاکی، خشتی را بگیر و

آن را پیش روی خود بگذار و

بر آن نقشه شهر اورشلیم را

حک کن. ② سپس آن شهر را

محاصره کن و در مقابل آن

سنگرها و تپه خاکی بر پا کن.

همچنان بر ضد آن، یک

اردوگاه دشمن و وسیله‌ای برای

فروریختن دیوار آماده کن. ③

بعد یک تابه آهنی را بگیر و
مانند دیوار بین خود و نقشه
شهر قرار بده و رویت به طرف
شهر و بر ضد آن باشد. این
نشان دهنده آن است که شهر در
محاصره است و تو آن را
محاصره می‌کنی و همچنان
اخطاری برای قوم اسرائیل نیز
می‌باشد. (۴-۵) بعد بر پهلوی چپ
خود دراز بکش. من گناه قوم
اسرائیل را بر تو می‌گذارم و تو

مدت سه صد و نود روز در
همان حال قرار بگیر. یعنی تو
برای هر سال جزای قوم
اسرائیل، یک روز متحمل رنج
و درد می شوی. ⑥ بعد از ختم
این مدت، چهل روز دیگر
به خاطر گناهان مردم یهودا، بر
پهلوی راست خود دراز بکش و
برای هر سال مجازات آنها،
یک روز درد و رنج را متحمل
شو. ⑦ سپس به سمت اورشلیم

محاصره شده نگاه نموده و بر
ضد آن نبوت کن. ⑧ من دست
و پای تو را می‌بندم تا تو نتوانی
تا پایان محاصره از یک پهلو به
پهلوی دیگر بغلطی.

⑨ در طول مدت سیصد و
نود روزی که بر پهلوی چپ
می‌خوابی، مقداری گندم، جو،
لوبیا، دال و ارزن را بگیر و در
یک ظرف با هم مخلوط کن و
همین غذای تو باشد. ⑩ جیره

غذایت روزانه یک پاو است و باید در وقت معین خورده شود. (۱۱) مقدار آبی که باید بنوشی نیم لیتر است و آب را هم باید در وقت معین بنوشی. (۱۲) برای پُختن نان باید از مدفوع خشک شدهٔ انسانی کار بگیری و این کار را هم در حضور مردم اجرا کنی. (۱۳) به همین ترتیب، قوم اسرائیل در کشورهای که آنها را پراکنده می‌سازم، نان

ناپاک و نجس می‌خورند.» (۱۴)

من گفتم: «ای خداوند متعال،

من هیچگاهی نجس نشده‌ام. از

جوانی تا به حال گوشت حیوان

مُرده و یا حیوانی را که به وسیلهٔ

جانور درنده گشته شده باشد،

نخورده‌ام و خوراک حرام را به

لب نزده‌ام.» (۱۵) آنگاه خداوند

به من فرمود: «پس من اجازه

می‌دهم که برای پُختن نان،

به جای مدفوع انسانی از سرگین

گاو استفاده کنی.»

①۶ بعد اضافه کرد: «ای

انسان خاکی، من نان را از شهر
اورشلیم قطع می‌کنم تا مردم
آنجا نان و آب را با دقت اندازه
کرده و به صورت جیره با ترس
و لرز بخورند. ①۷ به خاطر
کمبودی نان و آب، با ترس و
وحشت به یکدیگر می‌نگرند و
در زیر فشار بار گناه ضایع
می‌شوند.»

پیشگویی سقوط اورشلیم

① خداوند فرمود: «ای

انسان خاکی، یک شمشیر تیز

را که مانند تیغ سلمانی باشد

بگیر و با آن موی سر و ریش

خود را بتراش. بعد موها را در

یک ترازو بگذار و به سه حصه

تقسیم کن. ② یک حصه آن را

پس از ختم محاصره، در بین

نقشه شهر در آتش بسوزان.

حصه دیگر آن را با شمشیر

تکه تکه کن و به اطراف نقشه
شهر بیاش و حصه سوم را در
مسیر باد قرار بده تا پراگنده
شود و من شمشیری را به دنبال
آن می فرستم. ③ سپس چند تار
مو را نیز بگیر و در زیر لباس
خود ببند. ④ چند تار موی
دیگر را هم بگیر و آن را در
آتش انداخته بسوزان. این
علامتی می باشد که آتشی روشن
شده و تمام خاندان اسرائیل را

فرا خواهد گرفت.»

⑤ خداوند متعال چنین

فرمود: «این شهر اورشلیم

است. من آن را در بین قومهای

جهان قرار دادم و کشورهای

دیگر را در اطراف آن. ⑥ اما

شما مردم اورشلیم از احکام و

قوانین من سرکشی کردید و بدتر

از قومهای اطراف خود شدید.

اوامر مرا رد نمودید و به

فرایض من توجه نکردید. ⑦

چون شما زیادت‌تر از قوم‌های
دیگر سرکش هستید و از
احکام و فرایض من اطاعت
نکردید. شما حتی از رسوم و
قوانین مردم دیگر هم پیروی
نکردید، ^۸ بنابراین من، خداوند
متعال، دشمن شما هستم و در
حضور تمام ملت‌های جهان شما
را مجازات می‌کنم. ^۹ پس
به خاطر اعمال زشت‌تان، شما را
چنان جزای سنگین می‌دهم که

نظیرش در گذشته دیده نشده و
در آینده ه دیده نخواهد شد.

⑩ وضع اورشلیم چنان بد

خواهد شد که والدین، فرزندان

خود را و فرزندان، والدین خود

را خواهند خورد. آنگاه من تو

را مجازات نموده و کسانی را

که زنده بمانند به سراسر دنیا

پراکنده خواهم ساخت. ⑪

بنابراین خداوند متعال

می‌فرماید: به حیات خود قسم

می خورم که چون شما با اعمال
زشت و پلیدتان عبادتگاه مرا
آلوده کردید، رشته زندگی شما
را بدون رحم قطع می کنم. (۱۲)
یک حصهٔتان از قحطی و
مرض می میرید، یک حصهٔتان
به وسیلهٔ شمشیر گشته می شوید و
حصهٔ دیگر شما را به سراسر
جهان پراکنده می سازم و شمشیر
دشمن را به تعقیبتان
می فرستم.

⑬ بعد آتش غضب من

خاموش می‌شود و با ریختن

خشم خود بر آنها، آرام می‌گیرم.

آنگاه خواهند دانست که من،

خداوند هستم و در غیرت خود

سخن گفته‌ام. ⑭ بر علاوه

سرزمین شما را ویران و خودتان

را رسوا می‌کنم تا هرکسی که از

آنجا بگذرد، عبرت بگیرد. ⑮

شما را مایهٔ تمسخر و عبرت

قومهای اطرافتان می‌گردانم تا

همه بدانند که وقتی بالای قومی
قهر شوم، آنها را به شدت
مجازات می‌کنم. شما این را از
زبان من که خداوند هستم
می‌شنوید. ۱۶ قحطی و تباهی را
مانند تیرهای مرگبار در بین
شما می‌فرستم. آن قحطی به
قدری شدید می‌شود که از
کمبودی غذا و گرسنه‌گی
هلاک می‌گردید. ۱۷ قحطی و
حیوانات درنده را بر ضد شما

می فرستم تا شما و فرزندان تان
را از بین ببرند. مرض و
خون ریزی به سراغ تان می آیند و
با دم شمشیر دشمن گشته
می شوید. شما این را از زبان
من که خداوند هستم
می شنوید.»

خداوند بت پرستی را محکوم می کند

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان

خاکی، رو به طرف کوه‌های
اسرائیل کرده، بر ضد آنها نبوت
کن ^(۳) و بگو که ای کوه‌های
اسرائیل، خداوند متعال، خدای
اسرائیل به شما، تپه‌ها، وادیها و
دره‌ها چنین می‌فرماید: من
خودم شمشیر را برای نابودی
شما می‌فرستم و بُتخانه‌های شما
را ویران می‌کنم. ^(۴-۵)

قربانگاه‌های‌تان را از بین
می‌برم، بُت‌های‌تان را شکسته و

اجساد گشته شده گان را در
مقابل پای بُتهای تان می اندازم و
استخوانهای آنها را به دور
قربانگاه پراکنده می کنم. ⑥ در
هر جایی که زندگی می کنید،
شهرها و بُتخانه ها و
قربانگاه های تان ویران می شوند،
بُتهای تان شکسته، اجاق های
سوختاندن خوشبویی تان
فروریخته و چیزهایی را که با
دست تان ساخته اید، از بین

می روند. ⑦ اجساد مردم
گشته شده در همه جا دیده
می شوند و کسانی که زنده
بمانند، خواهند دانست که من
خداوند هستم.

⑧ اما عده‌یی از شما را زنده
خواهم گذاشت. آنها از دم
شمشیر نجات یافته و در بین
قومهای دیگر پراکنده می شوند.
⑨ سپس کسانی که در

کشورهای دیگر به اسارت برده

می‌شوند، در آنجا مرا به‌یاد
می‌آورند. آنها به‌یاد می‌آورند که
چگونه با دل‌های بی‌وفای‌شان
مرا ترک کردند. آنها با چشمان
زناکارشان بُت‌پرستی را ترجیح
داده و قلب مرا شکستند. آنگاه
به سبب اعمال زشتی که
مرتکب شده‌اند، از خود بیزار
می‌شوند. (۱۰) آنها خواهند
دانست که من خداوند هستم،
هشدارهای من جدی بوده و

بی جهت این بلاها را بر سرشان
نیاورده‌ام.»

⑪ خداوند متعال می‌فرماید:

«با غم و اندوه به سر و رویت
بزن و به خاطر اعمال زشت و
پلید قوم اسرائیل آه و ناله کن،
زیرا آنها با شمشیر، قحطی و
مرض هلاک می‌شوند.» ⑫

کسانی که در جاهای دور
هستند، در اثر مرض می‌میرند،
آنهايي که در همین نزدیکی‌ها

باشند، با شمشیر به قتل
می‌رسند و آن عده‌یی که باقی
بمانند از قحطی هلاک
می‌گردند. به این ترتیب خشم
خود را بر آنها می‌آورم. (۱۳) وقتی
اجساد آنها در جاهایی که برای
بُت‌های خود هدیه تقدیم
می‌کردند، یعنی در بین بُت‌ها، به
دور قربانگاه‌ها، بر تپه‌ها، بر سر
کوه‌ها، زیر درخت‌های سبز و
بلوط‌های بلند بیفتند، آن وقت

مدانند که من خداوند هستم.

①۴ دست خود را برای نابودی

آنها دراز می‌کنم و خانه‌های‌شان

را از بیابانی که در جنوب قرار

دارد تا شهر رِبْلَه که در شمال

است، ویران می‌سازم. آنگاه

خواهند دانست که من خداوند

هستم.»

عاقبت مردم اسرائیل

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان
خاکی، از جانب من، خداوند
متعال، به قوم اسرائیل بگو که
همه چیز به پایان رسیده است!
این پایان کار تمام سرزمین
آنهاست.

③ اکنون همه چیز به پایان
رسیده است و به خاطر اعمال
زشتتان، شما را مجازات
می‌کنم و خشم خود را بر شما
فرومی‌ریزم. ④ دیگر با نگاه

شفقت به شما نمی‌نگرم و بر
شما رحم نمی‌کنم. چون به
راه‌های غلط رفتید و مرتکب
کارهای زشت شدید، شما را
جزا می‌دهم. آنگاه خواهید
دانست که من خداوند هستم.»

⑤ خداوند متعال چنین

می‌فرماید: «نگاه کنید، مصیبت
پد از مصیبت بر شما می‌آید.

⑥ پایان کارتتان رسیده است.

بلی، پایان کارتتان به زودی

می‌رسد و همه چیز تمام
می‌شود. ⑦ ای ساکنان این
سرزمین، عاقبت وحشتناک
شما رسیده است. زمان
آشفته‌گی و پریشانی نزدیک
است و روزهای خوشی و فریاد
شادمانی بر کوه‌ها به پایان
رسیده است.

⑧ به زودی خشم خود را بر
شما فرومی‌ریزم و قهر من
دامنگیرتان می‌شود. شما را

طبق روش و کردارتان داوری
می‌کنم و به خاطر اعمال

زشت‌تان مجازات می‌شوید. ⑨

با نظر محبت به شما نمی‌نگرم

و رحم نمی‌کنم بلکه شما را

مطابق اعمال‌تان و به خاطر

کارهای زشتی که مرتکب

شده‌اید، جزا می‌دهم. آنگاه

خواهید دانست که من،

خداوند، شما را مجازات

می‌کنم.

⑩ روز نابودی تان نزدیک

است، زیرا ظلم شما به اوج

خود رسیده و غرورتان همه جا

را فراگرفته است. ⑪ ظلم و

ستم، شرارت آن مردم را به بار

آورده است. هیچ چیزشان باقی

نمی ماند، نه فراوانی، نه ثروت و

نه شان و شوکت آنها. ⑫ آن

زمان معین رسیده و آن روز

نزدیک شده است. در آن روز،

دیگر خرید و فروش ارزشی

نمی‌داشته باشد، زیرا تمام مردم
به قهر و غضب من گرفتار
می‌شوند. (۱۳) فروشنده به آنچه
فروخته، بر نخواهد گشت،
حتی اگر خریدار هم زنده باشد،
زیرا این رؤیا دامنگیر همه
می‌شود و هیچ یک از آنها به
سبب شرارت خود، قادر به
حفظ جان خود نخواهد بود.»

مجازات گناهان اسرائیل

①۴ خداوند می فرماید:

«شیپور نواخته می شود و همه چیز آماده است اما هیچ کس به جنگ نمی رود، زیرا خشم من مردم را گرفتار کرده است. ①۵ شمشیر در بیرون شهر است و مرض و قحطی در داخل آن. اگر کسی از شهر خارج شود با شمشیر کُشته می شود و اگر در بین شهر بماند در اثر مرض و قحطی می میرد. ①۶ حتی اگر

کسی از این بلاها نجات یابد و
به سمت تپه‌ها فرار کند، مانند
یک فاخته خواهد بود که از
دره‌ها به سمت کوه‌ها فرار
کرده، یکه و تنها به‌خاطر
گنجان خود آه و ناله می‌کند.

①۷ دستهای همه ناتوان گردیده

و زانوهی‌شان لرزان می‌شوند.

①۸ همه وحشتزده لباس ماتم

می‌پوشند. سرهای‌شان تراشیده

و سرافکنده می‌شوند. ①۹ نقره

خود را به کوچه‌ها خواهند
ریخت و طلای‌شان مانند یک
چیز نجس خواهد بود. در روز
غضب خداوند، نقره و طلا
نمی‌توانند آنها را نجات بدهند.
این چیزها دیگر نمی‌توانند
آرزوهای‌شان را برآورده سازند و
شکم‌شان را سیر کنند، زیرا
طمع به مال و ثروت، آنها را به
راه گناه بُرده است. (۲۰) با
جواهراتی که به داشتن آنها

افتخار می‌کردند، بُتهای
نفرت‌انگیز و کثیف ساختند،
بنابران من آن جواهرات را
برای‌شان کثیف و نجس
می‌سازم.»

②۱ خداوند همچنان

می‌فرماید: «من ثروت آنها را
مانند غنیمت به دست
بیگانه‌گان و چون غارت به
مردم شریر خواهم داد که همه
را آلوده بسازند.» ②۲ من روی

خود را از ایشان بر خواهم
گردانید و آنها مکان مقدس مرا
بی حرمت خواهند کرد. بلی،
دزدان به آنجا داخل شده و آن
را بی حرمت خواهند ساخت.

②③ برای قوم اسرائیل

زنجیرها را آماده کنید، زیرا که
این سرزمین پُر از خون ریزی و
جنایت است و این شهر پُر از
فتنه و آشوب است. ②④

شریرترین قومها را می فرستم تا

خانه‌های‌شان را از آنها بگیرند.
به غرور قدرتمندان خاتمه
می‌دهم و مکانهای مقدس آنها
بی حرمت می‌شوند. (۲۵) وقتی
دچار ترس و وحشت گردند،
آرامش می‌طلبند اما آن را
نمی‌یابند. (۲۶) بلاها و خبرهای
بد یکی پس از دیگری
می‌رسند. به انبیا رو می‌آورند تا
آینده را برای‌شان پیشگویی
کنند، ولی کمکی نمی‌گیرند.

کاهنان و بزرگان هم از دادن
هدایت و مشوره عاجز می‌مانند.

۲۷) پادشاه ماتم می‌گیرد و

بزرگان امید خود را از دست

می‌دهند. مردم از ترس

می‌لرزند، زیرا با آنها طبق

کردارشان معامله می‌کنم و

مطابق معیارهای خودشان آنها

را داوری خواهم نمود. آنگاه

خواهند دانست که من خداوند

هستم.»

رؤیای دوم حزقیال نبی

(فصل ۱: ۸-۲۲: ۱۰)

بُت پرستی در اورشلیم

① در روز پنجم ماه ششم

سال ششم تبعید ما، در خانه

خود با عده‌یی از بزرگان یهودا

نشسته بودم که ناگهان دست

خداوند متعال در آنجا بر من

فرود آمد. ② نگاه کردم و

چیزی به شکل انسان در مقابل

من ظاهر شد. بدن او از کمر به

پایین مانند شعله‌های آتش بود
و از کمر به بالا مانند یک فلز
جلادار می‌درخشید. (۳) بعد

چیزی به شکل یک دست دراز
شد و از موی سرم گرفت. آنگاه
روح خدا در رؤیا مرا بین زمین
و آسمان بالا بُرد و به اورشلیم
کنار دروازهٔ شمالی صحن
داخلی خانهٔ خدا آورد و در
جایگاه بُتی که باعث خشم
خداوند شده بود، قرارم داد. (۴)

در آنجا حضور پُر شکوه
خداوند می درخشید، درست
همان طوری که در دره دیده
بودم.

⑤ سپس خداوند به من

فرمود: «ای انسان خاکی، حالا
به طرف شمال نگاه کن.» من
به آن طرف نگاه کردم و آن بُتی
را که باعث خشم خداوند شده
بود، دیدم که کنار دروازهٔ شمالی
قربانگاه قرار داشت. ⑥

خداوند به من فرمود: «ای

انسان خاکی، می بینی که قوم

اسرائیل به چه کارهایی دست

می زنند؟ آنها در آنجا به اعمال

زشت و نفرت انگیز دست

می زنند و باعث می شوند از

خانه مقدس خود دور شوم. اما

اینها چیزی نیست، گناهان بدتر

از اینها را می بینی.»

⑦ بعد مرا به دروازه حویلی

عبادتگاه بُرد. در آنجا سوراخی

را در دیوار دیدم. ^(۸) به من
گفت: «ای انسان خاکی، دیوار
را بکن.» وقتی دیوار را کندم،
دروازه‌ای را در آنجا دیدم. ^(۹)
گفت: «حالا داخل شو و ببین
که آنها به چه کارهای زشت و
پلیدی دست می‌زنند.» ^(۱۰) پس
من داخل شدم و دیدم تصاویر
هرگونه حیوانات از قبیل
خزنده‌گان و حیوانات نجس و
زشت بر دیوارها نقش شده

بودند و تمام بُتهای قوم اسرائیل

در آنجا وجود داشتند. ⑪

هفتاد نفر از بزرگان قوم

اسرائیل با یازنیا پسر شافان در

برابر آنها ایستاده بودند. در

دست هر کدام آنها یک منقل

آتش بود که از آن دود

خوشبویی مانند ابر

برمی‌خاست. ⑫ خداوند به من

فرمود: «ای انسان خاکی، آیا

می‌بینی که بزرگان قوم اسرائیل

هر یک در آن اتاقهای تاریک

پُر از بُتها چه می‌کنند؟ آنها

می‌گویند: خداوند ما را

نمی‌بیند. او سرزمین ما را ترک

کرده است.» (۱۳) خداوند اضافه

کرد: «تو خواهی دید که اعمال

پلید بزرگتر از این مرتکب

می‌شوند.»

(۱۴) سپس مرا به دروازه

شمالی عبادتگاه خداوند آورد.

در آنجا زنانی را دیدم که نشسته

بودند و برای مرگ خدای خود،
تموز، گریه می‌کردند. (۱۵) به من
گفت: «ای انسان خاکی، بین!
اعمال پلیدتر از اینها را خواهی
دید.»

(۱۶) از آنجا مرا به صحن
داخلی عبادتگاه خداوند آورد.
نزد دروازهٔ عبادتگاه خداوند،
بین دالان و قربانگاه، بیست و
پنج مرد که پشت‌شان به طرف
معبد و روی‌شان به‌سوی شرق

بود، ایستاده بودند و آفتاب را
پرستش می‌کردند. (۱۷) خداوند به
من فرمود: «ای انسان خاکی،
می‌بینی؟ آیا لازم است که مردم
یهودا مرتکب چنین کارهای
زشت و پلید شوند؟ آیا مجبور
هستند که ظلم و ستم را در
سراسر کشور پخش کنند و به
آتش خشم من دامن بزنند؟ بین
که با چه بی‌شرمی به من اهانت
می‌کنند. (۱۸) بنابراین با خشم و

غضب با آنها رفتار می‌کنم و با
نگاه محبت به آنها نمی‌نگرم. بر
آنها رحم نشان نمی‌دهم و
هر قدر برای کمک فریاد و
زاری کنند، نمی‌شنوم.»

گذاشتن یک علامت بر پیشانی مردم

① آنگاه خداوند با آواز بلند

گفت: «مأمورین مجازات را

احضار کن و هر کدام سلاح

خود را همراه خود بیاورد.» ②

ناگهان شش مرد از راه دروازه
شمالی عبادتگاه آمدند و هر
یک سلاح خود را در دست
داشت. همراه آنها مردی بود با
لباس کتانی که وسایل نوشتن با
خود داشت. آنها به داخل
عبادتگاه رفتند و کنار قربانگاه
برنجی ایستادند.

③ سپس جلال حضور

خدای اسرائیل که بالای
موجودات آسمانی قرار داشت،

برخاست و به دهن دروازه
عبادتگاه آمد. خداوند به آن
مردی که لباس کتانی به تن و
وسایل نوشتن با خود داشت،
فرمود: ﴿۴﴾ «به سراسر شهر

اورشلیم برو و یک علامت بر
پیشانی مردم راستکار بگذار که
به خاطر اعمال زشتی که در این
شهر صورت می‌گیرد، گریه و
نال می‌کنند.»

﴿۵﴾ سپس شنیدم که به

دیگران چنین فرمود: «به دنبال او به شهر بروید و کسانی را که بر پیشانی خود یک علامت ندارند، بکشید و هیچ‌کسی را زنده نگذارید و به کسی رحم نکنید. ⑥ مردان پیر و جوان، دختران جوان، کودکان و زنان را بکشید اما به کسانی که بر پیشانی خود یک علامت دارند، ضرر نرسانید. اول از جایگاه مقدس من شروع

کنید.» پس آنها از بزرگانی که
در پیشروی خانهٔ خدا بودند،
شروع به گشتار کردند.

⑦ آنگاه خداوند به آنها

فرمود: «بروید این خانه را
نجس سازید و حویلی آن را با
اجساد گشته‌شده‌گان پر کنید.»
پس آنها رفتند و مردم را در
شهر گشتند.

⑧ وقتی آنها برای گشتن

مردم رفتند و من تنها ماندم، رو
به خاک افتاده و با زاری گفتم:
«ای خداوند متعال، آیا تو بر
اورشلیم آنقدر قهر هستی که
می‌خواهی هرکسی را که در
اسرائیل باقی مانده باشد،
هلاک کنی؟»

⑨ خداوند فرمود: «گناه

مردم اسرائیل و یهودا بی‌نهایت
است. سرزمین‌شان از خون‌ریزی
و جنایت پُر است و در اورشلیم

ظلم و ستم حکم فرماست. مردم

می‌گویند: «خداوند، این

سرزمین را ترک کرده است و

کارهای ما را نمی‌بیند.» ⑩

بنابراین من به آنها با نظر محبت

نمی‌نگرم و بر آنها رحم نمی‌کنم

بلکه همه را به سزای اعمالشان

می‌رسانم.»

⑪ آنگاه مردی که لباس

کتانی پوشیده بود و وسایل

نوشتن با خود داشت، آمد و به

خداوند گفت: «آنچه را امر
فرموده بودی، بجا آوردم.»

جلال خدا بر دروازهٔ عبادتگاه

① آنگاه دیدم که بر گنبد

بالای سر موجودات آسمانی،

چیزی مانند یک تخت به رنگ

لاجورد ظاهر شد. ② خداوند

به مردی که لباس کتانی به تن

داشت، فرمود: «بین چرخهایی

که زیر موجودات آسمانی قرار

دارد برو و دستهایت را از
زغالهای سوزان پُر کن و آن را
بر شهر بیاش.»

من دیدم که او رفت. ^③
هنگامی که آن مرد رفت،
موجودات آسمانی در سمت
جنوب عبادتگاه خدا ایستاده
بودند و ابری صحن داخلی را
پُر کرد. ^④ آنگاه جلال خداوند
از موجودات آسمانی برخاست
و بر دروازهٔ عبادتگاه قرار

گرفت. عبادتگاه از ابر پُر شد و
نور درخشندهٔ جلال خداوند
صحن آن را فراگرفت. ⑤
صدای بالهای موجودات
آسمانی که مانند آواز خداوند
قادر مطلق بود، تا صحن
بیرونی شنیده می‌شد.

⑥ وقتی خداوند به آن مردی
که لباس کتانی پوشیده بود،
فرمود که میان موجودات
آسمانی برود و یک مقدار آتش

از بین چرخها بگیرد. آن مرد
رفت و پهلوی یکی از چرخها
ایستاد. ⑦ آنگاه یکی از
موجودات آسمانی دست خود
را دراز کرد و از آتشی که میان
آنها بود یک مشت زغال را
برداشت و در دستهای آن مردی
که لباس کتانی به تن داشت،
گذاشت. او آتش را گرفت و
بیرون رفت.

⑧ موجودات آسمانی زیر

بالهای خود دستی به شکل

دست انسانها داشتند. (۹-۱۰) چهار

چرخ را هم دیدم، در کنار هر

یک از موجودات آسمانی یک

چرخ قرار داشت و همه چرخها

یک شکل داشتند و مانند

سنگهای قیمتی می درخشیدند و

هر چرخ در بین خود چرخ

دیگری داشت. (۱۱) این

موجودات آسمانی می توانستند

به هر طرف حرکت کنند، بدون

این که دَور بزنند. به هر سمتی
که موجودات آسمانی حرکت
می‌کردند، چرخها هم به
دنبالشان می‌رفتند، بدون این
که دَور بزنند. (۱۲) تمام بدنهای
این موجودات آسمانی، از جمله
پشت و دست و بال آنها و نیز
چرخها از هر طرف پُر از چشم
بود. (۱۳) شنیدم که به این چرخها
«چرخهای گردان» می‌گفتند.

(۱۴) هر یک از موجودات

آسمانی چهار چهره داشت.
چهره اول مانند گاو، چهره دوم
مانند انسان، چهره سومی مانند
شیر و چهارمین چهره مانند
عقاب بود. (۱۵) اینها همان
موجوداتی بودند که در کنار
دریای خابور دیده بودم. آنگاه
موجودات آسمنی برخاستند.
(۱۶) وقتی موجودات آسمانی
حرکت می کردند، چرخها هم به
حرکت می آمدند و هنگامی که

بالهای خود را می‌گشودند و
پرواز می‌کردند، چرخها هم
همراه موجودات آسمانی بلند
می‌شدند و در کنار آنها
می‌ماندند. (۱۷) هر گاهی که آنها
توقف می‌کردند، چرخها نیز از
حرکت باز می‌ماندند و چون
بر می‌خاستند چرخها همراهشان
بلند می‌شدند، زیرا روح
موجودات آسمانی در چرخها
بود.

①۸ آنگاه جلال خداوند از

بالای دروازهٔ عبادتگاه بیرون

رفت و بر فراز موجودات

آسمانی قرار گرفت. ①۹ سپس

موجودات آسمانی بالهای خود

را گشودند و در برابر چشمان

من در حالی که چرخها در

کنارشان بودند، از زمین

برخاستند و نزدیک دروازهٔ

شرقی خانهٔ خدا توقف کردند و

جلال خدای اسرائیل بالای آنها

قرار گرفت. (۲۰) من آن موجودات آسمانی را شناختم. اینها همان موجودات بالرداری بودند که زیر تخت خدای اسرائیل، در کنار دریای خابور دیده بودم.

(۲۱) هر کدام چهار چهره و چهار بال داشت و در زیر بالهایشان دستی شبیه دست انسان بود. (۲۲) چهره‌هایشان هم مانند چهره‌هایی بودند که

در کنار دریای خابور دیده
بودم. هر کدام آنها مستقیماً
حرکت می‌کرد.

محکومیت اورشلیم

① آنگاه روح خدا مرا

برداشت و به دروازه شرقی
عبادتگاه آورد. در آنجا بیست
و پنج مرد به شمول دو نفر از
رهبران قوم، یعنی یازنیا پسر
عزور و فلتیا پسر بنایا حضور

داشتند.

② خداوند به من فرمود:

«ای انسان خاکی، اینها کسانی هستند که در این شهر نقشه‌های فاسد می‌کشند و مشوره‌های غلط به مردم می‌دهند. ③ اینها می‌گویند: «در آینده نزدیک ما دوباره خانه‌سازی خواهیم کرد. آنگاه این شهر مانند یک دیگ خواهد بود و ما مانند گوشت خاص در آن محفوظ

می‌باشیم.» ④ پس بر ضد آنها
نبوت کن! ای انسان خاکی،
نبوت کن!»

⑤ آنگاه روح خداوند بر من
نازل شده، گفتم که این پیام
خداوند را به آنها برسانم: «ای
قوم اسرائیل، من می‌دانم که چه
می‌گویید و در ذهن خود چه
فکر می‌کنید. ⑥ شما در این
شهر عده زیادی را کُشتید و
کوچه‌ها از اجساد کُشته‌شده‌گان

پُر هستند.»

⑦ پس خداوند قادر مطلق

چنین می‌فرماید: «شما شهر

خود را به یک دیگ محفوظ

تشبیه می‌کنید، اما دیگ شما پُر

از اجساد کسانی است که شما

آنها را گشته‌اید. من شما را از

آشهر بیرون خواهم انداخت!

⑧ آیا از شمشیر می‌ترسید؟ پس

شمشیر را برای مجازات شما

می‌فرستم. ⑨ شما را از شهر

بیرون بُرده و به دست بیگانه‌گان
تسلیم نموده، محکوم به مرگ
می‌سازم. ⑩ شما را در

سرزمین‌تان مجازات می‌کنم و با
شمشیر گشته می‌شوید. آنگاه
مدانید که من خداوند هستم.

⑪ این شهر مانند دیگی که

گوشت خاص را محافظت

می‌کند، نمی‌تواند شما را از

خطر حفظ کند. بلی، من شما

را در سرزمین اسرائیل محکوم

می‌سازم و جزا می‌دهم. (۱۲)

آنگاه شما خواهید دانست که

من همان خداوند هستم که شما

از من اطاعت نکردید و احکام

مرا بجا نیاوردید بلکه طبق

قوانین قومهای اطرافتان رفتار

کردید.»

(۱۳) در اثنايي که من نبوت

می‌کردم، ناگهان فلتیا پسر بنایا

مُرد. آنگاه من رو به خاک

افتادم و فریاد زدم: «ای

خداوند متعال، آیا بازمانده‌گان
اسرائیل را کاملاً از بین
می‌بری؟»

وعدۀ قلب نو و روح تازه

①۴ آنگاه کلام خداوند بر من

نازل شد و فرمود: ①۵ «ای

انسان خاکی، خویشاوندان و

قوم تو که در اورشلیم هستند،

دربارهٔ هموطنانت که در حال

تبعید به سر می‌برند، می‌گویند:

آنها از خداوند دور شده‌اند،
بنابراین حالا این سرزمین به ما
تعلق دارد.»

①۶ اما تو از طرف من،

خداوند متعال، به آنها بگو که
هر چند آنها را در بین قومها و
به جاهای دور فرستادم و در

میان کشورهای مختلف پراکنده
ساختم، با این حال برای مدتی،

حضور من با آنها در سرزمین
های دوردست، همچون مکان

مقدس ایشان خواهد بود.

①۷ پس بگو، خداوند متعال

چنین می‌فرماید: «من شما را از

میان ملتها و کشورهای که در

آن پراکنده شده‌اید، جمع کرده

و سرزمین اسرائیل را دوباره به

شما خواهم بخشید. ①۸ وقتی

آنها برگردند، تمام بُتها و

چیزهای زشت و پلید را از بین

می‌برند. ①۹ به آنها قلب نو و

روح تازه عطا می‌کنم. قلب

سنگی را از آنها می‌گیرم و
به‌جای آن دل نرم و مُطیع به
آنها می‌بخشم (۲۰) تا از احکام
من پیروی کنند و فرایض مرا
بجا آورند. آنگاه آنها قوم من
بوده و من هم خدای‌شان
می‌باشم. (۲۱) اما کسانی را که
دل‌شان مایل به چیزهای نجس
و بُتهای نفرت‌انگیز است، به
سزای اعمال‌شان می‌رسانم.»
خداوند متعال چنین فرموده

است.

حضور پُر جلال خدا اور شلیم را ترک
می گوید

②② بعد موجودات آسمانی که

چرخها در پهلوی شان بودند،
بالهای خود را گشوده و پرواز
کردند. جلال خدای اسرائیل
ه بالای سرشان قرار داشت.

②③ بعد حضور پُر جلال خداوند

از میان شهر برخاست و بر
کوهی که در قسمت شرقی شهر

بود، توقف کرد. (۲۴) روح خدا
مرا در رؤیا برداشت و دوباره
نزد تبعیدشده‌گان در بابل بُرد.
در همین جا رؤیای من به پایان
رسید. (۲۵) در آنجا آنچه را که
خداوند به من نشان داده بود،
برای تبعیدشده‌گان بیان کردم.

حزقیال تبعید شدن قوم سرکش را
پیشگویی می‌کند

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: (۲) «ای انسان

خاکی، تو در میان یک قوم
سرکش زندگی می‌کنی. آنها
چشم دارند، ولی نمی‌بینند.
گوش دارند اما نمی‌شنوند،
زیرا آنها مردم سرکش هستند.
پس ای انسان خاکی، برای
خود لوازم سفر را آماده کن و
در وقت روز، مانند کسی که به
تبعید می‌رود، در برابر چشمان
آنها از اینجا برو. شاید این قوم
سرکش بدانند که تو چرا این

کار را می‌کنی. (۴-۵) بار سفر خود
را در روز ببند و از خانه بیرون
ببر تا مردم ببینند و هنگام شب
در حضور آنها دیوار را سوراخ
کن و با بار خود از راه آن
بیرون برو و مانند کسی که به
تبعید بُرده می‌شود، آمادهٔ سفر
شو. (۶) در برابر چشمان آنها بار
خود را بر دوش بردار و آن را
در تاریکی حمل کن. رویت را
بپوشان تا نبینی که کجا

می‌روی. این کار تو یک نشانه
اخطار برای قوم اسرائیل
است.»

⑦ آنچه را که خداوند به من
فرموده بود، اجرا کردم. بار
خود را در روز، مانند
تبعیدشده‌گان بیرون بردم.
هنگام شب با دستهای خود
دیوار را سوراخ کردم و در برابر
چشمان مردم بار خود را بر
دوش گرفته در تاریکی بیرون

رفتم.

⑧ صبح روز بعد کلام

خداوند بر من نازل شد و

فرمود: ⑨ «ای انسان خاکی،

وقتی این قوم سرکش اسرائیل

از تو بپرسند: این چه کار است

که تو می‌کنی؟ ⑩ به آنها بگو،

خداوند متعال چنین می‌فرماید:

این وحی دربارهٔ پادشاه اورشلیم

و تمام مردم اسرائیل که در آنجا

هستند، می‌باشد. ⑪ بگو که

کار تو نشانه‌ای آن اتفاقی است
که به زودی واقع خواهد شد.
آنها تبعید می‌شوند و به اسارت
می‌روند. (۱۲) حکمران آنجا هم
شب‌هنگام بار خود را بر دوش
گرفته دیوار را سوراخ می‌کند و
از راه آن بیرون می‌رود. چشمان
خود را می‌پوشاند تا نفهمد که
به کجا می‌رود. (۱۳) اما من تور
خود را بالایش می‌اندازم و
گرفتارش می‌کنم. بعد او را به

بابل، در سرزمین بابلیان می‌برم
و او در آن کشور می‌میرد، بدون
این که آنجا را ببیند. (۱۴) همه
کسانی را که با او بودند یعنی
همکاران و لشکر او را به هر
سو پراکنده می‌سازم و شمشیر را
به تعقیبشان می‌فرستم. (۱۵)
وقتی آنها را در کشورهای
مختلف جهان پراکنده کنم،
آنگاه می‌دانند که من خداوند
هستم. (۱۶) ولی یک تعداد کم

ایشان را نجات می‌دهم و
نمی‌گذارم که با شمشیر و در اثر
مرض و قحطی بمیرند تا نزد
مردم کشورهای که به آنجا
تبعید می‌شوند به اعمال زشت و
پلید خود اقرار کنند و بدانند
که من خداوند هستم.»
روز داوری به تعویق نمی‌افتد

①۷ سپس کلام خداوند بر من

نازل شد و فرمود: ①۸ «ای

انسان خاکی، نان خود را با
ترس و لرز بخور و آب خویش
را با ترس بنوش (۱۹) و از جانب
من، خداوند متعال، به اهالی
اورشلیم که هنوز هم در سرزمین
اسرائیل زندگی می‌کنند بگو که
آن سرزمین به خاطر شرارت
ساکنان آنجا از همه چیز خالی
می‌شود و مردم نان خود را با
ترس و لرز می‌خورند و آب خود
را با ترس می‌نوشند. (۲۰)

شهرهای آباد خراب می‌شوند و
سرزمین‌شان متروک می‌گردد و
آن وقت می‌دانند که من خداوند
هستم.»

کلام خدا عملی می‌گردد

۲۱) کلام خداوند بر من نازل
شد و فرمود: ۲۲) «ای انسان
خاکی، این چه ضرب‌المثلی
است که مردم اسرائیل بین خود
تکرار می‌کنند؟ آنها می‌گویند:

«روزها می‌گذرند و پیشگویی‌ها

عملی نمی‌شوند.» (۲۳) به آنها

بگو که من خداوند متعال این

ضرب‌المثل را باطل می‌سازم و

مردم دیگر آن را بر زبان

نمی‌آورند. به آنها بگو، وقت آن

رسیده است که باید تمام

پیشگویی‌ها عملی شوند. (۲۴) از

این به بعد هیچ رؤیای دروغ و

پیشگویی گمراه‌کننده در بین

مردم اسرائیل وجود نخواهد

داشت، (۲۵) زیرا من، خداوند
متعال، سخن می‌گویم و هرچه
بگویم، بدون تأخیر آن را عملی
می‌سازم و در زمان حیات شما،
ای قوم سرکش، همه سخنان
خود را جامهٔ عمل می‌پوشانم.»
خداوند متعال چنین فرموده
است.

(۲۶) سپس کلام خداوند بر من
نازل شد و فرمود: (۲۷) «ای
انسان خاکی، قوم اسرائیل

می‌گویند که رؤیاها و

پیشگویی‌های تو در آینده بسیار

دور عملی می‌شوند. (۲۸) پس تو

به آنها بگو که خداوند متعال

چنین می‌فرماید: بعد از این

هرچه بگویم آن را بدون تأخیر

اجرا می‌کنم و کارهای من به

تعویق نمی‌افتد.» خداوند متعال

چنین فرموده است.

کلام خدا بر ضد انبیای دروغین

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان

خاکی، بر ضد آن انبیای

دروغین اسرائیل، نبوت کن که

از دل خود نبوت می‌کنند! به

آنها بگو که کلام خداوند را

بشنوید!»

③ خداوند متعال می‌فرماید:

«وای بر حال انبیای نادان که

افکار خود را بر مردم تحمیل

می‌کنند و رؤیایی را که

ندیده‌اند، بیان می‌نمایند. ④ ای

قوم اسرائیل، انبیای دروغین
شما مانند شغالهایی هستید که

در خرابه‌ها زندگی می‌کنند. ⑤

آنها هرگز دست به ترمیم

دیوارهای شهر نزده‌اند تا شما

بتوانید در روزی که خداوند

مقرر کرده است در مقابل

دشمن مقاومت کنید. ⑥

رؤیاهای شان غلط و

پیشگویی‌های شان دروغ است و

به ناحق می‌گویند که

پیامهای شان از جانب من

می‌باشند. در حالی که من آنها را

نفرستاده‌ام اما آنها انتظار دارند

که پیشگویی‌های شان به

حقیقت برسند. (۷) من به آنها

می‌گویم: رؤیاهای شما غلط و

پیشگویی‌های تان دروغ است

اما باز هم می‌گویند که از زبان

من حرف می‌زنند، در حالی که

من هرگز با آنها سخن

نگفته‌ام.»

⑧ بنابراین خداوند متعال

می‌فرماید: «به‌خاطری که سخنان

باطل گفته و رؤیاهای دروغین

را برای مردم بیان می‌کنید،

اینک من بر ضد شما هستم. ⑨

من شما را به‌خاطر رؤیاهای

دروغین که می‌بینید و

پیشگویی‌های گمراه‌کننده‌ای

که اعلام می‌کنید، جزا می‌دهم.

شما را در گردهمایی خود

اجازه نخواهم داد و نام شما در
کتاب خاندان اسرائیل ثبت
نمی‌شود. هیچ‌کدام شما به
سرزمین اسرائیل وارد نمی‌گردد.
آنگاه خواهید دانست که من
خداوند متعال هستم.

⑩ این اشخاص، قوم

برگزیدهٔ مرا گمراه ساخته
می‌گویند که امن و امان است،
در حالی که چنین نیست. وقتی
قوم برگزیدهٔ من دیوار سُست

بنیادی را می‌سازند، این انبیای

دروغین می‌آیند و به عنوان

تشویق، دیوار را رنگمالی

می‌کنند. (۱۱) پس به این

رنگمالها بگو که آن دیوار

فرومی‌ریزد. من باران سیل‌آسا و

ژالهٔ سخت می‌فرستم و طوفانِ

شدید می‌آید و آن را خراب

می‌کند. (۱۲) وقتی دیوار فروریزد،

آنگاه مردم خواهند پرسید که

رنگمالی دیوار چه فایده‌ای

داشت؟»

۱۳) بنابراین خداوند متعال

می‌فرماید: «با طوفان شدید و

باران سیل‌آسا و ژالهٔ سخت

خشم و غضب خود، آن دیوار

را ویران می‌کنم. ۱۴) دیوار رنگ

شدهٔ آنها را با خاک یکسان

ساخته و تهداب آن را نمایان

می‌سازم. آن دیوار بر سرشان

افتده همه را هلاک می‌سازد.

۱۵) به این ترتیب، دیوار و

رنگمالها هر دو به غضب من
گرفتار می شوند و آن وقت
می گویم که نه دیوار می ماند و نه
رنگمالها. (۱۶) زیرا اینها همان
انبیای دروغین هستند که
می گفتند در اورشلیم صلح و
امنیت برقرار می شود، در
حالی که آن طور نبود. « خداوند
متعال فرموده است.

کلام خدا بر ضد زنانی که به دروغ
نبوت می کنند

①۷ خداوند متعال فرمود:

«حالا ای انسان خاکی، بر ضد

آن زنانی که از دل خود

پیشگویی می‌کنند، نبوت کن ①۸

و از جانب من، خداوند متعال

به آنها بگو: وای بر حال شما

زنان که تعویذ جادویی به

بازوهای مردم می‌بندید و بر سر

اشخاص خورد و بزرگ چادر

جادوشده می‌گذارید تا آنها را

تحت اختیار خود بیاورید. آیا

می‌خواهید که زندگی قوم

برگزیدهٔ مرا فدای منافع شخصی

خود کنید؟ (۱۹) شما نام مرا

به خاطر چند مُشت جو و چند

تکه نان، نزد قوم برگزیدهٔ من

بی‌حرمت ساختید. کسانی را که

باید زنده بمانند، به کُشتن

می‌دهید و آنهایی را که سزاوار

مرگ هستند، نمی‌کشید. شما

همیشه به قوم برگزیدهٔ من دروغ

می‌گویید و آنها هم باور

می‌کنند.»

②۰ خداوند متعال چنین

می‌فرماید: «بنابران من بر ضد

تعویذهای جادویی شما هستم

که به آن وسیله می‌خواهید

اختیار زندگی مردم را در دست

خود داشته باشید. من آنها را از

بازوهای تان پاره می‌کنم و

آنها را که مانند پرنده‌ای در

دا شما هستند، آزاد می‌سازم.

②۱ چادر و دستار جادویی شما

را پاره می‌کنم و قوم برگزیده
خود را از چنگ شما نجات
می‌دهم و دیگر نمی‌توانید آنها
را به دام خود بیندازید و آنگاه
خواهید دانست که من خداوند
هستم. (۲۲) شما با دروغهای

خود، مردم راستکار را
برخلاف میل من دلسرد و
ناامید ساختید و برعکس،
اشخاص بدکار را زیاده‌تر تشویق
کردید که به گناهان خود ادامه

دهند و از کارهای زشت خود
دست نکشند، مبادا جان خود
را نجات دهند. (۲۳) بنابراین از
این پس دیگر رؤیاهای باطل را
نمی بینید و جادوگری نمی کنید.
قوم برگزیده خود را از دست
شما نجات می دهم و آنگاه
می دانید که من خداوند
هستم.»

خداوند بت پرستی را محکوم می کند

① یک عده از بزرگان

اسرائیل نزد من آمدند تا دربارهٔ
آنها از خداوند هدایت بطلبم.

② در همان وقت کلام خداوند

بر من نازل شد و فرمود: ③

«ای انسان خاکی، این

اشخاص به بُتها دل داده‌اند و

بُت‌پرستی‌شان، آنها را به راه

گناه بُرده است. پس چرا از من

طلب هدایت می‌کنند؟ ④ از

جانب من، خداوند متعال، به

آنها بگو: هر اسرائیلی که پیرو
بُتها باشد و به راه گناه برود و
آنگاه نزد یک نبی برای

راهنمایی بیاید، من، خداوند،

خودم به آنها جواب می‌دهم،

جوابی که آنها با بُت‌پرستی خود

سزاوار آن هستند. ⑤

بُت‌پرستی، قوم برگزیدهٔ مرا

گمراه و از من دور ساخته است

اما من می‌خواهم با جوابی که

می‌دهم، آنها را دوباره به سوی

خود بازگردانم.

⑥ پس به قوم اسرائیل بگو

که خداوند متعال می‌فرماید:

توبه کنید، از بُت‌پرستی خود

دست بکشید و از گناه و

کارهای زشت رو برگردانید، ⑦

زیرا هر اسرائیلی و هر

بیگانه‌ای که در سرزمین

اسرائیل زندگی می‌کند، اگر

خود را از من جدا کند و پیرو

بُتها گردد و گناه ورزد و بازهم

برای راهنمایی و هدایت نزد
یک نبی بیاید، من که خداوند
هستم، شخصاً به او جواب
می‌دهم. ⑧ من با نظر خشم به
او می‌نگرم و ریشه‌اش را از بین
قوم برگزیده خود قطع می‌کنم،
تا دیگران وحشت کنند و
عبرت بگیرند. آنگاه می‌دانید
که من خداوند هستم.

⑨ اگر یکی از آن انبیا فریب
بخورد و برای‌شان سخن دروغ

بگویند، آنگاه من آن نبی را
گمراه ساخته و او را از بین قوم
برگزیده خود ریشه کن می سازم و
جزا می دهم. ⑩ من هر دوی
آنها را، یعنی هم نبی دروغین و
هم آن کسی را که از او هدایت
می گیرد، مجازات می کنم، ⑪ تا
قوم اسرائیل دیگر خود را از
من دور نکنند و با گناه و
کارهای زشت، آلوده نشوند.
آنگاه آنها قوم برگزیده من بوده

و من خدای شان می باشم.»
خداوند متعال فرموده است.

خداوند بر مردم شهر اورشلیم داوری
می کند

⑫ کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ⑬ «ای انسان

خاکی، اگر سرزمینی در مقابل

من گناه کند و بی ایمان شود، با

دست خود قدرت آن را در هم

می شکنم و قحطی را می فرستم

تا آن را از انسان و حیوان خالی

سازد. ①۴ اگر نوح، دانیال و ایوب هم با آنها می‌بودند، آن سه نفر به خاطر راستکاری خود می‌توانستند فقط جانهای خود را نجات بدهند. خداوند متعال فرموده است.

①۵ اگر حیوانات وحشی را بفرستم که آن سرزمین را پایمال سازند و ویران کنند و مردم از ترس حیوانات وحشی از آن عبور نکنند ①۶ و اگر آن سه مرد

هم در آنجا زندگی می‌کردند،
آن‌چنان که من خداوند متعال،
خدای زنده هستم، به نام خود
قسم می‌خورم که آنها
نمی‌توانستند حتی جانهای
پسران و دختران خود را هم
حفظ کنند. تنها آنها زنده
می‌ماندند و آن سرزمین به یک
ویرانه تبدیل می‌گردید. (۱۷) اگر
شمشیر دشمن را در آن کشور
بفرستم تا آنجا را از انسان و

حیوان پاک سازد، (۱۸) هر چند
آن سه مرد هم در آنجا می‌بودند،
آن چنان که من خداوند متعال،
خدای زنده هستم، به نام خود
قسم می‌خورم که آنها قادر
نمی‌بودند حتی فرزندان خود را
هم از مرگ نجات بدهند. آنها
فقط می‌توانستند جانهای خود
را حفظ کنند. (۱۹) یا اگر مردم
کشوری را به مرض گُشنده
گرفتار کنم و در اثر خشم خود

انسن و حیوان را از بین ببرم،

②۰ حتی اگر نوح، دانیال و

ایوب هم در بین مردم

می‌بودند، آن‌چنان‌که من خداوند

متعال، خدای زنده هستم، به

نام خودم قسم که آنها به‌خاطر

راستکاری خود، فقط جانهای

خود را نجات می‌دادند، آنها

نمی‌توانستند حتی پسران و

دختران خود را هم از مُردن

رهایی بخشند.»

②۱ اینک خداوند متعال

چنین می‌فرماید: «پس چقدر بدتر خواهد بود هنگامی که من این چهار بلای گُشنده، یعنی جنگ، قحطی، حیوانات وحشی و مرض را بر اورشلیم بفرستم تا انسان و حیوان را از بین ببرند؟» ②۲ اگر عده‌یی هم باقی بمانند و پسران و دختران خود را نیز نجات بدهند، وقتی نزد شما بیایند به آنها خوب

نگاه کنید و ببینید که چقدر
شریر هستند و آن وقت تصدیق
می‌کنید که من آن بلاها را
ناحق بر سر اورشلیم نیاورده
بودم، (۲۳) وقتی که کردار و رفتار
آنها را به چشم سر ببینید،
می‌دانید که من دلیل معقولی
برای مجازات آنها داشتم.»
خداوند متعال فرموده است.

تاک بی‌ثمر

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان

خاکی، چوب تاک چه برتری

بر چوبهای دیگر دارد و شاخه

تاک چه برتری در مقایسه با

سایر درختهای جنگل؟ ③ آیا

از چوب آن چیزی ساخته

می‌شود؟ آیا می‌توان از آن

میخی برای آویختن چیزی

ساخت؟ ④ هرگز نه! از آن

فقط می‌توان مانند هیزم برای

افروختن آتش کار گرفت. وقتی

هر دو سرش بسوزد و میانش

نیم سوخته بماند، دیگر به چه

درد می خورد؟ ⑤ در حالی که

قبل از سوختنش فایده‌ای

نداشت، پس وقتی که بسوزد و

نیم سوخته بماند چه فایده

دارد؟»

⑥ خداوند متعال می فرماید:

«مانند چوب تاک که آن را از

بین درختهای جنگل برای هیزم

تعیین کرده‌ام، اهالی اورشلیم را
هم برای مجازات انتخاب
نموده‌ام. ⑦ من با نظر خشم به
آنها می‌نگرم، آنگاه اگر از یک
آتش نجات یابند، آتش دیگری
آنها را می‌سوزاند. آنگاه
مدانید که من خداوند هستم.

⑧ چون آنها به من وفادار
نبودند، بنا بران سرزمین‌شان را
ویران می‌کنم. «خداوند متعال
فرموده است.

بی‌وفایی مردم اورشلیم

- ① کلام خداوند بر من نازل شد و فرمود: ② «ای انسان خاکی، اورشلیم را از اعمال زشت و پلید آن آگاه بساز ③ و بگو که خداوند متعال به اورشلیم چنین می‌فرماید: تو مانند یک زن بی‌وفا برای من هستی! اصل و تولد تو از سرزمین کنعان است. پدر تو آموری و مادرت حیثی بود. ④

اما در روز تولد، ناف تو را

نبریدند و تو را با آب نشستند تا

پاک شوی. نه تو را نمک

مالیدند و نه در قنناق پیچیدند.

⑤ کسی بر تو دلسوزی نکرد تا

از روی شفقت این کارها را در

حق تو انجام دهد، بلکه در

همان روز تولدت، تو را خوار

شمرده، به بیابان انداختند.

⑥ هنگامی که من از کنار تو

گذشتم و تو را غرق در خون

دیدم. در حالی که در خونت
غوطه می خوردی، به تو گفتم
که می خواهم زنده بمانی. (۷) تو
را مانند یک گیاه سالم پرورش
دادم. تو رشد کردی و یک زن
بالغ شدی. پستانهایت برجسته
و موهای بدنت بلند شد اما
برهنه و عریان بودی. (۸) پس از
مدتی دوباره از کنار تو عبور
کردم و دیدم که برای ازدواج
آماده بودی. با چین خود تن

برهنه‌ات را پوشاندم و با تو
مانند یک مرد که پیمان ازدواج
با زن خود می‌بندد، عهد بستم و
تو از آن من شدی.» خداوند
متعال چنین فرموده است.

⑨ «آنگاه با آب، خون را از

بدنت پاک نموده و با روغن

زیتون، تو را چرب کردم. ⑩ با

لباس خامک‌دوزی تو را

پوشانیدم و کفشهای از چرم

اعلی به پایت نمودم. تو را با

پارچهٔ نفیس کتانی آراسته و با
لباس ابریشمی پوشانیدم. (۱۱) تو
را با زیور آراستم، دستبند بر
دست کردم و طوق به گردنت
انداختم. (۱۲) بینی‌ات را با
حلقه، گوش‌ات را با گوشواره و
سرت را با تاج زیبایی زینت
دادم. (۱۳) با زیورات طلا و نقره
تو را آراستم و لباسی از پارچهٔ
نفیس کتانی، ابریشم و گلدوزی
شده به تنت کردم. آرد ترمیده و

روغن اعلی و عسل خوراکت

بود. در زیبایی به حد کمال

رسیدی و همچون ملک شدی.

①۴ شهرت و آوازهٔ جمالت در

همه کشورها پخش شد، زیرا

من زیبایی تو را به درجهٔ کمال

رسانیده بودم.» خداوند متعال

چنین می‌فرماید.

①۵ «اما با وجود آن، تو با

استفاده از زیبایی و شهرت

خود با هرکسی که پیش آمد،

همبستر شدی. (۱۶) با آن

لباسهای زیبایت بُتخانه‌ها را
تزئین کردی و خود را مانند
یک فاحشه در اختیار هرکسی
گذاشتی. تو کاری کردی که
نباید واقع می‌شد و هرگز نباید
رُخ دهد. (۱۷) تو همچنان

زیورات طلا و نقره را که من به
تو داده بودم، گرفتی و از آنها
مجسمهٔ مردان را ساختی و با
آنها زنا کردی. (۱۸) با لباسهای

خامک دوزیات آنها را
پوشاندی و روغن و عطر مرا به
بُتها تقدیم کردی. (۱۹) همچنان
بهترین آرد و روغن و عسل را
که برای خوراک به تو داده
بودم، برای خوشنودی آنها هدیه
کردی. « خداوند متعال چنین
می فرماید.

(۲۰) «فرزندانی را که برای من
به دنیا آورده بودی، آنها را چون
خوراک برای بُتها قربانی

کردی. آیا زنا کاری ات کافی
نبود (۲۱) که فرزندان مرا گُشتی و
به عنوان قربانی به بُتها تقدیم
کردی؟ (۲۲) در تمام مدتی که
مصرف کارهای پلید و
زنا کاری بودی، یکبار هم
روزهای جوانی خود را که لُج و
برهنه افتاده بودی و در خونت
می غلتیدی، به یاد نیاوردی.»

(۲۳) خداوند متعال می فرماید:

«وای بر حال تو! وای بر حال

تو! بعد از این همه کارهای

زشت، (۲۴) در هر میدان شهر

برای خود بُتخانه‌ها را ساختی و

زنا کردی. (۲۵) در سر هر کوچه،

زیبایی‌ات را آلوده کردی و

خود را در اختیار هر رهگذری

قرار دادی و فاسدتر شدی. (۲۶)

با همسایه‌گان شهوتران خود،

یعنی مصریان، همبستر شدی و

با زناکاری خود خشم مرا

برانگیختی. (۲۷) بنابراین تو را

مجازات می‌کنم، از برکت‌های
خود محرومت می‌سازم و تو را
به دست فلسطینی‌ها که دشمن تو
هستند و از کردار شرم‌آورت
متنفر هستند، تسلیم می‌کنم. (۲۸)
با آشوریان هم زنا کردی چون
دیگران نتوانستند خواهش‌های
نفسانی تو را برآورده سازند، اما
بازهم قانع نشدی. (۲۹) برای زنا
کردن به سوی سرزمین بابل که
کشور تاجران است، رو آوردی

و خود را فاسدتر ساختی، ولی
با اینهم قانع نشدی.»

③۰ خداوند متعال چنین

می‌فرماید: «چقدر سست اراده
هستی. تو مانند یک فاحشه

بی‌شرم رفتار کردی. ③۱ بر سر

هر راه بُتخانه و در هر کوچه و

بازار فاحشه‌خانه آباد کردی اما

تو مانند فاحشه‌های دیگر

به‌خاطر پول این کار را نکردی.

③۲ تو یک زن زناکار هستی که

به جای شوهرت، مردان بیگانه

را به آغوش می‌پذیری. (۳۳)

فاحشه‌های دیگر از مردم پول

و هدیه می‌گیرند، ولی تو به

عاشقانت تحفه و رشوت

می‌دهی که از هر جا بیایند و با

تو هم‌بستر شوند. (۳۴) بلی، تو در

زناکاری از زنان دیگر فرق

داری، زیرا مردان برای

عشقبازی نزد تو نمی‌آیند بلکه

تو به آنها پول می‌دهی که با تو

زنا کنند.»

داوری خداوند بر اورشلیم

③۵ «پس ای اورشلیم، به

کلام خداوند گوش بده. ③۶

چون تو خود را برهنه کرده و

در اختیار عاشقانت گذاشتی،

بُتها را پرستش کردی و

فرزندانت را برای آنها قربانی

نمودی، ③۷ بنابراین همه

عاشقانت را که از وجودشان

لذت می بُردی و آنهایی را که
معشوق تو بودند با کسانی که از
آنها نفرت داشتی، به دَور تو
جمع می‌کنم و تو را در برابر آنها
برهنه می‌سازم تا برهنه‌گی تو را
تماشا کنند. (۳۸) من تو را به
عنوان یک زن زناکار و قاتل
محاکمه می‌کنم و در خشم و
غیرت خویش، خونت را
می‌ریزانم. (۳۹) تو را به دست
عاشقانت تسلیم می‌کنم. آنها

بُتخانه‌هایت را ویران می‌کنند،

لباس و زیورatt را از تو

می‌گیرند و تو را برهنه و بی‌چیز

رها می‌کنند. (۴۰) مردم را بر ضد

تو می‌شورانند تا تو را سنگسار

نموده و با شمشیر تکه‌تکه کنند.

(۴۱) آنها خانه‌هایت را می‌سوزانند

و خودت را در حضور زنان

دیگر محاکمه و مجازات

می‌نمایند. من تو را از زناکاری

باز می‌دارم و نمی‌گذارم که دیگر

ب عاشقانت پول و هدیه بدهی.

④۲ آنگاه آتش خشم و غیرت

من فرومی نشیند و آرام می گیرم

و دیگر بر تو خشمگین

نمی باشم. ④۳ چون تو روزهای

جوانی ات را به یاد نیاوردی و با

این کارهایت مرا خشمگین

ساختی. علاوه بر تمام کارهای

زشت ات، زناکاری هایت را هم

افزودی. از این جهت تو را به

سزای اعمالت می رسانم.»

خداوند متعال چنین فرموده
است.

مقایسهٔ گناه مردم اورشلیم با مردم
شهر سامره و سدوم

④۴ خداوند می‌فرماید: «مردم

این مثل را دربارهٔ تو می‌گویند:

④۵ «دختر مانند مادرش است.»

تو دختر مادری هستی که از

شوهر و فرزندان خود نفرت

داشت. تو همچنان مانند

خواهران هستی که از شوهران

و فرزندان خود متنفر بودند.
مادرت حیتی و پدرت آموری
بود. (۴۶) خواهر بزرگ تو شهر
سامره است که با دختران خود
در شمال تو سکونت دارد و
خواهر کوچکت شهر سدوم
است که با دختران خود در
جنوب زندگی می‌کند. (۴۷) تو نه
تنها از آنها و کارهای زشت‌شان
تقلید و پیروی کردی بلکه در
مدت کوتاهی فاسدتر از آنها

شدی (۴۸) و آن چنان که من

خداوند متعال، خدای زنده

هستم، به نام خودم سوگند که

خواهرت سُدوم و دخترانش

مانند تو به چنین کارهای زشت

دست نزده‌اند. (۴۹) گناه سُدوم و

دخترانش این بود که چون همه

چیز را به فراوانی داشتند و در

رفاه و آسایش زندگی می‌کردند،

اما مغرور شده بودند و به

بینوایان و نیازمندان کمک

نمی‌کردند. (۵۰) آنها از روی

غرور در حضور من مرتکب

اعمال زشتی شدند، بنابراین

چون این را دیدم، آنها را از بین

بردم. (۵۱) اما سامره حتی نیم

گناهان تو را مرتکب نشده

است. کارهای زشت و گناهان

تو زیادتراً از خواهرانت بوده

است و آنها در مقایسه با تو

بیگناه شمرده می‌شوند. (۵۲) حالا

باید شرمساری خود را تحمل

کنی، زیرا تو باعث شدی که
خواهران کمتر از تو جزا
بینند، و به خاطری که گناهان تو
بیشتر از آنها بود، آنها وضع
بهتری نسبت به تو می داشته
باشند. پس شرمندگی را باید
قبول کنی، چون به خاطری که
خودت زن بدی بودی،
خواهران پاک و بیگناه به نظر
می رسند.»

اعمار مجدد شهرهای سُدوم و سامره

«اما من رفاه و سعادت (۵۳)

سُدوم و سامره و دختران‌شان و

همچنان از تو را دوباره

برمی‌گردانم. (۵۴) تو به‌خاطر

کارهایی که کرده‌ای باید

خجالت بکشی و از این که آنها

وضع بهتری خواهند داشت باید

بشرمی. (۵۵) بلی، خواهرانت،

سُدوم و سامره و دختران‌شان و

همچنان تو با دخترانت به‌حال

سابق خود برمی‌گردید. (۵۶) قبل

از آن که گناهان و کارهای
زشت تو آشکار و برملا گردد،
با غرور و تکبر سُدوم را مسخره
می‌کردی، (۵۷) اما حالا تو مایهٔ
تمسخر سوریان و فلسطینی‌ها و
دختران‌شان و همسایگان
شده‌ای و همه از تو نفرت
دارند. (۵۸) پس تو باید به سزای
اعمال بد و گناهانت بررسی. «
خداوند متعال چنین فرموده
است.

پیمان جاویدانی خداوند با مردم اسرائیل

⑤۹ خداوند به شهر اورشلیم

می فرماید: «من مطابق اعمال و

کردارت با تو رفتار می کنم،

زیرا تو سوگندت را فراموش

کردی و پیمانت را شکستی. ⑥۰

اما من پیمانی را که در

روزهای جوانی ات با تو بسته

بودم، از یاد نمی برم و حالا با

تو یک پیمان ابدی می بندم. ⑥۱

آنگاه کارهای بد گذشته‌ات را
به یاد می‌آوری و وقتی که
خواهران بزرگ و کوچکت
یعنی سامره و سدوم را به تو
بازگردانم، خجالت می‌کشی.
آنها را به عنوان دختران به تو
می‌دهم، اگرچه آنها در این
پیمان شامل نیستند. (۶۲) عهد و
پیمان خود را با تو تجدید
می‌کنم و آن وقت می‌دانی که من
خداوند هستم. (۶۳) من همه

گناهانت را می‌بخشم آنگاه تو
از یاد آوردن آنها خجالت
می‌کشی و دیگر دهانت را برای
شکایت کردن از من باز
نخواهی کرد.» خداوند متعال
چنین فرموده است.

مَثَل دو عقاب و تاک انگور

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان

خاکی، این معما و مَثَل را برای

قوم اسرائیل بیان کن و به آنها
بگو (۳-۴) خداوند متعال چنین
می‌فرماید: عقابی با بالهای پهن
و نیرومند و شهرهای دراز و
رنگارنگ به لبنان آمد و نوک
بلندترین شاخهٔ یک درخت
سرو را گرفت و آن را به
سرزمین تجارت و شهر
سوداگران بُرد. (۵) بعد یک
شاخه‌ای تاک را از سرزمین
شما گرفت و آن را در زمین

حاصلخیزی، در کنار یک
جوی آب نشانند تا مانند درخت
بید به زودی نمو کند. ⑥ آن
نهال نمو کرد و به یک تاک
کوتاه و پهن تبدیل شد.
شاخه‌هایش به بالا، به سوی
عقاب نمو کردند و در عمق
زمین ریشه دوانید. آن تاک،
شاخه‌ها و برگهای زیاد تولید
کرد.

⑦ بعد یک عقاب دیگر با

بالهای پهن و قوی و پرهای
زیاد پیدا شد. تاک انگور وقتی
او را دید، ریشه‌ها و شاخه‌های
خود را به‌سوی او برگردانید تا
عقاب او را سیراب سازد. ⑧
اگرچه آن تاک در یک زمین
حاصلخیز کاشته شده بود، آب
فراوان برایش می‌رسید تا دارای
شاخ و برگ زیاد شود، میوه بار
آورد و یک تاک زیبا گردد.

⑨ پس من، خداوند متعال،

می‌پرسم: آیا فکر می‌کنید که
این تاک نمو می‌کند؟ آیا آن
عقاب اولی او را ریشه‌کن
نمی‌سازد و میوه‌هایش را
نمی‌چیند تا با شاخه‌های
تازه‌اش خشک شود؟ برای
ریشه‌کن ساختن آن احتیاج به
بازوی نیرومند و مردم زیاد
نمی‌باشد. ⑩ بلی، این تاک در
یک زمین خوب کاشته شده
است اما آیا به رشد خود ادامه

داده می‌تواند؟ هنگامی که بادِ
گرمِ شرقی بر او بوزد، در همان
زمین خوب و سیراب کاملاً
پژمرده و خشک می‌شود.»

توضیح دادن مَثَل عقاب

۱۱) آنگاه کلام خداوند بر من
نازل شد و فرمود: ۱۲) «حالا از
این قوم سرکش بپرس که آیا
معنی این مَثَل را می‌دانند؟ به
آنها بگو که عقاب، اولین

پادشاه بابل است که به اورشلیم
آمد و پادشاه و بزرگان آن را با
خود به بابل بُرد. (۱۳) او با یکی
از شهزاده‌گان پیمانی بست و با
او سوگند خورد که به پادشاه
بابل وفادار بماند. او همچنان
اشخاص مهم قوم را به عنوان
گروگان نزد خود نگهداشت (۱۴)
تا آنکه مملکت خوار شود و
نتواند سر خود را بلند کند بلکه
با حفظ پیمان خویش استوار

بماند. (۱۵) با اینهم پادشاه یهودا
دست به شورش زد و سفیران
خود را نزد پادشاه مصر فرستاد
تا اسبها و لشکر بزرگی برایش
بفرستد. اما آیا او در این کار
خود موفق می‌شود؟ آیا با
شکستن عهد و پیمان می‌تواند
خود را از مجازات برهاند؟»

(۱۶) خداوند متعال چنین

می‌فرماید: «آن‌چنان که من
خدای زنده هستم، به حیات

خودم سوگند که پادشاه یهودا
در بابل می‌میرد، زیرا سوگند
خود را زیر پا گذاشت و مطابق
پیمانی که با پادشاه بابل بسته
بود، عمل نکرد. (۱۷) وقتی
پادشاه بابل برای گشتن مردم
یهودا بیاید و مردم بابل سنگر
بگیرند و استحکامات نظامی
بنا کنند، پادشاه مصر و لشکر
بزرگ او نمی‌توانند به پادشاه
یهودا کمک کنند. (۱۸) زیرا که

او به سوگند خود وفا نکرد و
پیمانی را که بسته بود شکست،
بنابراین راه نجات برایش میسر
نیست.»

①۹ خداوند متعال چنین

می‌فرماید: «آن‌چنان که من

خدای زنده هستم، به نام خودم

سوگند که او را به خاطر شکستن

پیمان مجازات خواهم کرد،

زیرا پیمانی را که به نام من

سوگند خورده بود ناچیز شمرد

و آنرا شکست. (۲۰) من تور خود
را برایش گذاشته و در دام خود
گرفتارش می‌کنم. او را به بابل
می‌برم و در آنجا به خاطر
خیانتش جزا می‌دهم. (۲۱)
بهترین عساکر او در جنگ به
قتل می‌رسند و کسانی که زنده
بمانند، به هر طرف پراکنده
می‌شوند. آنگاه خواهید دانست
که من، خداوند این سخنان را
گفته‌ام.»

وعدۀ امید از طرف خداوند

②۲ خداوند متعال چنین

می فرماید:

«من نازکترین شاخه‌ای را

از نوک بلندترین

درخت سرو گرفته

و آن را بر قلۀ بلند

کوه اسرائیل

می نشانم،

تا نمو کرده شاخه‌ها بار (۲۳)

بیاورد و ثمر بدهد

و یک درخت سرو

زیبا شود.

انواع پرنده‌گان بر

شاخه‌های آن آشیانه

بسازند

و در سایه آن پناه

ببرند.

۲۴) آنگاه تمام درختهای

زمین خواهند دانست

که من خداوند هستم.

درختهای بلند را خشک
می‌کنم

و درختهای خشک را

رشد می‌دهم و بلند

می‌سازم.

درخت سبز را خشک می‌کنم

و درخت خشک را

سبز و بارور

می سازم.

من، خداوند، این را گفته‌ام

و انجام می‌دهم.»

ثمرهٔ عدالت و ثمرهٔ گناه

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② چرا مردم

اسرائیل این ضرب‌المثل را

تکرار می‌کنند؟

پدران غورهٔ انگور

می‌خورند

اما دندان فرزندان

گند می‌شود.

③ خداوند متعال می‌فرماید:

«آن‌چنان که من خدای زنده

هستم، به نام خودم سوگند که

بعد از این، در اسرائیل کسی

این ضرب‌المثل را بر زبان

نمی‌آورد. ④ زندگی هرکسی

به دست من است، چه از والدین
و چه از فرزندان. فقط همان
کسی که گناه می‌کند، می‌میرد.

● ⑤ کسی که خوب و

درستکار باشد و

کارهای نیک بکند،

● ⑥ بالای کوه‌ها برای

پرستش بُت‌های قوم

اسرائیل نرود،

● از گوشت حیوانی که

برای بُت‌ها قربانی شده

است نخورد،

● دامن زن همسایه خود را

لکه‌دار نکند،

● با زنی که عادت ماهانه

داشته باشد، همبستر

نشود،

● (۷) از ظلم و ستم دست

بکشد، گرو قرضدار خود

را به او برگرداند،

● دست به سرقت و دزدی

نزند،

- گرسنه‌گان را سیر کند،
- برهنه‌گان را بپوشاند،
- ⑧ به مردم برای سود
- گرفتن قرض ندهد،
- از بی‌انصافی دست
- بکشد،
- دعواها را از روی
- عدالت و انصاف فیصله
- کند،
- ⑨ از احکام من پیروی
- نماید،

• فرایض مرا بجا آورد و با

وفاداری رفتار کند،

• چنین شخصی راستکار

است و زنده می ماند.»

خداوند متعال چنین فرموده

است.

⑩ «اما اگر این مرد یک

پسر ظالم و قاتل داشته باشد

- (۱۱) و آن پسر دست به کارهایی بزند که پدرش هرگز دست نزده است،
- گوشت حیوانی را که برای بُتها قربانی شده باشد، بخورد،
- زن همسایهٔ خویش را بی‌عزت سازد،
- (۱۲-۱۳) به مردم فقیر و محتاج ستم کند،
- مرتکب دزدی شود،

- قرض خود را ادا نکند،
- بُتها را بپرستد و سودخور باشد،

- آیا چنین شخصی زنده می ماند؟ به هیچ صورت!

چون او به این همه کارهای زشت دست زده است، حتماً می میرد و خونش به گردن خودش می باشد.

اما اگر این مرد، پسری (۱۴)

داشته باشد و گناهان پدر خود
را ببیند، ولی از اعمال او
پیروی نکند،

● (۱۵) از گوشت یک

حیوان که برای بُتها

قربانی شده باشد، نخورد

● و بُتهای قوم اسرائیل را

پرستش نکند،

● زن همسایه را بی‌عزت

نسازد،

● (۱۶) به هیچ‌کسی بدی

نکند،

● گرو نگیرد،

● مرتکب دزدی نشود

بلکه گرسنه‌گان را سیر

کند،

● تن برهنه‌گان را بپوشاند،

● (۱۷) به کارهای بد دست

نزند،

● سود نخورد،

• از احکام من پیروی کند

و فرایض مرا بجا آورد،

البته زنده می ماند و به سبب

گناهان پدر خود نمی میرد. (۱۸)

ولی پدرش به خاطر روا داشتن

ظلم و دزدی نمودن مال مردم و

به سبب بدی کردن در میان قوم

خود، در گناه خویش خواهد

مُرد.

(۱۹) اما شاید شما بپرسید که

پسر چرا به خاطر گناهان پدرش
جزا نمی بیند؟ به این دلیل که
چون پسر راستکار و پابند
قانون بوده و احکام مرا بجا
آورده است، بنابراین زنده
می ماند. (۲۰) فقط همان کسی که
گناه می کند، می میرد. فرزند
به خاطر گناه پدر جزا نمی بیند و
نه پدر به خاطر گناه فرزند
مجازات می شود. شخص
نیکوکار به خاطر اعمال نیک

خودش اجر می‌گیرد و شخص
بدکار نیز به خاطر گناه خود به
مجازات می‌رسد.

②۱ ولی اگر همان شخص

شریر از گناهانی که مرتکب شده
است توبه کند، تمام احکام مرا
بجا آورد و با انصاف و
راستکار شود، البته زنده می‌ماند
و نمی‌میرد ②۲ و به خاطر همان
کارهای صادقانه‌اش، گناهان او
بخشیده می‌شوند و زنده

می ماند. (۲۳) آیا گمان می کنید که
من از مُردن یک شخص
گناهکار خوشحال می شوم؟
خداوند متعال می فرماید. به
هیچ وجه! برعکس، می خواهم
که از راه بدی که در پیش گرفته
است، برگردد و زنده بماند. (۲۴)
اما هرگاه یک شخص راستکار
از راه راست منحرف شود، گناه
کند و دست به کارهای زشت و
پلید بزند، آیا آن شخص زنده

می ماند؟ هرگز! بلکه همه
اعمال نیکی که انجام داده
است فراموش می شوند و
به خاطر کارهای زشت و
گناهانی که مرتکب شده است،
می میرد.

②۵ شما می گوید که این کار

من عادلانه نیست. ای قوم
اسرائیل بشنوید، آیا روش من
غیر عادلانه است؟ آیا کارهای
خود شم غیر عادلانه نیست؟

②۶ وقتی یک شخص صالح از

راه راست منحرف شود و گناه

ورزد، به سبب همان کارهایی

که کرده است می‌میرد. ②۷

برعکس، اگر یک شخص

بدکار از اعمال بد خود توبه

کند و آنچه را که راست و

نیک است انجام دهد، او جان

خود را نجات می‌دهد، ②۸ زیرا

از عقل کار گرفته و از کارهای

بد گذشته خود توبه کرده است،

بنابران زنده می ماند و نمی میرد.

②۹ ولی قوم اسرائیل می گویند

که اعمال خداوند عادلانه

نیست. ای قوم اسرائیل، آیا من

بی انصاف هستم یا شما؟»

③۰ بنابران ای قوم اسرائیل،

خداوند متعال می فرماید: «من

هر یک از شما را مطابق

اعمالتان محاکمه می کنم. پس

بهبتر است که از گناهانتان توبه

کنید، ورنه هلاک می شوید. ③۱

از گناهانی که در مقابل من
مرتکب شده‌اید، دست بکشید
و قلب نو و روح تازه در خود
ایجاد کنید. ای قوم اسرائیل،
چرا باید بمیرید؟» (۳۲) خداوند
متعال می‌فرماید: «من از مرگ
هیچ‌کسی خوشحال نمی‌شوم.
پس توبه کنید و زنده بمانید.»

مرثیه‌ای برای دو پادشاه اسرائیل

① خداوند به من فرمود که

برای دو پادشاه اسرائیل این
مرثیه را بخوانم:

② مادر تو چه ماده‌شیری
بود در بین شیرها!

او بچه‌های خود را در
بین شیرهای درنده
بزرگ کرد.

③ او یکی از بچه‌های خود
را بزرگ کرد.

آن بچه یک شیر
درنده شده، فن
شکار کردن را
آموخت و
آدمخور شد.

④ چون خبر او به گوش
قومهای دیگر رسید،

او را در چاهی به
دام انداختند.

او را به زنجیر
کشیدند و به
سرزمین مصر
بُردند.

⑤ مادرش مدتی انتظار
کشید و امیدش را از
دست داد.

آنگاه یکی دیگر از
بچه‌های خود را تربیه
کرد

و او رشد کرده،
یک شیر
نیرومند گردید.

⑥ او در بین شیرهای دیگر
بزرگ شد و شیر درنده‌ای
گردید

او شکار کردن را
آموخته و به
دریدن انسانها
شروع کرد.

⑦ قلعه‌های مستحکم‌شان را

ویران کرد

و شهرها را با

خاک یکسان

ساخت.

مردم از هیبت

آوازش به

وحشت افتادند.

⑧ پس مردم کشورهای

اطراف، از هر سو بر او
هجوم آوردند

و برای به دام

انداختنش چاه

کنندند و

گرفتارش کردند.

⑨ بعد او را با زنجیر بستند

و در قفسی

انداخته، نزد

پادشاه بابل
فرستادند.

او را در همانجا زندانی
کردند

تا بار دیگر غُرش
او از فراز

کوه‌های اسرائیل
شنیده نشود.

⑩ مادرت مانند یک تاک

در تاکستان بود

که در کنار جوی
آب کاشته شده

و به خاطر فراوانی
آب، پُر برگ و
پُر میوه بود.

①۱ شاخه‌های او نیرومند

بودند

و برای چوبدستی

پادشاهان

مناسب بودند.

آن درخت بلندتر از

درختهای دیگر و به

حدی بلند بود

که از جاهای دور

دیده می‌شد.

⑫ اما با غضب، آن درخت

ریشه‌کن شد

و بر زمین افکنده گردید

باد شرقی میوه‌هایش را
خشک ساخت

و شاخه‌های نیرومند آن را
پژمرده کرد و در آتش
انداخت.

⑬ حالا آن تاک در بیابان،

در یک زمین خشک و
بی‌آب کاشته شده

است.

تنه آن تاک آتش گرفته و (۱۴)

شاخه‌های پُر میوه آن از

بین رفته

و یک شاخه قوی هم

در آن باقی نمانده

است

تا برای چوبدستی

پادشاهان به کار

رود.

این یک مرثیه است و بارها
سروده شده است.

اسرائیل به سرکشی ادامه می‌دهد

① هفت سال و پنج ماه و ده

روز از تبعید ما می‌گذشت که

یک عده از بزرگان اسرائیل نزد

من آمدند تا از خداوند هدایت

بطلبند. ② آنگاه کلام خداوند

بر من نازل شد و فرمود: ③

«ای انسان خاکی، به بزرگان
اسرائیل بگو که خداوند متعال
چنین می‌فرماید: چرا به اینجا
آمده‌اید و برای چه از من
هدایت می‌طلبید؟ به نام خودم
سوگند که شما را هدایت
نمی‌کنم.»

④ تو، ای انسان خاکی،

آماده هستی که آنها را محکوم
کنی؟ پس آنها را متوجه گناهان
اجدادشان بساز ⑤ و به آنها

بگو که من خداوند، خدای شان
هستم و وقتی من اسرائیل را به
عنوان قوم برگزیده خود
انتخاب کردم، خود را در مصر
برای شان آشکار کرده و سوگند
خوردم که من خداوند، خدای
شما هستم. ⑥ در آن روز برای
آنها وعده دادم که آنها را از
کشور مصر بیرون آورده به
سرزمینی که در نظر داشتم
می برم، یعنی به سرزمینی که شیر

و عسل در آن جاریست و

بهترین جای روی زمین است.

⑦ به آنها گفتم که از چیزهای

نفرت‌انگیز چشم بپوشند و با

پرستش بُتهای مصریان خود را

آلوده نسازند، زیرا من خداوند،

خدای شما هستم. ⑧ ولی آنها

از امر من سرکشی کردند و به

من گوش ندادند. حتی یک نفر

از آنها هم از چیزهای منفوری

که به آنها دل بسته بود، دوری

نکرد و از پرستش بُتهای
مصریان دست نکشید. آنگاه
تصمیم گرفتم که بر آنها غضب
خود را نازل کنم و در میان
مردم کشور مصر خشم خود را
به آنها آشکار سازم. ⑨ اما
به خاطر حفظ نام خود این کار
را نکردم تا نام من در نظر
ملتهایی که ایشان در میان آنها
بودند بی حرمت نشود، بلکه با
بیرون آوردن بنی اسرائیل از آن

کشور به بیابان، قدرت خود را
به مردم مصر نشان دادم.

⑩ پس آنها را از سرزمین

مصر به بیابان آوردم. ⑪ قوانین

خود را به آنها دادم و احکام

خود را به ایشان آموختم تا به

هر کس که از آن پیروی کند،

حیات بخشد. ⑫ روز سبت را

هم به عنوان نشانهٔ پیمان خود

که با آنها بسته بودم، برای شان

دادم تا بدانند که من، خداوند،

آنها را تقدیس کرده‌ام. (۱۳) ولی
قوم اسرائیل در بیابان هم در
مقابل من قیام کردند. از احکام
من سرپیچی نمودند، فرایض
مرا که به آنها حیات می‌بخشید،
بجا نیاوردند و روز سبت مرا
کاملاً بی‌حرمت ساختند. پس
خواستم که غضب خود را در
بیابان بر آنها نازل کنم و به
زندگ همه‌شان خاتمه بدهم.
(۱۴) اما باز هم آن کار را نکردم و

نخواستم که نام من در میان

قومهایی که در برابر

چشمانشان قوم اسرائیل را از

مصر بیرون آوردم، بی حرمت

شود. (۱۵) در بیابان برای شان

سوگند خوردم که آنها را به

سرزمین زیبا و عالی که در آن

شیر و عسل جاریست و به آنها

وعدۀ ملکیت آن را داده بودم،

نمی برم، (۱۶) زیرا آنها احکام مرا

بجا نیاوردند، طبق قوانین من

رفتار نکردند، روز سبت مرا
بی حرمت ساختند و به بُتها دل
بستند.

- ①۷ با اینهم بر آنها رحم کردم
و آنها را در بیابان از بین نبردم
و به حیاتشان خاتمه ندادم.
- ①۸ به فرزندانشان در بیابان
گفتم: از رفتار پدرانتان تقلید
نکنید، پیرو احکام و قوانین
آنها نباشید و با بُت پرستی، خود
را آلوده نسازید. ①۹ من،

خداوند، خدای تان هستم. از
احکام من پیروی کنید و با
دقت کامل قوانین مرا بجا
آورید. (۲۰) روز سبت مرا که
به یاد بود پیمان من با شما،
تعیین شده است تجلیل نمایید
تا بدانید که من خداوند،
خدای تان هستم.

(۲۱) اما فرزندان شان هم در
مقابل من قیام کردند. احکام
مرا بجا نیاوردند، از قوانین

حیاتبخش من سرکشی نمودند و
روز سبت مرا بی حرمت
ساختند. آنگاه خواستم که در
بیابان، خشم کامل خود را بر
آنها جاری سازم (۲۲) ولی بازهم
از آن کار صرف نظر کردم که
مبادا نام من در میان قومهایی
که در برابر چشمانشان
بنی اسرائیل را از مصر خارج
کردم، بی حرمت گردد. (۲۳)
همچنان من در بیابان برای شان

سوگند خورده بودم که آنها را
در بین ملتها و در سراسر روی
زمین پراکنده می‌سازم، ^(۲۴) زیرا
آنها احکام مرا بجا نیاوردند،
قوانین مرا رد کردند، روز سبت
مرا بی‌حرمت ساختند و به
دنبال بُتهای اجداد خود رفتند.

^(۲۵) پس من هم احکام و
قوانینی را به آنها دادم که خوب
و حیاتبخش نبودند. ^(۲۶) آنها را
گذاشتم که با قربانی کردن

فرزند اول خود برای بُتها، خود
را نجس سازند و به این ترتیب
آنها را جزا بدهم تا بدانند که
من خداوند هستم.

پس ای انسان خاکی،

(۲۸-۲۷)

از جانب من، خداوند متعال، به
قوم اسرائیل بگو که وقتی
اجدادشان را به سرزمین موعود
آوردم، در آنجا هم به من
خیانت کردند و نام مرا
بی حرمت ساختند، زیرا بر سر

هر تپه و زیر هر درخت سبز
برای بُتها قربانی نمودند،
خوشبویی دود کردند و عطر و
هدیه‌های نوشیدنی آوردند و با
این کار خود آتش خشم مرا
برافروختند. (۲۹) از آنها پرسیدم:
«این جاهای بلند که شما برای
بُت‌پرستی به آنجا می‌روید،
چیست؟» به همین خاطر تا به
امروز آنجا را به نام «بامه»
یعنی جاهای بلند یاد می‌کنند.

۳۰) بنابراین از طرف من،

خداوند متعال به قوم اسرائیل

بگو: آیا شما هم می‌خواهید

مانند اجدادتان با پرستش

نمودن بُت‌های نفرت‌انگیز، خود

را نجس ساخته و به من

بی‌وفایی کنید؟ (۳۱) ای قوم

اسرائیل، شما که هنوز هم برای

بُت‌ها هدیه می‌آورید و

فرزندان‌تان را در آتش قربانی

می‌کنید و خود را نجس

می‌سازید، آیا باز هم توقع دارید
که شما را راهنمایی کنم؟ به نام
خودم، خداوند متعال، سوگند
که هرگز به شما مشوره‌ای
نمی‌دهم.

داوری و بخشش از جانب خداوند

③۲ شما تصمیم گرفته‌اید که

مانند قوم‌های دیگر بُتهای

سنگی و چوبی را بپرستید اما

این تصمیم شما عملی نمی‌شود.

۳۳) آن چنان که من خداوند

متعال، خدای زنده هستم، به
نام خودم سوگند که با دست پُر
قدرت و بازوی توانا و خشم
شدید، بر شمه سلطنت می‌کنم.

۳۴) با دست قدرت و قهر شدید

خود شما را از بین مردم و از
کشورهایی که در آنجا پراکنده
شده‌اید، بیرون می‌آورم (۳۵-۳۶) و

همان طوری که اجدادتان را در
بیابان سینا محاکمه کردم، شما

را هم در بیابان ملتها می برم و
در آنجا محاکمه می کنم.
خداوند متعال چنین فرموده
است.

③۷ شما را با عصای

چوپانی، مطیع پیمان خود

می سازم. ③۸ افراد یاغی و

سرکش و کسانی را که در مقابل

من گناه ورزیده اند، از میان شما

جدا می کنم. آنها را از

سرزمین هایی که در آنجا در

حال غربت به سر می‌برند،
بیرون می‌آورم اما اجازه
نمی‌دهم که به سرزمین اسرائیل
داخل شوند. آنگاه خواهید
دانست که من خداوند هستم.»

③۹ خداوند متعال می‌فرماید:

«اما ای قوم اسرائیل، حالا
هرچه می‌خواهید، بکنید. بروید
و بُت‌پرستی کنید! اما من به
شما هُشدار می‌دهم که بالاخره
از اوامر من اطاعت نموده و

دیگر نام پاک مرا با تقدیم
نمودن قربانی به بُتها، بی حرمت
نمی سازید.

④۰ در آن سرزمین، بر کوه

مقدس من، یعنی کوه بلند
اسرائیل، همه شما مرا عبادت
می کنید. از عبادت شما راضی
می شوم و قربانی ها و هدیه های
مقدس شما را قبول می کنم. ④۱

وقتی شما را از کشورهای
بیگانه جمع کنم و به سرزمین

موعود بازگردانم، برای من
مانند هدیهٔ خوشبو خواهید بود
و آنگاه به ملت‌های دیگر
قدوسیت خود را آشکار
می‌سازم. (۴۲) هنگامی که به
کشور اسرائیل، یعنی به سرزمین
موعود برگردید، می‌دانید که من
خداوند هستم. (۴۳) در آنجا
اعمال و کردارتان را که با آنها
خود را آلوده و نجس ساخته
بودید، به یاد می‌آورید و به‌خاطر

آن همه گناهانی که مرتکب
شده‌اید، از خود متنفر شوید
(۴۴) و شما ای قوم اسرائیل،
می‌دانید که من آن خداوندی
هستم که برای حرمت نام خود
با شما به خاطر کارهای
زشت‌تان، طوری که سزاوار
هستید، معامله نمی‌کنم.»
خداوند متعال چنین فرموده
است.

هشدار به ساکنان جنوب اسرائیل

④۵ آنگاه کلام خداوند بر من

نازل شد و فرمود: ④۶ «ای

انسان خاکی، رو به سوی جنوب

کن و کلام مرا بر ضد سرزمین

جنوب و جنگلهای آن اعلام

نما. ④۷ به آنها بگو که ای

جنگلهای انبوه به کلام خداوند

متعال گوش بدهید که

می فرماید: من آتشی در شما

می افروزم و تمام درختهای سبز

و خشکتان را با شعله‌های

خاموش نشدنی آن می‌سوزانم.
آن آتش از جنوب تا به شمال
گسترش خواهد یافت و همه
مردم گرمای شعله‌های آن را
حس خواهند کرد. (۴۸) آنگاه
تمام بشر خواهند دانست که من
خداوند، آن آتش را افروخته‌ام
و خاموش شدنی نیست.»

(۴۹) من گفتم: «ای خداوند

متعال، مردم پیام مرا ناچیز
شمرده و در باره من می‌گویند

که من فقط با مثلها با آنها
صحبت می‌کنم.»

شمشیر داوری خداوند بر ضد اورشلیم

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان

خاکی، رو به سوی اورشلیم

نموده بر ضد مکان مقدس آنجا

و سرزمین اسرائیل نبوت کن ③

و بگو که خداوند چنین

می‌فرماید: ای اسرائیل، من

دشمن تو هستم و شمشیر خود
را از غلاف کشیده، مردم خوب
و بد را یکسان می‌گشتم. (۴)
چون می‌خواهم که مردم صالح
و هم مردم شریر را از میان تو
نابود کنم، شمشیر من از جنوب
تا شمال، همه مردم را از بین
می‌برد. (۵) آن وقت همه
می‌دانند که من خداوند هستم و
شمشیر خود را از غلاف
کشیده‌ام و تا همه را از بین

نبرد در غلاف نمی‌رود.

⑥ پس ای انسان خاکی، آه

و ناله کن! با غم و اندوه و دل

شکست در برابر همه آه بکش.

⑦ وقتی از تو بپرسند که چرا آه

می‌کشی، بگو که آه و ناله‌ات

به خاطر خبر بدی است که به تو

رسیده است و با شنیدن آن

دل‌های همه پریشان شده، دست‌ها

سست می‌شوند، زانوها لرزان و

بی‌تاب می‌گردند و همه از حال

می روند. خداوند متعال
می فرماید که این وقایع آمدنی
است و عملی می شوند.»

⑧ بار دیگر کلام خداوند بر

من نازل شد: ⑨ «ای انسان

خاکی، نبوت کن و بگو که

خداوند می فرماید:

یک شمشیر، تیز و

صیقلی شده است.

⑩ شمشیر تیز شده تا گشتار
کند

و صیقلی گردیده تا
مانند رعد و برق
بدرخشد.

خوشی از بین می‌رود،

زیرا قوم برگزیده

من به

هشدارهای من

گوش ندادند

و از سرزنشهای من
پند نگرفتند.

⑪ این شمشیر، صیقلی شده
است

تا برای استفاده
آماده باشد.

این شمشیر تیز شده و
صیقل داده شده است

تا به دست یک
قاتل سپرده
شود.

۱۲) ای انسان خاکی، گریه
کن و به سینه‌ات بزن،

زیرا آن شمشیر
برای گشتن قوم
برگزیده من
و تمام رهبران

اسرائیل آماده
شده است.

آنها با سایر قوم
برگزیده من
هلاک می شوند.

من قوم برگزیده خود را ۱۳
آزمایش می کنم

و اگر حاضر نباشند
که توبه کنند،

به این مصیبت‌ها
گرفتار می‌شوند.

①۴ اکنون تو ای انسان

خاکی، از روی خشم دستهایت
را به هم زده، پیام مرا به مردم
برسان. شمشیر را بگیر و دو سه
بار به علامت خطر بالا ببر. این
شمشیری است که می‌کشد،
شمشیری برای گشتار بزرگی که
آنها را از هر طرف محاصره
خواهد کرد. ①۵ بر هر دروازه،

شمشیر بُرنده‌ای را که برای
گُشتار صیقلی شده است، قرار
داده‌ام تا دل‌های همه از ترس
پریشان شود. (۱۶) از سمت
راست و چپ حمله کن و به هر
طرف که می‌خواهی برو. (۱۷) من
هم از روی خشم دست‌های خود
را به هم می‌زنم و خشم خود را
فرو می‌نشانم. من، خداوند،
چنین فرموده‌ام.»

شمشیر پادشاه بابل بر ضد اورشلیم

①۸ سپس کلام خداوند بر من

نازل شد و فرمود: (۱۹-۲۰) «ای

انسان خاکی، نقشه‌ای بکش و

بر روی آن دو راه رسم کن،

یکی به سوی شهر مستحکم

اورشلیم، در یهودا و دیگری

جانب شهر ربه، در سرزمین

عمونیان تا پادشاه بابل با

شمشیر خود از آن راه بیاید. هر

دو راه باید از یک سرزمین

شروع شوند. در نقطه‌ای که آن

دو سرک از هم جدا می‌شوند
علامتی برای هدایت پادشاه
بابل قرار بده، (۲۱) زیرا پادشاه
بابل بر سر دوراهی می‌ایستد و
با تکان دادن تیرها قرعه
می‌اندازد. از بُتهای خود هدایت
می‌طلبد و با جگر حیوان قربانی
شده، فال می‌گیرد که به کدام راه
باید برود. (۲۲) تیرهای دست
راستش نشان می‌دهد که باید به
طرف اورشلیم برود. بنابراین با

نعره جنگ، لشکر خود را برای
گشتار به آن سو سوق می‌دهد و
در آنجا وسیله‌ای برای
فروریختن دیوار در برابر
دروازه‌ها قرار می‌دهد و تپه‌های
خاکی و سنگرها را به اطراف
شهر بنا می‌کند. (۲۳) اهالی
اورشلیم این را باور نمی‌کنند،
زیرا با مردم بابل پیمان صلح
بسته‌اند اما این پیشگویی، آنها
را متوجه گناهان‌شان می‌سازد و

به آنها خاطر نشان می‌کند که به
زودی گرفتار می‌شوند.»

②④ خداوند متعال می‌فرماید:

«گناهان تان آشکار شده و همه
می‌دانند که شما چقدر مقصر
هستید. کردار شما، گناهان تان
را نشان می‌دهد. شما مقصر
هستید، بنابراین شما را به دست
دشمن تسلیم می‌کنم.»

②⑤ تو ای فرمانروای شریر

اسرائیل، روز مجازات نهایی تو
فرارسیده است. (۲۶) خداوند

متعال چنین می‌فرماید: دستار و
تاج شاهی را از سرت بردار،
زیرا بعد از این همه چیز تغییر
می‌کند و به حال سابق خود باقی
نمی‌ماند. کسی که حقیر است،
سرافراز می‌شود و آن که سرافراز
است، خوار می‌گردد. (۲۷)

ویرانی! ویرانی! بلی، من این
شهر را ویران می‌سازم. اما تا

زمانی که کسی را که برای
داوری شهر برگزیده‌ام نیاید،
این واقعه روی نخواهد داد.
آنگاه آن شهر را به او خواهم
سپرد.

شمشیر خداوند بر ضد عمونیان

Ⓒ ۲۸ پس ای انسان خاکی،
نبوت کن و به عمونیان که قوم
برگزیده‌ام را تحقیر می‌کردند،
بگو که خداوند متعال چنین

می‌فرماید:

شمشیر من برای گشتار
شما آماده است

و طوری صیقلی

شده است که

مانند رعد و برق

می‌درخشد.

رؤیاهای غلط می‌بینید و

فالگیران به شما دروغ

می‌گویند. شما مردم بدکار و

شریر هستید و روز مجازات

نهایی شما به زودی می‌رسد. (۳۰)

شمشیر خود را در غلاف

بگذار! من شما را در زادگاه و

در سرزمین اجدادتان داوری

خواهم کرد. (۳۱) قهر و غضب

خود را بر شما می‌ریزم و آتش

خشم خود را حوالهٔ جان شما

می‌کنم. شما را به دست مردمان

ظالم و وحشی که در کُشتن و از

بین بُردن ماهر هستند،

می سپارم. (۳۲) اجساد شما برای

آتش، هیزم می شوند. خون شما

در سرزمین خودتان می ریزد و

دیگر کسی شما را به یاد

نمی آورد، زیرا من که خداوند

هستم، این را گفته‌ام.» خداوند

متعال چنین فرموده است.

گناهان مردم اورشلیم

(۱) بار دیگر کلام خداوند بر

من نازل شد و فرمود: ﴿۲﴾ «ای

انسان خاکی، شهر خون‌ریز

اورشلیم را محکوم کن و

کارهای زشت و پلید او را

آشکار بساز! ﴿۳﴾ و بگو خداوند

متعال چنین می‌فرماید: ای

شهری که خون مردم خودت را

ریختی، خود را نجس و آلوده

ساختی و بت‌پرستی کردی، ﴿۴﴾

بنابران به خاطر قتل و بت‌پرستی

آلوده گشته‌ای. پایان زندگی‌ات

نزدیک است و اجلت فرارسیده
است. من تو را نزد قومها و
کشورهای جهان رسوا و مسخره
می‌کنم. ⑤ ای شهر، ملت‌های
دور و نزدیک تو را مسخره
می‌کنند و می‌گویند که شهر
بدنام و پُر آشوب هستی. ⑥
تمام رهبران اسرائیل، هر
کدام، با استفاده از نفوذ و
قدرت خود خون مردم را
ریخته‌اند. ⑦ در این شهر

هیچ‌کسی به پدر و مادر خود
احترام ندارد. مردم غیریهود که
در بین شما زندگی می‌کنند، ظلم
می‌بینند. یتیمان و بیوه‌زنان
مورد آزار و اذیت قرار
می‌گیرند. ⑧ آنچه برای من
مقدس بود، خوار شمردند و
روز سبّت مرا بحرمت کردند.
⑨ بعضی از ساکنان تو،
دیگران را با تهمت و دروغ به
کُشتن می‌دهند. بعضی به

بُتخانه‌های بالای کوه می‌روند و
از قربانی بُتها می‌خورند. گروه
دیگر مشغول انجام دادن اعمال
شهوت‌انگیز می‌باشند. ⑩ برخی
با زن پدر خود زنا می‌کنند.
عده‌یی با زن خود در دورهٔ
عادت ماهانه‌اش هم‌بستر
می‌شوند. ⑪ یکی زن همسایهٔ
خود را بی‌عزت می‌سازد.
دیگری با عروس، با خواهر و با
خواهران در خود زنا می‌کند. ⑫

بعضی پول می‌گیرند و خون
می‌ریزند. مردم سود می‌خورند و
مال همسایه خود را به زور
می‌گیرند. همه مرا فراموش
کرده‌اند.» خداوند متعال
فرموده است.

⑬ «بنابران به خاطر حرص

تو و خونهایی که در تو ریخته

شده است، مشت خود را بر

فرق تو فرود می‌آورم. ⑭ آیا

فکر می‌کنی که وقتی بخوام

کار خود را با تو تمام کنم،
طاقت و توان کافی می داشته
باشی؟ این سخنان، کلام من،
خداوند، است و آن را عملی
می کنم. ①۵ ساکنان تو را در بین
قومها و کشورهای سراسر روی
زمین پراکنده می سازم و
آلوده گی ها و ناپاکی های را از
بین می برم. ①۶ بلی، تو خود را
در نظر قومهای دیگر بی حرمت
می سازی. در نتیجه خواهی

دانست که من خداوند هستم!»

کوره ذوب

①۷ کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ①۸ «ای انسان

خاکی، قوم اسرائیل نزد من

مانند تَفَالِه‌ای است که بعد از

ذوب نقره بجا می‌ماند. آنها

مانند برنج، حلبی، آهن و سُرَب

هستند که در کوره از نقره جدا

شده‌اند.» ①۹ بنابراین خداوند

متعال چنین می فرماید: «چون
آنها تُفَالَهُ بی مصرف هستند،
پس همهٔشان را جمع می کنم و
به اورشلیم می برم (۲۰) و مانند
نقره، برنج، آهن، سُرَب و حلبی
در کوره می اندازم و با آتش
غضب خود آنها را ذوب
می کنم. (۲۱) با دمیدن آتش
غضب من همه در بین کوره
ذوب می شوند. (۲۲) همان طور که
نقره در کوره آب می شود، آنها

هم ذوب می‌گردند. آنگاه
می‌دانند که من، خداوند، قهر
خود را بر آنها ریخته‌ام.»

گناهان رهبران اسرائیل

Ⓒ۳ کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: Ⓒ۴ «ای انسان

خاکی، به قوم اسرائیل بگو: تو

سرزمینی هستی که در روز

غضب پاک نشده و بارانی بر

تو نخواهد بارید. Ⓒ۵ رهبران آن

مانند شیرهای غُران هستند که
مردم را شکار خود ساخته آنها
را می‌کشند، مال و اشیای قیمتی
آنها را به زور می‌گیرند و

زنان‌شان را بیوه می‌سازند. (۲۶)

کاهنان آنها مخالف احکام من

تعلیم می‌دهند، قوانین مرا

می‌شکنند و به آنچه مقدس

است، احترام نمی‌کنند. آنها

فرقی بین مقدس و غیرمقدس

قائل نیستند، فرق بین اشیای

پاک و نجس را تعلیم نمی‌دهند

و روز سبّت مرا بی‌حرمت

می‌سازند. به همین دلیل، نام

مقدس من در میان آنها

بی‌حرمت شده است. (۲۷)

حکمرانان‌شان مانند گرگهای

درنده‌ای که شکار خود را

می‌درند، خون مردم را می‌ریزند.

آنها مرتکب قتل می‌شوند تا

فیده نامشروع به دست آورند.

(۲۸) انبیای دروغین آنها حقایق

را می پوشانند و به جای آنها
رؤیاهای ساخته و پرداخته خود
را تعریف می کنند و به دروغ
می گویند که پیامهای شان از
جانب من هستند. در حالی که
من به آنها پیامی نداده‌ام. (۲۹)
اهالی آنجا با استفاده از زور و
قدرت خود مال مردم را دزدی
می کنند. به اشخاص فقیر و
محتاج ظلم می کنند و مال مردم
غریب و بیگانه را با زور و جبر

می‌گیرند. (۳۰) من در جستجوی

کسی بودم که دیواری را در

آنجا بنا کند و در جاهایی که

دیوار شکست کرده است،

ایستاده شود و در هنگام غضب

من از آن سرزمین دفاع نماید

اما هیچ‌کسی را نیافتم. (۳۱)

بنابراین خشم خود را بر آنها

می‌ریزم، با آتش غضب خود

آنها را هلاک کرده و به سزای

اعمال‌شان می‌رسانم.» خداوند

متعال فرموده است.

سامره و اورشلیم به عنوان دو خواهر
گناهکار

① بار دیگر کلام خداوند بر

من نازل شد و فرمود: ② «ای

انسان خاکی، دو زن بودند،

دختران یک مادر. ③ هر دو

خواهر در جوانی در مصر شروع

به فاحشه‌گری کردند. مردان در

آنجا سینه‌های ایشان را نوازش

داده و آنها باکره بودن خود را

از دست دادند. ④ نام خواهر
بزرگتر اُهوله بود که نماینده‌گی
از شهر سامره می‌کند و نام
خواهر کوچکتر اُهولیه بود که
از اورشلیم نماینده‌گی می‌کند.
این دو خواهر همسر من شدند
و برای من فرزندان به دنیا
آوردند. ⑤ با وجودی که اُهوله
همسر من بود، فاحشه‌گری کرد
و شهوت‌گرانه عاشق آشوریان
گردید. ⑥ آنها عساکر خوش

اندام، افسران و سرداران با
لباسهای بنفش و سوارکاران
ماهر بودند. (۷) او خود را به

عنوان فاحشه در اختیار

مهمترین مردان آشور قرار داد و
شهوت، او را به سوی بُت‌پرستی

کشانید و در نتیجه خود را با

بُت‌پرستی نجس ساخت. (۸) به

کار فحشا که در جوانی در

مصر شروع کرده و باکره بودن

خود را از دست داده بود،

همچنان ادامه داد و از
هرزه‌گری و زناکاری دست
نکشید. ⑨ بنابراین او را به دست
آشوریان که او عاشق آنها بود،
تسلیم کردم. ⑩ آنها او را برهنه
کردند، فرزندانش را اسیر
گرفتند و خودش را با شمشیر
کُشتند. به این ترتیب او به
سزای اعمالش رسید و مایهٔ
عبرت زنان قرار گرفت.

⑪ با وجودی که خواهرش

أهوليه، این را دید، اما او در
زناکاری فاسدتر از خواهر خود
شد و مرتکب آلودگی بیشتر
گردید. (۱۲) او شهوتگرانه مشتاق
آشوریانی بود که والی‌ها،
قوماندانهای نظامی و عساکر
ملبس با جامهٔ فاخر بودند. آنها
همگی اسپ سواران و مردان
خوش اندام بودند. (۱۳) من دیدم
که او خود را کاملاً آلوده کرده
بود و هر دو خواهر به یک راه

رفتند.

أهولیه مرتکب (۱۴-۱۵)

فاحشه‌گری بیشتر شد. او

مجدوب تصاویر مردانی گردید

که با رنگ سرخ بر دیوار نقش

شده بودند. آنها کمر بند بر دور

کمر و دستارهای بزرگ بر سر

داشتند. همه آنها سردارانی

بودند که زادگاهشان سرزمین

بابل بود. (۱۶) وقتی چشمش بر

آنها افتاد عاشقشان شد و

قاصدان خود را به بابل فرستاد
و از آنها دعوت کرد. (۱۷) آنها
دعوتش را پذیرفتند، آمدند و با
او در بسترش عشقبازی نمودند.
وقتی خود را با زنا آلوده
ساخت، با نفرت از آنها
روی گردان شد. (۱۸) چون دیدم
که او خود را در اختیار هرکسی
قرار می دهد و برهنه گی خود را
به مردم آشکار می سازد،
همان طور که از خواهرش نفرت

داشتم، از او هم بیزار شدم. (۱۹)
ولی او به‌یاد روزهای جوانی
خود در مصر، به فحشا و
هرزه‌گی خود افزود (۲۰) و با
مردانی که در شهوترانی مانند
خر و اسپ بودند، عشق ورزید.
(۲۱) ای اُهلویه، تو می‌خواستی
فسادی را که در جوانی در
مصر مرتکب شدی، تکرار
کنی. آنگاه که مردان سینه‌های
تو را می‌فشردند و پستانهای

جوانت را می مالیدند.

قضاوت خداوند دربارهٔ خواهر
کوچکتر

۲۲) بنا برین، ای اهلویه،

خداوند متعال چنین می فرماید:

من عاشقانت را که حالا تو از

آنها متنفر شده‌ای، بر ضد تو

تحریک می‌کنم تا از هر طرف

بر تو هجوم آورند. ۲۳) بابلیان و

تمام کلدانیان را از قبیلهٔ فقود،

قبیلهٔ شوع و قبیلهٔ قوع جمع

می‌کنم و همچنان همه آشوریان
را که جوانان جنگجو و
خوش‌چهره و اسپ‌سواران ماهر
هستند با قوماندانها و
رهبران‌شان بر ضد تو می‌فرستم.
②۴ آنها با گادی‌های جنگی و
مسلح با تجهیزات نظامی و
لشکر بزرگی که همه با سپر و
کلاه‌خود مجهز هستند، از
جانب شمال بر تو حمله
می‌کنند. من تو را به دست آنها

می‌سپارم تا طبق قانون خود
محاكمه‌ات کنند. (۲۵) چون من
بر تو خشمگین هستم، بنابراین
آنها را وادار می‌سازم که با خشم
و غضب با تو رفتار کنند. بینی
و گوشهای تو را می‌برند،
بازمانده‌گانت را با شمشیر
می‌کشند، فرزندان را اسیر
می‌برند و بقیه را در آتش
می‌سوزانند. (۲۶) لباسهایت را از
تنت می‌کشند و جواهرات

زیبایت را به تاراج می‌برند. (۲۷)
آنگاه من به هرزه‌گی و
زناکاری‌هایت که از مصر به
ارمغان آورده‌ای، خاتمه می‌دهم
تا دیگر به شوق آنها نباشی و
مصر را از یاد ببری.»

(۲۸) خداوند متعال چنین

می‌فرماید: «من تو را به دست
کسانی می‌سپارم که تو از آنها
بیزار هستی و با نفرت آنها را
ترک کردی. (۲۹) آنها با نفرت با

تو رفتار می‌کنند و ثمرهٔ زحمت
تو را از بین می‌برند و تو را
بدون لباس و برهنه رها می‌کنند
تا رسوایی و زناکاریت بر همه
آشکار شود. (۳۰) این مصیبت‌ها
را خودت بر سرت آوردی، زیرا
تو با قومهای دیگر زنا کردی و
خود را با پرستش بُتهای‌شان
نجس و آلوده ساختی. (۳۱) تو
راه خواهرت را دنبال نمودی،
بنابراین جام مجازات او را

به دست تو می دهم.»

③۲ خداوند متعال چنین

می فرماید:

«تو از جام بزرگ و

عمیق خواهرت

می نوشی

و نزد همه مسخره و

ریشخند

می شوی.

③۳ خود را نشئه و پُر از اندوه
می‌سازی.

از جام وحشت و
بریادی

که جام خواهرت
سامره است،
می‌نوشی.

③۴ آن را تا آخرین قطره سر
می‌کشی،

جام را می شکنی و
با تکه های
شکسته آن،

سینه های را پاره
می کنی.

من، خداوند متعال چنین
می گویم.»

③۵ حال خداوند متعال چنین

می فرماید: «چون تو مرا

فراموش کردی و از من روگردان
شدی، بنابراین عاقبت کارهای
شرم‌آور و زناکاری‌هایت را
می‌بینی.»

قضاوت خداوند دربارهٔ هر دو خواهر

سپس خداوند فرمود: ۳۶

«ای انسان خاکی، اُهو له و

اُهو لیه را محکوم کن! اعمال

زشت‌شان را اعلام نما! ۳۷ آنها

مرتکب زنا شدند، دست خود

را با خون مردم آلوده ساختند،

بُت‌پرستی کردند و حتی

فرزندانی را که برای من به دنیا

آورده بودند، به عنوان خوراک

برای بُتها قربانی کردند. (۳۸)

علاوه بر این، آنها در همان

روز، عبادتگاه مرا آلوده ساختند

و حرمت روز سَبْت مرا نگاه

نداشتند. (۳۹) در همان روزی که

فرزندان خود را برای بُتها

قربانی کردند، به عبادتگاه من

داخل شدند و آن را نجس

ساختند. با این کار خود به خانه

من بی حرمتی نمودند.

④۰ آنها حتی قاصدان را به

جاهای بسیار دور فرستادند و

از مردان آنجا دعوت کردند که

نزد آنها بیایند. وقتی آن مردان

آمدند به خاطر آنها به حمام

رفتند، چشمان خود را سُرْمه

کردند و با زیورات، خود را

آراستند. ④۱ بعد با هم بر بستر

نرم و زیبا نشستند و بخور و
روغنی را که متعلق به من بود
بر سر میز مقابل آنها گذاشتند.
④۲ آواز گروه مردان عیاش به
گوش می‌رسید. یک عده مردان
هرزه را از بیابان آوردند. آنها
دستبند به بازوی زنان بستند و
تاجهای زیبا را بر سرشان قرار
دادند. ④۳ آنگاه با خود گفتم که
اینها از شدت زناکاری زیاد
فرسوده شده‌اند، اما بگذار

همچنان با او زنا کنند. (۴۴) اما با
اینهم، آنها با میل و علاقه،
همان طوری که برای عشقبازی
نزد فاحشه می‌روند، بارها نزد
این زنان هرزه، یعنی اُهوله و
اُهولیه رفتند. (۴۵) بنابراین،
قاضی‌های عادل و با انصاف
آنها را به جرم زناکاری و قتل
محکوم می‌سازد، زیرا آنها
زناکارند و دست‌شان با خون
آلوده است.»

﴿۴۶﴾ خداوند متعال می‌فرماید:

« گروه بزرگی را بر ضد آنها
تحریک می‌کنم که بیایند و آنها
را به وحشت انداخته و تاراج
کنند. ﴿۴۷﴾ آن گروه ایشان را
سنگسار کرده با شمشیر
پاره‌پاره نمایند، فرزندان‌شان را
بکشند و خانه‌های‌شان را
بسوزانند. ﴿۴۸﴾ به این ترتیب، به
فحشا و هرزه‌گی در آن سرزمین
خاتمه می‌دهم. آنگاه تمام زنان

درس عبرت گرفته مانند آنها
مرتکب زنا نمی‌شوند. (۴۹) هر
دوی آنها به سزای زنا کاریها و
بُت‌پرستی‌های خود می‌رسند. آن
وقت می‌دانند که من خداوند
متعال هستم.»

اورشلیم مانند یک دیگ زنگزده

(۱) در روز دهم، ماه دهم و
سال نهم تبعید ما، این کلام
خداوند بر من نازل شد و

فرمود: ② «ای انسان خاکی،
تاریخ امروز را یادداشت کن،
زیرا پادشاه بابل در همین روز
به محاصرهٔ اورشلیم شروع کرده
است. ③ بعد این مثل را برای
قوم سرکش اسرائیل تعریف کن
که من، خداوند متعال می‌گویم:

یک دیگ را از آب پُر
کنید

و آن را بالای آتش

بگذارید.

بهبترین تکه‌های گوشت (۴)

را در آن بگذارید

یعنی از گوشت ران

و شانه.

آن را با بهترین

گوشت

استخوان دار پُر

سازید.

⑤ گوشت بهترین

گوسفندهای رمه را به کار

برید

و زیر دیگ، هیزم

زیاد روشن کنید

تا گوشت و

استخوان هر دو

جوش بخورند.»

⑥ خداوند متعال چنین

می‌فرماید: «وای بر تو ای شهر
خون آشام، تو مانند دیگ
زنگزده‌ای هستی که زنگش
هرگز پاک نمی‌شود. گوشت را
تکه‌تکه از آن بیرون می‌کنند و
چیزی در آن باقی نمی‌ماند. ⑦
در همه جا قتل و خون‌ریزی
است اما خون را بر زمین
نمی‌ریزند تا مبادا خاک آن را
بپوشاند بلکه بر روی سنگها
بقی می‌گذارند که دیده شود.»

⑧ من هم خونی را که بر روی

سنگها ریخته شده است،

همان طور می گذارم و آن را

نمی پوشانم تا با قهر و غضب از

آن شهر انتقام بگیرم.»

⑨ خداوند متعال چنین

می فرماید: «وای بر تو ای شهر

خون ریز، من به توده هیزم

می افزایم. ⑩ پس هیزم فراوان

بیاورید، زیر دیگ آتش کنید،

گوشت را جوش بدهید و آن را

خوب بپزید و استخوانها را
بیرون کرده، بسوزانید. ⑪ بعد
دیگ خالی را بر آتش بگذارید
تا سرخ شود و از زنگ و
نجاست پاک گردد. ⑫ من
بی جهت خود را خسته ساختم،
زیرا با وجود حرارت زیاد
آتش، زنگ و ناپاکی آن از بین
نرفت. ⑬ ای اورشلیم، کارهای
زشت و پلیدات تو را نجس
ساخته است. من سعی کردم که

تو را از نجاست پاک کنم، ولی
تو پاک نشدی، بنابراین تا زمانی
که خشم خود را بر تو بریزم،
همچنان آلوده و نجس باقی
می‌مانی.

①۴ من که خداوند هستم این
را گفته‌ام و زمانی آمدنی است
که همین گفته خود را عملی
می‌سازم. گناهان‌شان را
نمی‌بخشم و بر آنها رحم
نمی‌کنم بلکه همه را مطابق

اعمال و کردارشان جزا
می‌دهم.» خداوند متعال چنین
فرموده است.

مرگ همسر حزقیال نبی

①۵ کلام خداوند بر من نازل
شد و فرمود: ①۶ «ای انسان
خاکی، می‌خواهم که با یک
ضربه همسرت را که نور چشم
توست، از تو بگیرم اما تو نباید
ماتم بگیری و یا گریه کنی و

اشک بریزی. (۱۷) آه و ناله‌ات
نباید شنیده شود. برای مُرده
سوگوار باش. دستار بر سر و
کفشها به پاهایت باشند. رویت
را نپوشان و نان مُرده‌خانه را
نخور.»

(۱۸) صبح روز دیگر موضوع
را به مردم گفتم و در عصر
همان روز همسرم مُرد. روز بعد
طبق امر خداوند عمل کردم. (۱۹)
آنگاه مردم به من گفتند:

«منظورت از این کارها چیست

و چرا به ما نمی‌گویی؟» (۲۰)

جواب دادم: «خداوند به من

فرمود که به شما این پیام او را

برسانم: (۲۱) عبادتگاه مقدس را

که مایهٔ افتخار، دلخوشی و نور

چشم شماست، بی‌حرمت

می‌سازم. پسران و دختران‌تان که

در اورشلیم باقی مانده‌اند، با دم

شمشیر گشته می‌شوند. (۲۲) پس

شما هم باید مانند حزقیال رفتار

کنید. روی خود را نپوشانید و
نان مُرده‌خانه را نخورید. (۲۳) سر
و پای‌تان را بپوشانید. برای
مُرده ماتم نگیرید و گریه نکنید
بلکه به‌خاطر گناهان‌تان باید
غمگین باشید. با یکدیگر آه
بکشید و ناله را سر دهید. (۲۴) او
برای شما علامتی است. کاری
را که او کرد، شما هم بکنید.
وقتی این واقعه رُخ داد،
می‌دانید که من خداوند متعال

هستم.»

۲۵) خداوند فرمود: «ای

انسان خاکی، در آن روز

عبادتگاهشان را که باعث قوت

قلب، خوشی، افتخار و نور

چشم آنهاست، از آنها می‌گیرم و

همچنان پسران و دختران‌شان را

نیز خواهم گرفت. ۲۶) در آن روز

هرکسی که از نابودی نجات

یابد، نزد تو می‌آید و تو را از

این واقعه آگاه می‌سازد. ۲۷) در

همان روز، برای کسی که نجات
یافته است، زیانت دوباره جاری
می‌شود و حرف زده می‌توانی و
دیگر گُنگ نمی‌باشی. به این
ترتیب تو برای آنها علامتی
بوده و آنها می‌دانند که من
خداوند هستم.»

پیام خداوند بر ضد مردم عمون

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان

خاکی، رویت را به سوی
سرزمین عمون برگردان و بر
ضد مردم آنجا پیشگویی کن ^۳
و به آنها بگو بشنوید که
خداوند متعال چنین می فرماید:
چون وقتی دیدید که عبادتگاه
من بی حرمت شد، سرزمین
اسرائیل ویران گردید و مردم
یهودا به اسارت رفتند، شما
خوش شدید، ^۴ پس من هم
شما را به دست مردمان مشرق

زمین تسلیم می‌کنم تا غلام آنها
باشید. آنها خیمه‌های خود را
در سرزمین شما برپا می‌کنند،
میوه‌های شما را می‌خورند و
شیر گلهای شما را می‌نوشند.
⑤ شهر ربه را چراگاه شترها و

سرزمین عمون را طویلۀ

حیوانات می‌سازم. آنگاه

خواهید دانست که من خداوند

هستم.»

⑥ خداوند متعال می‌فرماید:

«چون شما در مصیبت قوم

اسرائیل، از خوشی کف زدید و

پایکوبی کردید، ^(۷) بنابراین

دست خود را بر ضد شما دراز

می‌کنم، شما را به عنوان اسیر و

غلام به دست قومهای دیگر

می‌سپارم. شما را کاملاً از بین

می‌برم تا دیگر به صورت یک

قوم نباشید. شما را نابود می‌کنم

تا بدانید که من خداوند

هستم.»

پیام خداوند بر ضد مردم موآب

⑧ خداوند متعال چنین

می‌فرماید: «به‌خاطری که مردم

موآب و ادوم گفتند که یهودا

مانند قومهای دیگر است، ⑨

بنابراین شهرهای سرحدی و

دفاعی موآب، یعنی

بیت‌یشیموت، بعل‌معون و

قِریت‌تایم را که به وجود آنها

افتخار می‌کنند، برای حملهٔ

دشمن باز می‌گذارم. ⑩ به

قبایلی که در بیابان شرقی
سکونت دارند، اجازه می‌دهم تا
سرزمین موآب را یکجا با کشور
عمون تصرف کنند تا دیگر
یادی از نام قوم عمون در میان
ملتها به جا نماند. ⑪ اهالی
موآب را مجازات می‌کنم و
آنگاه خواهند دانست که من
خداوند هستم.»

پیام خداوند بر ضد مردم ادوم

⑫ خداوند متعال فرمود:

«چون مردم ادوم از قوم یهودا

ظالمانه انتقام گرفتند، با این

عمل خود مرتکب گناه بزرگی

شدند. ⑬ بنابراین خداوند متعال

چنین می‌فرماید: پس دست

انتقام خود را به سوی قوم ادوم

دراز کرده انسان و حیوان را

یکجا با شمشیر از بین می‌برم و

آن سرزمین را از شهر تیمان تا

شهر ددان ویران می‌سازم. ⑭

قوم برگزیده من، اسرائیل،
انتقام مرا از آنها می‌گیرد و به
آنها شدت خشم و غضب مرا
نشان می‌دهد. آن وقت قوم ادوم
می‌داند که من، خداوند،
انتقام‌گیرنده حقیقی هستم.»
خداوند متعال فرموده است.
پیام خداوند بر ضد مردم فلسطین

①۵ خداوند متعال فرمود:

«چون فلسطینی‌ها انتقام‌جویانه

عمل کرده و با قلب پُر از کینه

خواستند دشمن دیرینه خود،

یهودا، را از بین ببرند، (۱۶)

بنابراین خداوند متعال چنین

می‌فرماید: اینک من دست

انتقام خود را بر فلسطینی‌ها

دراز می‌کنم، آنها را از میان

برداشته و بقیه مردمی را که در

ساحل بحر زندگی می‌کنند،

نابود خواهم کرد. (۱۷) من انتقام

شدید خواهم گرفت و با خشم

ایشان را مجازات خواهم کرد.
آنگاه که از ایشان انتقام بگیرم،
خواهند دانست که من خداوند
هستم.»

پیام خداوند بر ضد مردم شهر صور

① در یازدهمین سال تبعید

ما، در روز اول ماه، کلام
خداوند بر من نازل شد و

فرمود: ② «ای انسان خاکی،

مردم شهر صور با خوشحالی

می‌گویند: «اورشلیم شکست
خورد. اهمیت تجارتي را که با
قومهای جهان داشت از دست
داد. حالا ما جای آن را در
تجارت گرفته‌ایم. چون آن شهر
از بین رفته است، ما ثروتمند
می‌شویم.» ^۳ بنابراین خداوند
متعال می‌فرماید: ای شهر صور،
من دشمن تو هستم. قومهای
زیادی را بر ضد تو می‌فرستم و
آنها مانند امواج خروشان بحر،

بر تو هجوم می آورند. ④

دیوارهایت را فرومی ریزند و

برجهایت را خراب می کنند.

خاکت را جارو می کنم تا فقط

صخره های صاف تو باقی

بمانند. ⑤ جزیره غیرمسکون

می شوی و به جایی تبدیل

می گردی که فقط ماهیگیران

تورهای خود را در آن پهن

می کنند. من، خداوند، گفته ام

که جزیره صور را قومهای دیگر

تاراج می‌کنند. ⑥ آنها همه

ساکنان قریه‌های شهر صور را با
شمشیر می‌کشند. آنگاه مردم
شهر صور خواهند دانست که
من خداوند هستم.»

⑦ خداوند متعال به شهر

صور می‌فرماید: «من
نیوکدنصر، پادشاه بابل را که
شاه شاهان است، با لشکر
بزرگ‌اش که شامل سواران،
اسپها و گادی‌های جنگی

می‌باشد، از سمت شمال بر ضد

تو می‌فرستم. ⑧ او باشندگان

قریه‌های تو را با ضرب شمشیر

می‌کشد. در برابر تو سنگرها و

تپه‌های خاکی می‌سازد و

محاصره‌ات می‌کند. ⑨

وسایله‌ای برای فروریختن دیوار

را در مقابل دیوارهایت قرار

داده و برجهایت را با میله آهنی

فرومی‌ریزد. ⑩ تعداد اسپهانش

آنقدر زیاد است که گرد و

خاک آنها تو را می پوشاند.
وقتی دشمن به دروازه‌هایت
داخل شود، نعره سواران و
صدای چرخ گادی‌های جنگی،
دیوارهایت را به لرزه می آورد.
①۱ با سم اسپها کوچ‌هایت را
پایمال می کند، ساکنانت را با
شمشیر می کشد و منارهای
بزرگت را ویران می کند. ①۲
ثروت و داراییات را به تاراج
می برد و دیوارها و خانه‌های

زیبایت را ویران ساخته سنگ و
چوب و خاک آنها را در میان
بحیره می‌ریزد. (۱۳) صدای

سرودها و نوای ریاب را در تو
خاموش می‌سازم و دیگر شنیده
نمی‌شوند. (۱۴) تو را به یک

صخره صاف تبدیل می‌کنم تا از
تو تنها ماهیگیران برای پهن
کردن تورهای خود کار بگیرند.

دیگر هرگز آباد نمی‌شوی. من
که خداوند متعال هستم این را

گفته‌ام.»

①۵ خداوند متعال به صور

چنین می‌فرماید: «هنگامی که

گشتار شروع شود و آواز ناله

مجروحین به گوش برسد، مردم

شهرهای ساحلی از صدای

سقوط تو بوحشت می‌لرزند.

①۶ آنگاه تمام پادشاهان

کشورهای ساحلی از تخته‌های

خود پایین می‌آیند، لباس

خامک‌دوزی و شاهانه خود را

از تن بیرون می‌کنند، از ترس
می‌لرزند و بر خاک می‌نشینند و
هر لحظه از دیدن تو وحشت و
تعجب می‌کنند. (۱۷) آنها این
مرثیه را در ماتم تو می‌خوانند:

ای شهری که مشهور و
معروف بودی،

چگونه از بین
رفتی!

ای شهری که ساکنین تو
از طریق بحر آمده
بودند.

مردم تو بر آنها حکمرانی
می‌کردند

و تمام کسانی را که
در ساحل بحر
زندگی می‌کردند،

به وحشت

می انداختند.

①۸ اما حالا که تو سقوط

کردی،

همه کشورهای

ساحلی در اثر

سقوط تو

از ترس می لرزند و

حیرت

می کنند.»

①۹ خداوند متعال می‌فرماید:

«من تو را، ای شهر صور، به

خرابه‌ای تبدیل کرده از

باشنده‌گان خالی می‌سازم. امواج

خروشان را فرستاده و در عمق

بحر تو را غرق می‌کنم. ②۰ من

تو را به عمیق‌ترین نقطهٔ دنیای

مُرده‌گان می‌فرستم تا با آنهایی

که مُرده‌اند در خرابه‌های ابدی

فروری و دیگر جایی در این

دنیا نداشته باشی و بار دیگر

آباد نشوی. (۲۱) تو را به

سرنوشت شوم و وحشتناکی

گرفتار می‌سازم و نیست و نابود

می‌کنم. مردم هر قدر تو را

جستجو کنند، هرگز تو را

نخواهند یافت.» خداوند متعال

چنین می‌فرماید.

مرثیه‌ای برای صور

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: (۲) «ای انسان

خاکی، این مرثیه را برای صور
بخوان ③ که یک بندر بحری و
مرکز تجارتی کشورهای ساحلی
است و بگو که خداوند متعال
می فرماید:

ای شهر صور، تو با فخر
زیاد می گویی که
زیباترین شهرها هستی.

④ سرحدات تو تا وسط بحر
می رسد.

معماران تو را

مانند یک کشتی

زیبا آباد

کرده‌اند.

⑤ برای ساختن تخته‌های

کشتی بزرگ

از چوب درخت‌های

صنوبر کوه

حرمون کار

گرفته‌اند.

برای ساختن پایهٔ بادبان
آن

از درختهای سرو
کشور لبنان
استفاده کرده‌اند.

⑥ برای ساختن پاروهای
کشتی از چوب بلوط
باشان کار گرفته‌اند.

عرشهٔ کشتی‌ات را

از چوب صنوبر
سواحل قبرس
ساخته

و آن را با عاج فیل
زینت داده‌اند.

۷) بادبان‌هایت را از بهترین

پارچه‌های کتانی

خامک‌دوزی شدهٔ مصری
ساخته‌اند

که علامه

کشتی‌های تو

بود.

سایبان بنفش و

ارغوانی‌ات را از

جزیره قبرس آورده‌اند.

پاروزنان تو از مردم

صیدون و ارواد هستند

و کشتی‌رانان تو

ماهرترین

اشخاص

سرزمین خودت

می باشند.

⑨ کشتی سازان تو، مردان

ماهر شهر جبال هستند

و دریا نوردان با

کشتی های پُر از

مال تجارت

برای معامله نزد تو
می آیند.

⑩ ای شهر صور، مردان

جنگجوی کشورهای فارس،

لیدیه و لیبیا در لشکر تو خدمت

می کنند. آنها کلاهخودها و

سپرهای خود را بر دیوارهای تو

آویزان می کنند و این باعث

افتخار تو می گردد. ⑪ عساکر

شهر ارواد همراه با عساکر تو به

دور دیوارهایت بهره داری

می‌کنند و مردان شهر جماد
بالای برج‌های دیده‌بانی
می‌کنند. سپرهای خود را بر
دیوارها می‌آویزند و زیبایی تو
را کامل می‌سازند.

⑫ شهر ترشیش با تو رابطه
تجارتی دارد. تو از آنجا نقره،
آهن، حلبی و سُرَب را در بدل
اموال تجارتی خود وارد
می‌کنی. ⑬ کشورهای یونان،
توبال و ماشِک هم با تو

تجارت می‌کنند. تاجران آنها

غلامان و ظرفهای مسی را

می‌آورند و به عوض آنها پیداوار

تو را با خود می‌برند. (۱۴) مردم

بیت‌تو جرّمه اسپهای بارکش و

اسپهای جنگی و قاطر را با

اموال تو تبادل می‌کنند. (۱۵)

تاجران شهر رودس هم با تو

معاملات تجارتي دارند. بازار

تو در بسیاری کشورهای ساحلی

موجود است. عاج فیل و چوب

سیاه و قیمتی آبنوس را در بدل

اموال تو وارد می‌کنند. (۱۶)

به خاطر اجناس فراوانت، مردم

سوریه با تو رابطه تجارتي

برقرار کردند. سوداگران آنها

زمرد، تکه‌های بنفش و

گلدوزی، پارچه‌های نفیس

کتانی، یاقوت و سنگهای

قیمتی بحری را با اجناس تو

معاوضه می‌کنند. (۱۷) یهودا و

اسرائیل هم با تو معامله تجارتي

دارند. آنها گندم، عسل، روغن

زیتون و ادویه را به عوض

اموال تو وارد می‌کنند. (۱۸)

تاجران دمشق اجناس

گوناگونی از تو خریدند و به

عوض آنها شراب حلبون و پشم

سفید برایت آوردند. (۱۹) تاجران

ودان و یوان از دمشق آهن

خام، دارچین و نیشکر را با

اجناس تو تبادل می‌کنند. (۲۰)

سوداگران شهر دِ دان، پوش

زی برای اسپه‌ایت می‌آورند.

②۱ عربها و بزرگان قیدار که

معامله‌داران دلخواه تو هستند،

بره و قوچ و بز را برایت وارد

می‌کنند. ②۲ تاجران سرزمین سِبا

و شهر رَعْمَه با تو تجارت

می‌کنند و بهترین انواع عطر،

جواهر و طلا را با اجناس تو

تبادله می‌کنند. ②۳ تاجران

حَران، کنه، عدن، سِبا، آشور و

کَلِمَد معامله‌داران تو هستند. ②۴

آنها برای فروش لباسهای
فاخر، پارچه‌های نفیس بنفش
و گلدوزی، قالینهای
رنگارنگ، همراه با طناب و
ریسمانهای تابیده، نزد تو
می‌آیند.

②۵ کشتی‌های ترشیشی اموال
تجارتی را برای تو حمل
می‌کنند.

تو مانند یک کشتی پُر از

اجناس گوناگون

هستی.

اما وقتی کشتی رانان، تو (۲۶)

را به وسط بحر برانند،

باد شرقی تو را در

اعماق بحر

درهم می شکند.

ثروت و اموال و (۲۷)

تاجرانته همراه با

کشتی رانان،

کارگران، نجاران،

مردان جنگی

و همه کسانی که در

کشتی سوار

هستند،

در روزی که برای

تباهی تو تعیین

شده است،

در اعماق بحر غرق

می شوند.

از فریاد کشتی رانان تو (۲۸)

سواحل بحر تکان

می خورند.

همه کارگران و (۲۹)

کشتی رانان، کشتی را

ترک می کنند

و به ساحل رفته و

در آنجا

می ایستند.

به خاطر تو گریه و ناله سر (۳۰)

می دهند، به تلخی گریه

می کنند،

خاک را بر سر

خود باد کرده و

بر خاکستر

می نشینند.

سرهای خود را (۳۱)

می تراشند،

لباس ماتم

می پوشند،

با قلب پُر درد،

برایت ماتم

می گیرند

و در غم تو این مرثیه را (۳۲)

می خوانند:

«هیچ‌کسی مانند صور در
وسط بحر نابود نشده
است.»

وقتی اموال تجارتي تو به ۳۳
کشورهای خارجی صادر
می‌شد،

قومهای زیادی را
سیر می‌کرد.

پادشاهان روی

زمین را

با اجناس فراوان

صادراتی ات

ثروتمند

می ساختی.

اما حالا در هم شکستی (۳۴)

و در اعماق بحر

فرورفتی.

اموال و کارکنانت

هم با تو غرق

شدند.»

تمام ساکنان سرزمینهای (۳۵)

ساحلی از دیدن وضع رقت‌بار

تو حیران مانده‌اند و

پادشاهان‌شان وحش‌زده و

پریشان شده‌اند. (۳۶) تاجران

کشورها به حال تو افسوس

می‌خورند، زیرا تو به سرنوشت

غم‌انگیزی دچار گردیدی و

برای همیشه نیست و نابود

شدی.»

پیام خداوند بر ضد پادشاه صور

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان

خاکی، به پادشاه صور بگو که

خداوند متعال چنین می‌فرماید:

چون تو با غرور گفتی که خدا

هستی و بر تخت خدایان در

وسط بحر تکیه زده‌ای. هر چند

تو خود را خدا فکر می‌کنی اما

تو خدا نیستی، بلکه فقط یک
انسان خاکی هستی. ③ واقعاً
که از دانیال داناتر هستی و
هیچ رازی از تو پوشیده نیست.
④ با حکمت و دانایی برای
خود ثروت اندوخته و
خزانه‌هایت را از طلا و نقره پُر
کرده‌ای. ⑤ با داشتن مهارت و
تجربه در امور تجارت به ثروت
خود افزوده و زیادتر مغرور
شده‌ای.

⑥ بنا برین خداوند متعال

می فرماید: چون تو فکر می کنی

که مانند خدا دانا هستی، ⑦

بنا بران من لشکر دشمن را که

در بی رحمی نظیر ندارد، بر ضد

تو می فرستم تا زیبایی و شان و

شوکت تو را که با حکمت

بدست آورده ای، از بین ببرند.

⑧ تو را به گور می فرستند تا به

فجیع ترین وضع در اعماق بحر

بمیری. ⑨ آیا در حضور آنهایی

که می‌خواهند تو را بکشند،
باز هم می‌خواهی بگویی که خدا
هستی؟ نه، وقتی به دست قاتلان
خود بیفتی، نزد آنها فقط یک
انسان خاکی هستی، نه خدا. ⑩
تو مانند یک شخص
نفرت‌انگیز به دست بیگانگان
گشته می‌شوی. بدان که من،
خداوند متعال این را گفته‌ام.»

مرثیه برای پادشاه صور

①۱ خداوند بار دیگر به من

فرمود: ①۲ «ای انسان خاکی،

برخیز و این مرثیه را برای
پادشاه صور بخوان و بگو که

خداوند متعال می‌فرماید: تو

نمونهٔ کمال حکمت و زیبایی

بودی. ①۳ در عدن که باغ

خداست، جا داشتی و خود را با

هرگونه جواهر قیمتی، از قبیل

عقیق سرخ، یاقوت زرد،

الماس، لعل، فیروزه، یاقوت

کبود، یشم، یاقوت سرخ و
زمرد تزئین کرده و زیورات تو
از طلا بودند. آنها در روزی که
آفریده شدی برای تو مهیا شده
بودند. (۱۴) تو را به عنوان یک
موجود آسمانی برای نگهبانی
گماشتم. بر کوه مقدس جای
بود و در میان سنگهای
درخشان قدم می‌زدی. (۱۵) از
روزی که به وجود آمدی، در
رفتار و کردار، پاک و بی‌عیب

بودی تا این که شروع به

کارهای شریر کردی. (۱۶)

مصروفیت زیاد در کار

تجارت، تو را به سوی ظلم و

گناه کشاند، بنابراین تو را مانند

یک شیئی نجس از کوه مقدس

خود پایین انداختم و تو را، ای

موجود آسمانی، از میان

سنگهی درخشان بیرون راندم.

(۱۷) زیباییات تو را مغرور

ساخت و حرص و طمع،

حکمت تو را باطل کرد و فاسد
شدی. من تو را بر زمین زدم تا
پادشاهان دیگر به تو با نظر
حقارت بنگرند. (۱۸) با گناهان
زیاد و بی عدالتی و تقلب در
خرید و فروش، عبادتگاه‌های
خود را بی حرمت ساختی.
بنابراین آتشی را از بین خودت
بیرون آوردم تا تو را در برابر
چشمان همه بسوزاند و به
خاکستر تبدیل کند. (۱۹) همه

ملتهایی که تو را می‌شناختند، از
دیدن وضع تو حیران و
وحشتزده شده‌اند. عاقبت تو
وحشتناک گردید و برای
همیشه نابود شده‌ای.»

پیام خداوند بر ضد شهر صیدون

②۰ کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ②۱ «ای انسان

خاکی، رویت را به طرف

صیدون بگردان و بر ضد آن

نبوت کن (۲۲) و بگو که خداوند
متعال چنین می‌فرماید: ای
صیدون، من بر ضد تو هستم.
وقتی تو را به سزای اعمال
برسانم، مردم جلال و قدوسیت
مرا می‌بینند و می‌دانند که من
خداوند هستم. (۲۳) مرضهای
ساری را بر تو می‌فرستم و خون
را در کوچه‌هایت جاری
می‌سازم. از هر طرف مورد
حمله قرار می‌گیری و مردم

همه گشته می شوند. آنگاه
خواهی دانست که من خداوند
هستم.»

اسرائیل برکت می یابد

«کشورهای همسایه که

قوم اسرائیل را خوار و حقیر
می شمردند، دیگر نمی توانند
خار چشم آنها باشند و به آنها
صدمه‌ای برسانند و همه باید
بدانند که من خداوند متعال

هستم. »

Ⓐ خداوند متعال می‌فرماید:

«وقتی قوم اسرائیل را از
کشورهایی که در آنها پراکنده
شده‌اند، جمع کنم، قدوسیت
خود را به قومهای جهان آشکار
می‌سازم. آن وقت قوم من در
سرزمین خودشان که من آن را
به بنده خود، یعقوب بخشیده
بودم، ساکن می‌شوند Ⓒ و در
آنجا برای خود خانه و

تا کستانها می سازند و با کمال
صلح و امنیت زندگی می کنند.
همسایه گان شان را که با آنها با
دشمنی رفتار می کردند، جزا
می دهم. آنگاه آنها خواهند
دانست که من خداوند، خدای
ایشان هستم.»

پیام خداوند بر ضد مصر

① در روز دوازدهم، ماه

دهم و سال دهم تبعید ما، کلام

خداوند بر من نازل شد و

فرمود: ﴿۲﴾ «ای انسان خاکی،

رو به سوی مصر نموده و بر ضد

فرعون، پادشاه مصر و مردم آن

سرزمین پیشگویی کن ﴿۳﴾ و بگو

که خداوند متعال چنین

می‌فرماید: ای فرعون، پادشاه

مصر و ای تمساح بزرگ که در

وسط دریاهایت خوابیده‌ای،

من دشمن تو هستم. تو

می‌گویی: دریای نیل از من

است، من آن را برای خود

ساخته‌ام. ④ اما من چنگکها را

در الاشهات می‌اندازم و تو را با

ماهیان دریاهایت که در پوست

بدنت چسپیده‌اند، از دریاهایت

بیرون می‌کشم. ⑤ تو را با تمام

ماهیانات در بیابان پراکنده

می‌سازم. در آن زمین خشک

باقی می‌مانی. کسی تو را جمع و

دفن نمی‌کند و خوراک

حیوانات زمین و مرغان هوا

می شوی. ⑥ آنگاه مردم مصر
می دانند که من خداوند هستم.

تو برای قوم اسرائیل مانند

یک چوبدستی نی بوده‌ای. ⑦

وقتی تو را به دست گرفتند،

شکستی و شانه‌شان را پاره

کردی و هنگامی که به تو تکیه

کردند، شکستی و کمرهای شان

را لرزان ساختی. ⑧ بنابراین من،

خداوند متعال، به تو می گویم که

شمشیر دشمن را حواله‌ات

می‌کنم. انسان و حیوان را از
کشورت از بین می‌برم ⑨ و آن
سرزمین را ویران و متروک
می‌سازم. آنگاه خواهی دانست
که من خداوند هستم.

چون تو گفتی: «دریای نیل
به من تعلق دارد و من آن را
ساخته‌ام.» ⑩ بنا برین من
دشمن تو و دشمن شاخه‌های
دریای نیل تو هستم و کشور
مصر را از شهر مجدُل تا شهر

اسوان و تا سرحد کشور حبشه
کاملاً ویران می‌سازم. (۱۱) تا
مدت چهل سال هیچ انسانی و
حیوانی از آن عبور نمی‌کند (۱۲) و
آن سرزمین را از کشورهای
ویران شده دیگر، ویرانتر
می‌کنم. شهرهایش مانند سایر
شهرهای متروک، برای چهل
سال ویران باقی می‌مانند. اهالی
مصر را در بین قومها و
کشورهای جهان پراکنده

می سازم.»

⑬ خداوند متعال چنین

می فرماید: «بعد از چهل سال
مصریان را از آن ممالکی که در
آنجا پراکنده شده اند، جمع
می کنم. ⑭ سعادت گذشته را به

مصر برمی گردانم و آنها در
سرزمین فتروس که وطن اصلی
آنهاست، به عنوان یک ملت
کوچک و ناچیز زندگی خواهند
کرد. ⑮ سلطنت شان پست ترین

سایر سلطنت‌ها بوده و هرگز
نمی‌توانند بر کشورهای دیگر
برتری داشته باشند. (۱۶) مردم
اسرائیل نیز دیگر از مصر انتظار
هیچ کمکی نخواهند داشت. هر
وقت به فکر کمک گرفتن از
مصر بیفتند، گناهی را که قبلاً
از این لحاظ مرتکب شده
بودند، به یاد خواهند آورد.
آنگاه خواهند دانست که من
خداوند متعال هستم.»

مصر و صور به نِبوکدنصر تسلیم
می‌شوند

①۷ در روز اول، ماه اول و

سال بیست و هفتم تبعید ما،

کلام خداوند بر من نازل شد و

فرمود: ①۸ «ای انسان خاکی،

وقتی نِبوکدنصر، پادشاه بابل،

به‌سوی صور لشکرکشی کرد،

عساکرش آنقدر بارهای سنگین

را حمل کردند که موهای سر

همه ریخت و پوست

شانه‌های شان شارید اما نه او و

نه عساکرش از آن همه زحمتی

که کشیدند، فایده‌ای دیدند. (۱۹)

پس خداوند متعال چنین

می‌فرماید: «من کشور مصر را

به نبوکدنصر، پادشاه بابل

می‌دهم تا دارایی و ثروت آن را

به غنیمت ببرد، دار و ندار آن را

تاراج کند و به عنوان مزد به

عساکر خود بدهد. (۲۰) به پاداش

زحمتهایی که کشیده است،

سرزمین مصر را به او می‌بخشم،
زیرا عساکر او این کار را برای
من کرده‌اند.» خداوند متعال
فرموده است.

②۱ در آن روز قدرت گذشته

قوم اسرائیل را تجدید می‌کنم و
ای حزقیال، زبان تو را قوت
می‌بخشم تا همه بشنوند. آنگاه
خواهند دانست که من خداوند
هستم.»

مرثیه برای کشور مصر

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان

خاکی، پیشگویی کن و بگو که

خداوند متعال می‌فرماید.

گریه کنید و بگویید وای

بر آن روز!

③ چون آن روز وحشتناک

نزدیک است.

آن روز، روز داوری
خداوند است،

روز ابرها و نابودی
قومها.

④ در مصر جنگ برپا
می‌شود

و حبشه را ترس و
وحشت
فرامی‌گیرد.

مصر از اجساد
گشته‌شده‌گان پُر
می‌شود،

ثروتش تاراج و
غارت می‌گردد

و اساس آن فرو
می‌ریزد.

⑤ عساکر مزدور از
کشورهای حبشه، لیبیا، لیدیه،

عربستان، کوب و حتی از قوم
برگزیده خودم هم با شمشیر
کُشته می‌شوند.»

⑥ خداوند متعال می‌فرماید:

«متحدین مصر از مجدل تا
شهر اسوان به قتل می‌رسند و
لشکر مغرور مصر هم شکست
می‌خورد. من، خداوند متعال،
این را گفته‌ام. ⑦ مانند

کشورهای ویران‌شده دیگر
ویران می‌شود و شهرهای آن به

خرابه‌ها تبدیل می‌گردند. ⑧
وقتی مصر را با آتش از بین
ببرم و متحدینش را تار و مار
کنم، آنگاه خواهند دانست که
من خداوند هستم.

⑨ در آن روز، قاصدان را با
کشتیها می‌فرستم تا مردم
بی‌خبر حبشه را به وحشت
اندازند. از شنیدن خبر نابودی
مصر، ترس و وحشت آنها را
فرامی‌گیرد. آن روز نزدیک

است!»

⑩ خداوند متعال اضافه

می‌کند: «به دست نبوکدنصر
پادشاه بابل، به زندگی تعداد
زید مردم مصر خاتمه می‌دهم.

⑪ او و مردمش را که

بی‌باک‌ترین مردمان هستند،

می‌آورم و آنها سرزمین مصر را

خراب می‌کنند. باشندگان مصر

را با شمشیر خود می‌کشند و

کشور مصر را از اجساد

گشته شده گان پُر می کنند. (۱۲)

دریاهایش را خشک می سازم

و خود آن کشور را به اشرار

می فروشم. آن سرزمین را با همه

چیزهایی که در آن است

به وسیله بیگانه گان از بین

می برم. بدانید که من، خداوند،

این را گفته ام.»

(۱۳) خداوند متعال چنین

می فرماید: «بُتْها را از بین

می برم و مجسمه های مِمفیس را

می‌شکنم. از این به بعد
پادشاهی در مصر نخواهد بود و
من در سراسر سرزمین مصر
ترس و وحشت را ایجاد
می‌کنم. (۱۴) منطقهٔ فتروس را
ویران می‌سازم، شهر صوعن را
با آتش از بین می‌برم و مردم
شهر طبر را مجازات می‌کنم.
(۱۵) خشم خود را بر پلوسیوم که
شهر مستحکم مصر است،
می‌ریزم و اهالی تیس را نابود

می سازم. (۱۶) سرزمین مصر را
آتش می زنم. مردم شهر پلوسیوم
به درد و عذاب شدید مبتلا
می گردند. دیوارهای شهر تبس
فرومی ریزند و مردم شهر
مِمْفیس در روز روشن با دشمن
رو به رو می شوند. (۱۷) جوانان
شهرهای اَوِن و فِی بَسِت با
شمشیر به قتل می رسند و سایر
مرد به اسارت بُرده می شوند.
(۱۸) وقتی قدرت مصر را درهم

بشکنم و لشکرش را که مایهٔ

غرور و افتخار آن است، از بین

ببرم، بر شهر تَحْفَنَحِیس

تاریکی پرده می‌افکند، کشور

مصر را ابر می‌پوشاند و مردم آن

تبعید می‌گردند. (۱۹) به این

ترتیب مصر را مجازات می‌کنم

و آنگاه خواهند دانست که من

خداوند هستم.»

مجازات فرعون

②۰ در روز هفتم، ماه اول و

سال یازدهم تبعید ما، کلام
خداوند بر من نازل شد و چنین

فرمود: ②۱ «ای انسان خاکی،

من بازوی فرعون، پادشاه مصر

را شکسته‌ام و کسی نیست که

بازوی او را شکسته‌بندی کند تا

شفا یابد و یا آن را ببندد تا او

توان گرفتن شمشیر را داشته

باشد.» ②۲ بنا برین من، خداوند

متعال، چنین می‌گویم: «من

دشمن فرعون هستم و هر دو
بازوی او را می‌شکنم. هم
بازوی سالمش را و هم آن
بازویی را که قبلاً شکسته بود و
شمشیر را از دست می‌اندازم.

②③ اهالی مصر را در بین قومها

و کشورهای جهان پراکنده

می‌سازم. ②④ بازوی پادشاه بابل

را قوی می‌سازم و شمشیر خود

را به دست او می‌دهم اما بازوی

فرعون را می‌شکنم تا مانند یک

مجروح نزدیک به مرگ، با آه و
زله در برابر دشمن جان بدهد.

۲۵) بلی، من پادشاه بابل را قوی

می‌سازم و قدرت فرعون را

درهم می‌شکنم. وقتی شمشیرم

را به دست پادشاه بابل بدهم، او

آن را بر ضد کشور مصر به کار

می‌برد. آنگاه همه خواهند

دانست که من خداوند هستم.

۲۶) مردم مصر را در بین قومها و

کشورهای روی زمین پراکنده

می‌سازم، آنگاه همه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

آشور مانند یک درخت قوی

① در روز اول ماه سوم و

سال یازدهم تبعید ما، کلام

خداوند بر من نازل شد و

فرمود: ② «ای انسان خاکی،

به فرعون، پادشاه مصر و تمام

مردم او بگو:

در بزرگی چه کسی به پایه

تو می‌رسد؟

③ تو هم مانند آشور هستی.

او مانند درخت

سرو لبنان

دارای شاخه‌های

قشنگ و

سایه‌دار

و سر به فلک

کشیده بود.

④ آبهای چشمه‌ها و

جویهای روان، آن را

سیراب می‌کرد

و باعث رشد و

نموی آن

می‌گردید

و از برکت آن

درختها،

اطرافش هم

آبیاری می‌شد.

همچنان آب فراوانش به

جنگل هم جاری

می شد

و درختهای آنجا را

تازه می ساخت.

⑤ به خاطر همین آب فراوان

بلندتر از همه

درختهای دیگر

شد

و شاخه‌های آن
دراز و تنومند
شدند.

⑥ پرنده‌گان بر شاخه‌های آن
آشیانه می‌ساختند

و حیوانات صحرا
در زیر
شاخه‌های آن

چوچه‌های خود را

به دنیا
می آوردند.

تمام قومهای بزرگ
جهان در زیر
سایهٔ حمایت او
می زیستند.

⑦ آن درخت عظمت و
زیبایی خاصی داشت

و شاخه‌هایش دراز

و بلند بودند،

زیرا در آب فراوان

ریشه دوانده

بود.

⑧ درختهای سرو باغ خدا

هم نمی‌توانستند با آن

برابری کنند

و شاخه‌های هیچ

درختی مانند

شاخه‌های آن

نبودند

و زیباتر از همه

درختهای باغ

خدا بود.

با شاخه‌های زیاد، آن را ⑨

زیبا ساختم

که تمام درختهای

باغ عدن به آن

حسادت

می‌ورزیدند.

آشور یک نمونه هُشدار برای مصر

⑩ خداوند متعال می‌فرماید:

چون آن درخت دید که از همه

درخت‌های دیگر بلندتر شد، سر

به فلک کشید و از بلندی

قامتش مغرور شد، ⑪ بنابراین

من او را از خود رانده به دست

قوی‌ترین پادشاه جهان تسلیم

کردم تا او را به سزای اعمال

زشتش برساند. (۱۲) ظالمترین

قوم دنیا آن را قطع نموده و

ترک کرد. شاخه‌های

شکسته‌اش بر کوه‌ها و در دره‌ها

پراکنده شدند. قوم‌هایی که در

زیر سایه‌اش بودند، او را به

حالش گذاشته و به راه خود

رفتند. (۱۳) پرندگان بر تنهٔ آن

درخت قطع شده لانه نموده و

حیوانات وحشی میان

شاخه‌هایش پناه بُردند. (۱۴) پس،

از این به بعد، هیچ درختی هر

قدر سیراب باشد، نمی‌تواند بلند

شده و سر به فلک بکشد و

مغرور شود، زیرا همه محکوم

به فنا هستند و با انسانهای

خاکی یکجا به دنیای مُرده‌گان

می‌روند.»

(۱۵) خداوند متعال می‌فرماید:

«در آن روزی که آن درخت به

عالم مُرده‌گان رفت، آن را به

علامت سوگواری و به خاطر
مرگش با آب پوشاندم. دریاها و
جویها را از جریان بازداشتم.
لبنان را ماتم دار ساختم و تمام
درختها خشک شدند. (۱۶) وقتی
آن را در دنیای مُرده‌گان
بیفگنم، قومهای جهان از
صدای سقوطش تکان خواهند
خورد. همه پادشاهان قدیم
مانند همه درختهای زیبای باغ
عدن و درختهای سیراب شده

لبنان که به دنیای پایین رفته
بودند، از سرنگونی او خوشحال
خواهند شد. (۱۷) آنها نیز با
متحدین خود نزد کسانی که با
شمشیر گشته شده بودند به
دنیای مرده‌گان فرو رفتند، یعنی
همان کسانی که در میان ملتها
بودند و زیر سایهٔ او زندگی
می‌کردند.

(۱۸) ای فرعون، هیچ‌یک از
درختهای باغ عدن در شکوه و

بزرگی با تو برابری کرده

نمی‌توانست اما حالا با

درختهای باغ عدن و آن

اشخاص نفرت‌انگیز که با

ضرب شمشیر گشته شده‌اند،

یکجا در دنیای مُرده‌گان سقوط

می‌کنی. سرنوشت فرعون و

مردم او این‌چنین خواهد بود.»

خداوند متعال چنین فرموده

است.

مرثیه برای مصر

① در روز اول ماه دوازدهم

از سال دوازدهم تبعید ما، کلام
خداوند بر من نازل شد و

فرمود: ② «ای انسان خاکی،

این مرثیه را برای فرعون،

پادشاه مصر بخوان و به او بگو:

تو فکر می‌کنی که در میان

قومهای جهان مانند یک شیر

هستی اما تو مانند یک تمساح

بزرگ هستی که در دریاها

گردش می‌کند و با پاهای خود

آب را گِل آلود می سازد.» ③

خداوند متعال چنین می فرماید:

«در حضور قومهای زیادی تو

را به دام خود می اندازم و به

ساحل می کشانم. ④ در آنجا بر

روی زمین رهایت می کنم تا

خوراک مرغان هوا و حیوانات

وحشی شوی. ⑤ گوشت تو را

بر کوهها می ریزم و درهها را از

استخوانهایت پُر می سازم. ⑥ از

خون تو زمین را تا به کوهساران

مرطوب ساخته و دره‌ها را از آن
پُر می‌سازم. (۷) وقتی تو را از
بین ببرم، آسمان را با پرده‌ای
می‌پوشانم، ستاره‌گان را تاریک
می‌سازم، آفتاب را در پس پرده
ابر پنهان می‌کنم و مهتاب
روشنی نمی‌دهد. (۸) تمام اجسام
نورانی آسمان را تاریک می‌کنم
تا زمین در ظلمت مطلق
فرورود. من، خداوند متعال،
این را گفته‌ام.

⑨ وقتی خبر هلاکت تو را
در میان کشورهای که برای تو
بیگانه‌اند، منتشر کنم، دل‌های
بسیاری از قوم‌های جهان
پریشان می‌شوند. ⑩ همه
مردمان از دیدن وضع تو
وحشت می‌کنند. پادشاهان‌شان
می‌ترسند. در روز سقوط تو،
وقتی شمشیر خود را در مقابل
آنها بجنبانم، همه به‌خاطر
جان‌شان از ترس به لرزه

می آیند.»

⑪ خداوند متعال می فرماید:

«شمشیر پادشاه بابل برای

گشتن تو می آید. ⑫ مردم را

به دست وحشتناکترین قومهای

جهان به قتل می رسانم. آنها

غرور تو را از بین می برند و

مردم را هلاک می سازند. ⑬

گله و رمهات را که در کنار

آبهای فراوان می چرند، نابود

می کنم و دیگر پای هیچ انسان

یا حیوانی آبها را گِلِ آلود
نمی‌سازد. (۱۴) بعد آبهای مصر را
صاف و شفاف می‌سازم و در
نهرهایش مانند روغن به آرامی
جاری می‌کنم. من، خداوند
متعال، این را گفته‌ام. (۱۵) وقتی
سرزمین مصر را ویران کنم و
ساکنان و همه چیزی را که در
آن است از بین ببرم، آنگاه
خواهند دانست که من خداوند
هستم.

①۶ این بود مرثیه‌ای که زنان

همهٔ قومها، در آینده برای مصر

و مردم آن می‌خوانند و ماتم

می‌گیرند.» خداوند متعال چنین

فرموده است.

سقوط مصر به دنیای مُرده‌گان

①۷ در روز پانزدهم ماه

دوازدهم از سال دوازدهم تبعید

ما، کلام خداوند بر من نازل شد

و فرمود: ①۸ «ای انسان خاکی،

برای مردم مصر و سایر قومهای
مقتدر جهان گریه کن و همه را
یکجا به دنیای مُرده‌گان
بفرست. ①۹ به مصر بگو:

آیا تو فکر می‌کنی که
زیباتر از دیگران
هستی؟

اما بدان که رهسپار دنیای
مُرده‌گان می‌شوی

و با مردم

خدانشناس به

خواب ابدی

فرومی روی.

②۰ مردم مصر در میان

کسانی که با شمشیر کُشته

شده‌اند، می‌افتند. تعداد

بی‌شمار مردم مصر از جای‌شان

کشیده شده و همهٔ آنها با ضرب

شمشیر می‌میرند. ②۱ بزرگترین

قهرمانان و کسانی که مصری‌ها

را در جنگ کمک می‌کردند،
در دنیای مرده‌گان به آنها
خوش‌آمدید خواهند گفت. آنها
خواهند گفت، کسانی که ختنه
نشده بودند، اینجا پایین آمده‌اند
و در اینجا خواهند ماند.

②۲ آشور هم در آنجا است.

قبرهای عساکرش که در جنگ
گشته شده بودند، در اطرافش
دیده می‌شوند. ②۳ قبرهای شان
در عمیق‌ترین نقطهٔ دنیای

مرده‌گان قرار دارند.

هم‌پیمانان‌شان به دَورادَور قبرش

جاگرفته‌اند. آنها کسانی بودند

که یک زمانی در دل مردم روی

زمین ترس و وحشت ایجاد

می‌کردند، ولی عاقبت با شمشیر

کُشته شدند.

عیلام نیز در آنجاست و (۲۴)

مردمش به دَور قبر او جا دارند.

همهٔ آنها در جنگ کُشته

شده‌اند. اینها افرادی بودند که

یک وقتی مردم را به ترس و
وحشت می انداختند و بالاخره،
ختنه نشده و با شرمندگی و
رسوایی به دنیای مُرده‌گان
رفتند. (۲۵) عیلام در میان کسانی
که در جنگ کُشته شدند،
خوابیده است. آنها همه
ختنه نشده و قربانی‌های جنگ
هستند که در زندگی خود، در
دل مردم وحشت تولید می کردند
و بالاخره در دیار مُرده‌گان

جاگرفتند.

②۶ مردم شهرهای ماشِک و

توبال هم در آنجا خفته‌اند.

قبرهای مردمشان به اطراف آنها

قرار دارند. همهٔ آنها ختنه‌نشده

بودند و در جنگ کشته شدند.

آنها کسانی بودند که در زمان

حیات خود بر روی زمین ترس

و وحشت را به راه می‌انداختند.

②۷ آنها مانند جنگجویان و

قهرمانان گذشته با احترام خاص

و با سلاح و شمشیرها و
سپرهای شان به خاک سپرده
نشدند بلکه مانند افراد
ختنه‌نشده به دیار مُرده‌گان
رفتند، زیرا در وقتی که زنده
بودند مردم را به ترس و وحشت
می‌انداختند. (۲۸) پس ای مردم
مصر، در بین ختنه‌نشده‌گان که
با شمشیر گشته شده‌اند، پایمال
می‌گردید.

(۲۹) ادوم نیز آنجاست.

پادشاهان و بزرگان با آن همه
قدرتی که داشتند، حالا در
دنیای مُرده‌گان در کنار
خته‌نشده‌گان و آنهایی که در
جنگ کُشته شده‌اند، قرار
دارند.

③۰ تمام بزرگان شمال و
مردم صیدون در آنجا هستند.
زور و قدرت آنها زمانی باعث
ترس و وحشت مردم می‌شد اما
حالا با شرم و رسوایی به دیار

مُرده‌گان شتافته‌اند و در کنار
گُشته‌شده‌گان جنگ و
ختنه‌نشده‌گان خفته و در ننگ و
رسوایی آنها شریک شده‌اند.»

③۱ خداوند متعال می‌فرماید:

«وقتی فرعون و لشکرش در

دیار مُرده‌گان برسند و

گُشته‌شده‌گان جنگ را ببینند،

تسلی می‌یابند که تنها آنها گُشته

نشده‌اند. ③۲ البته من باعث

شدم که پادشاه مصر در دل

مردم ترس و وحشت ایجاد کند
اما او و همهٔ عساکرش با
خته‌نشده‌گان و کسانی که با
شمشیر گشته شده‌اند، یکجا
خواهند افتاد. « خداوند متعال
چنین فرموده است.

حزقیال مسؤولیت یک پهره‌دار را به
عهده می‌گیرد

(همچنان در حزقیال ۳: ۱۶-۲۱)

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان

خاکی، به قوم خود بگو که اگر
من لشکری را به جنگ یک
کشور بفرستم و مردم آن کشور
شخصی را به عنوان پهره‌دار
بگمارند، ^۳ و وقتی آن پهره‌دار
ببیند که لشکر دشمن نزدیک
می‌شود و زنگ خطر را به صدا
درآورد و به مردم خبر بدهد، ^۴
و اگر کسی آن صدا را بشنود و
به آن توجه نکند و در جنگ
کُشته شود، پس آن شخص

مسئو و مرگ خودش می باشد.

⑤ زیرا آن شخص صدای زنگ

خطر را شنید اما به آن توجه

نکرد، بنابراین خونس به گردن

خودش می باشد. ولی اگر او

هشدار را جدی می گرفت، خود

را از مرگ نجات می داد. ⑥

هرگاه بهره دار نزدیک شدن

لشکر دشمن را ببیند و زنگ

خطر را به صدا نیاورد و به

مردم خبر ندهد و دشمن بیاید و

مردم را بکُشد، آنها در گناه
خود می‌میرند و در آنصورت
پهره‌دار را مسؤول مرگ‌شان
می‌دانم.

⑦ پس ای انسان خاکی،

من تو را به عنوان یک پهره‌دار
برای قوم اسرائیل برگزیدم تا
هشدارهایی را که از من

می‌شنوی، به آنها برسانی. ⑧

اگر به شخص شریری بگویم:
«تو حتماً می‌میری!» و تو از

اخطار من به او خبر ندهی تا
دیگر به راه گناه نرود. آن
شخص در گناه خود می‌میرد و
تو مسؤول مرگ او می‌باشی. ⑨
اما اگر تو به آن مرد شریر
بگویی که از گناه دست بکشد
و او قبول نکند، او در گناه
خودش می‌میرد و تو از مرگ
نجات می‌یابی.»

خداوند، انسان را مطابق کردار او
مجازات می‌کند

⑩ خداوند به من فرمود:

«ای انسان خاکی، به قوم

اسرائیل بگو که شما می‌گویید:

«بار گناه و خطای ما بسیار

سنگین است و ما را ضعیف و

ناتوان ساخته است، پس چطور

می‌توانیم زندگی کنیم؟» ⑪ به

آنها بگو که خداوند می‌فرماید:

«آن‌چنان‌که من خدای زنده

هستم، به نام خودم سوگند که

من از مرگ شخص شریر

خوشنود نمی شوم بلکه

می خواهم که او از راه بدی که

در پیش گرفته است، برگردد و

زنده بماند. ای قوم اسرائیل، از

راه گناه بازگشت کنید و از

رفتن به سوی گناه صرف نظر

کنید. چرا باید بمیرید؟»

⑫ ای انسان خاکی، به قوم

خود بگو که اگر یک شخص

نیکوکار گناهی بکند، اعمال

نیک او، او را نجات نمی دهد.

اگر یک شخص شریر از
کارهای بد خود دست بکشد و
توبه کند، گناہانی که کرده است
باعث هلاکت او نمی‌شوند و
اگر یک شخص راستکار گناه
کند، به خاطر اعمال نیک
گذشته‌اش از هلاکت نجات
نمی‌یابد. (۱۳) پس من می‌گویم که
یک مرد نیکوکار زنده می‌ماند
اما اگر به این فکر باشد که در
گذشته به قدر کافی کارهای

خوبی انجام داده است و
مرتکب گناه گردد، هیچ‌یک از
اعمال نیک او به‌یاد آورده
نمی‌شود. (۱۴) وقتی به یک مرد
شریر بگویم که می‌میرد و او از
گناه دست بکشد و کار نیک و
عدالت را انجام دهد، (۱۵) مثلاً
آنچه را از قرضدار خود به‌گرو
گرفته است به او برگرداند، آنچه
را که دزدیده است به صاحبش
پس بدهد، در راه راست قدم

بردارد، پیرو قانونی باشد که
زندگی می‌بخشد و مرتکب گناه
نشود، البته زنده می‌ماند و
نمی‌میرد. ①۶ گناهان گذشته‌اش
به‌یاد آورده نمی‌شوند، زیرا
شخص نیک عمل و راستکار
شده است.

①۷ بازهم قوم تو می‌گویند که
من بی‌انصاف هستم. نه، خود
آنها بی‌انصاف هستند نه من.
①۸ بازهم می‌گویم که اگر یک

شخص راستکار دست به گناه و
خطا بزند، حتماً می‌میرد. (۱۹)
برعکس، هرگاه یک شخص
شریر از اعمال بد خود دست
بکشد و توبه کند و آنچه را که
راست و درست است انجام
دهد، زنده می‌ماند. (۲۰) اما قوم
اسرائیل می‌گویند که من عادل
و با انصاف نیستم. ای قوم
اسرائیل، بدانید که من شما را
مطابق اعمالتان داوری

می‌کنم.»

خبر سقوط اورشلیم

②۱ در روز پنجم ماه دهم

سال دوازدهم تبعید ما، شخصی

که از اورشلیم فرار کرده بود،

نزد من آمد و گفت: «شهر

اورشلیم به تصرف دشمن

درآمده است.» ②۲ شب گذشته،

قبل از آمدن مرد فراری، حضور

قدرتمند خداوند را احساس

کردم. فردای آن، هنگام رسیدن
شخص فراری، خداوند بار
دیگر قدرت سخن گفتن را به
من داد.

گناهان مردم

۲۳) کلام خداوند بر من نازل
شد و فرمود: ۲۴) «ای انسان
خاکی، ساکنان سرزمین خرابه
اسرائیل می‌گویند: «ابراهیم تنها
یک نفر بود، با آنها مالک

تمام این سرزمین شد. چون
تعداد ما زیاد است، پس به
یقین این سرزمین به ما داده
شده است.» (۲۵) به آنها بگو که
خداوند متعال می‌فرماید: شما
گوشت را با خونس می‌خورید،
بُت‌پرستی می‌کنید و خون مردم
را می‌ریزید، بازهم می‌خواهید
که وارث این سرزمین شوید؟
(۲۶) شما به شمشیر خود اتکاء
می‌کنید، به کارهای زشت و

پلید دست می‌زنید، زن همسایه
را بی‌عفت می‌سازید، پس آیا
درست است که آن را به شما
بدهم؟

②۷ به آنها بگو خداوند متعال

می‌فرماید: آن‌چنان که من

خداوند زنده هستم، به حیات

خودم سوگند، همهٔ این مردمی

که در این سرزمین ویران زندگی

می‌کنند، با شمشیر گشته

می‌شوند، کسانی که در صحرا به

سر می‌برند، خوراک حیوانات
وحشی می‌گردند و آنهایی که در
کوه‌ها و مغاره‌ها سکونت
دارند، از مرضهای ساری
می‌میرند. (۲۸) این سرزمین را
متروک و ویران می‌سازم و به
غرور مردم آن خاتمه می‌دهم.
کوهستان‌های اسرائیل را طوری
خراب می‌کنم که هیچ رهگذری
از آنجا عبور نخواهد کرد. (۲۹)
وقتی آن سرزمین را به‌خاطر

اعمال زشت مردم آن ویران و
متروک ساختم، آنگاه خواهند
دانست که من خداوند هستم.

نتایج پیام حزقیال نبی

③ خداوند فرمود: ای انسان

خاکی، قوم تو در کنار دیوارها

و دم دروازه خانه‌های خود

جمع می‌شوند و درباره تو

می‌گویند: «بیایید نزد او برویم

و بشنویم که خداوند به او چه

گفته است.» (۳۱) پس قوم

برگزیده من می آیند و در مقابل

تو می نشینند تا به سخنان

گوش بدهند اما آنها از آنچه که

تو می گویی اطاعت نمی کنند.

چاپلوسی بر لبهای ایشان است

و دل‌هایشان تنها دنبال منافع

خودشان می باشد. (۳۲) تو در نظر

آنها مانند سراینده‌ای هستی که

با ساز و آواز عاشقانه آنها را

سرگرم می کند. آنها به آنچه که

می‌گویی گوش می‌دهند ولی به
آن عمل نمی‌کنند، (۳۳) اما وقتی
گفتار تو به حقیقت برسد،
آنگاه می‌دانند که یک نبی در
بین‌شان بوده است.»

پادشاهان اسرائیل نمونه‌ای از چوپانان
بی‌وفا

① کلام خداوند بر من نازل
شد و فرمود: ② «ای انسان
خاکی، چوپانان اسرائیل را
سرزنش نما و برای‌شان نبوت

کن و بگو که خداوند متعال
چنین می‌فرماید: وای بر شما
ای چوپانان اسرائیل، وظیفه
شما این است که گله را بچرانید
اما شما در فکر سیر کردن شکم
خود هستید. ③ شما قیماق شیر
آنها را می‌خورید، از پشم‌شان
برای خود لباس می‌دوزید،
گوسفندهای چاق و چله را
می‌کشید و گوشت‌شان را
می‌خورید اما گله را نمی‌چرانید.

④ به حیوانات ضعیف گله

کمک نکرده‌اید، مریض‌های

آنها را درمان نکرده‌اید، پاهای

شکسته شده‌ آنها را معالجه

نکرده‌اید، به دنبال آنهایی که از

گله جدا مانده و گم شده‌اند،

نرفته‌اید بلکه با زور و ستم بر

آنها حکومت کرده‌اید. ⑤

بنابراین چون چوپان و سرپرست

نداشتند، همه پراکنده شده و

خوراک حیوانات وحشی

گردیدند. ⑥ بلی، گلهٔ من بر

کوهها و تپهها آواره و در سراسر

روی زمین پراکنده گردیدند و

هیچکسی به جستجوی آنها

نرفت.

⑦ پس ای چوپانان، به کلام

من که خداوند هستم گوش

دهید: ⑧ آنچنان که من خداوند

زنده هستم، به نام خودم سوگند

که چون شما از گلهٔ من مراقبت

نکردید و به دنبال گوسفندهای

گم شده من نرفتید و گذاشتید
که خوراک حیوانات وحشی
شوند، به آنها خوراک ندادید
بلکه از گوشت آنها شکم خود
را سیر کردید، ⑨ بنابراین، ای
چوپانان کلام خداوند را
بشنوید! ⑩ خداوند متعال

چنین می فرماید: بدانید که من
دشمن شما هستم و گوسفندهای
خود را از دست شما می گیرم تا
دیگر نتوانید خود را سیر کنید

و نمی‌گذارم که دیگر چوپان
آنها باشید. گوسفندهای خود را
از چنگ شما نجات می‌دهم تا
آنها را نخورید.»

خداوند، نمونه‌ای چوپان نیکو

⑪ خداوند متعال می‌فرماید:

«خودم به سراغ گوسفندهایم
می‌روم و از آنها مراقبت می‌کنم.

⑫ همان‌طوری که یک چوپان

گوسفندهای پراگنده خود را

جمع می‌کند و مراقب آنها
می‌باشد، من هم گوسفندهای
خود را که در آن روز مصیبت و
بدبختی پراکنده شده بودند،
جمع می‌کنم. (۱۳) آنها را از
کشورها و از بین مردمان بیگانه
بیرون می‌آورم و به وطن
خودشان برمی‌گردانم. آنها را بر
کوه‌های سرسبز اسرائیل و در
کنار آب روان پرورش داده و
همهٔ آن سرزمین را در

اختیارشان می‌گذارم. (۱۴) آنها را
در چراگاه‌های خوب و بر فراز
کوه‌ها می‌چرانم. آنجا در
چراگاه‌های سرسبز استراحت
می‌کنند و بر کوه‌های بلند
اسرائیل می‌چرند. (۱۵) خودم
چوپان آنها بوده و آنها را
می‌گذارم که در آسوده‌گی و
آرامی بخوابند. خداوند متعال
فرموده است.

(۱۶) به سراغ گمشده‌گان

می روم و آنهایی را که از گله
جدا شده اند، می آورم. زخمهای
مجروحین را درمان می بخشم و
به ضعیفان قوت و نیرو می دهم
اما گوسفندهای قوی و چاق را
از بین می برم و آنها را با عدل و
انصاف محاکمه می کنم.

①۷ ای گله من، من خداوند

متعال، بین هر کدام شما

داوری کرده و گوسفندها و بزها

یعنی خوب و بد را از هم جدا

می‌کنم. (۱۸) بعضی از شما با

خوردن بهترین علفها قانع

نمی‌شوید و آنچه را هم که از

آنها باقی می‌ماند، پایمال

می‌کنید. شما وقتی از آب گوارا

و پاک می‌نوشید، بقیهٔ آب را با

پاهای تان گِل‌آلود می‌سازید. (۱۹)

پس آیا درست است که

گوسفندهای دیگر من، علف

پایمال شدهٔ شما را بخورند و

آبی را که گِل‌آلود کرده‌اید

بنوشند؟

②۰ بنابران من، خداوند

متعال، بین گوسفندهای چاق و

لاغر داوری می‌کنم، ②۱ زیرا

شما گوسفندهای ضعیف و

لاغر را از گله دور رانده، با

شاخ می‌زنید و به هر طرف

پراکنده می‌سازید. ②۲ من گله

خود را نجات می‌دهم و دیگر

نمی‌گذارم که در حق آنها ظلم

شود. بین گوسفندهای خود

داوری می‌کنم و خوب و بد را
از هم جدا می‌سازم. (۲۳) برای
آنها یک پادشاه را مانند خادم
خود داوود، به عنوان چوپان و
راه‌نما تعیین می‌کنم و او از آنها
مراقبت می‌نماید. (۲۴) من،
خداوند، خدای آنها بوده و آن
پادشاه مانند داوود بر آنها
سلطنت می‌کند. من، خداوند
این را گفته‌ام. (۲۵) عهد می‌کنم
که آنها در امنیت زندگی کنند.

حیوانات خطرناک را از
سرزمین شان بیرون می رانم تا
بتوانند که در صحرا و در
جنگل به آسوده گی و بدون خطر
استراحت کنند. (۲۶) آنها را در
اطراف کوه خود برکت می دهم
و باران رحمت خود را در
موسمش می فرستم. (۲۷) درختها
و مزرعه ها میوه و محصول
فراوان بار می آورند و در خاک
و وطن خود در امنیت زندگی

می‌کنند و وقتی که آنها را از یوغ
و زنجیر اسارت رها کنم و
دست و پای‌شان را از بند
غلامی آزاد سازم، آنگاه
مدانند که من خداوند هستم.
②۸ دیگر هیچ قومی آنها را
غارت و تاراج نمی‌کند و
حیوانات وحشی آنها را
نمی‌کشد. همه در آرامش و
آسایش به سر می‌برند و
هیچ‌کسی باعث ترس آنها

نمی‌شود. (۲۹) برای‌شان

کِشترارهای حاصلخیز آماده

خواهم کرد تا دیگر از قحطی

در زمین تلف نشوند و نزد

قومهای بیگانه تحقیر و شرمنده

نگردند. (۳۰) آنگاه می‌دانند که

من خداوند، خدای‌شان، با آنها

هستم و آنها، یعنی بنی‌اسرائیل،

قوم برگزیدهٔ من هستند. من،

خداوند متعل، این را گفته‌ام.

(۳۱) شما گوسفندهای چراگاه من

هستید و من خدای شما
هستم.» خداوند متعال چنین
می‌فرماید.

پیام خداوند بر ضد ادوم

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان

خاکی، رویت را به‌سوی کوه

سعیر بگردان و بر ضد مردم

ادوم نبوت کن ③ و بگو که

خداوند متعال چنین می‌فرماید:

ای کوهستان سِعیِر، من
دشمن تو هستم.

دست خود را دراز
می‌کنم

و تو را ویران و
متروک
می‌سازم.

④ شهرهایت را خراب
می‌کنم

و تو ویران می شوی

آنگاه می دانی که

من خداوند

هستم.

⑤ تو دشمن همیشه‌گی قوم

اسرائیل بوده‌ای. در وقتی که

مردم اسرائیل به خاطر

گناهان‌شان مجازات می شدند

تو هم در گشتن آنها سهم

گرفتی. ⑥ بنابراین من، خداوند

متعال، به نام خودم سوگند
می خورم که مرگ به سراغت
می آید و از آن فرار کرده
نمی توانی، زیرا از مرگ و
ریختن خون دیگران لذت
می بُردی. ⑦ کوهستان سِعی را
ویران و متروک می سازم و
کسانی را که در آن رفت و آمد
می کنند، از بین می برم. ⑧
کوهها را با اجساد
کُشته شده گان می پوشانم و

کوه‌ها، تپه‌ها، دره‌ها و وادی‌ها
را از اجساد کسانی که در
جذگشته شده‌اند، پُر می‌کنم.

⑨ من تو را برای همیشه ویران
می‌کنم و شهرهایت دیگر هرگز
آباد نمی‌شوند. آنگاه خواهی
دانست که من خداوند هستم.

⑩ با وجود اینکه من در

سرزمین اسرائیل حضور داشتم،
تو گفتی مردم اسرائیل و یهودا
متعلق به من هستند و سرزمین

آنها را تصرف می‌کنم. (۱۱)

بنابراین آن‌چنان‌که من خداوند
زنده هستم، به نام خودم سوگند
می‌خورم که به‌خاطر خشم و
حسادت و نفرتی که نسبت به
قوم اسرائیل داشته‌ای، تو را
جزا می‌دهم و وقتی تو را به
سزای اعمالت برسانم، آنگاه
قوم اسرائیل خواهد دانست که
به سبب آنچه بر سر ایشان
آورده‌ای، تو را مجازات

کرده‌ام. (۱۲) همچنان تو خواهی
دانست که من، خداوند، سخنان
تحقیرآمیزت را که بر ضد
کوه‌های اسرائیل گفתי، شنیدم.
تو گفتی: «آنجا ویران شده و
برای چور و چپاول به ما داده
شده است.» (۱۳) همچنان با
غرور و تکبر سخنان زیادی بر
ضد من گفته‌ای و من همه را
شنیده‌ام.»

(۱۴) خداوند متعال به

کوهستان سِعیِر می فرماید: «من

تو را ویران می سازم و تمام

مرد روی زمین شاد می شوند،

①۵ زیرا وقتی سرزمین اسرائیل

که متعلق به من بود، ویران شد،

تو خوشحال شدی. پس

کوهستان سِعیِر و کشور ادوم،

همه کاملاً ویران می شوند و

آنگاه خواهند دانست که من

خداوند هستم.»

برکت خدا بر سرزمین اسرائیل

① خداوند فرمود: «تو ای

انسان خاکی، برای کوهستان
اسرائیل نبوت کن و بگو که به
کلام من، خداوند متعال، گوش
بدهد که می‌گویم:

② دشمنانت به تو ریشخند

زده و گفتند که بلندی‌های
قدیم تو متعلق به آنها هستند.

③ پس به آنها نبوت کرده بگو

که خداوند متعال چنین
می‌گوید: آنها تو را ویران ساخته

و از هر طرف مورد تاخت و تاز
قرار دادند. آنگاه تو تحت
تصرف ملتها قرار گرفتی و همه
در مورد تو غیبت و بدگویی
نمودند. ④ پس ای کوهستان
اسرائیل، به کلام من، خداوند
متعال، توجه کن که به کوهها،
تپهها، وادیها، درهها، خرابهها و
شهرهای متروکی که مورد تاراج
و تمسخر ملتهای همسایه قرار
گرفتند، چه می‌گویم: ⑤ آتش

خشم من بر ضد این ملتها،
مخصوصاً قوم ادوم شعله‌ور
شده است، زیرا آنها شما را
تحقیر کرده، تصرف نمودند و
همهٔ تان را غارت و تاراج
کردند. ⑥ بنابراین برای سرزمین
اسرائیل پیشگویی کن و از
جانب من، خداوند متعال، به
کوه‌ها، تپه‌ها، دره‌ها و وادیها
بگو: من بر همسایه‌گانی که شما
را تحقیر کرده‌اند بسیار

خشمگین هستم، ⑦ و من،
خداوند متعال، به شما وعده
می‌دهم که این مردم خودشان
تحقیر و رسوا می‌شوند. ⑧ اما
تو ای کوهستان اسرائیل،
درختهایت بار دیگر سبز
می‌شوند و برای قوم برگزیدهٔ من
که به زودی به خانه و وطن
خود بر خواهند گشت، میوه بار
می‌آورند. ⑨ من با تو هستم و
به تو اطمینان می‌دهم که زمینت

را قلبه کنند و در آن دانه

بکارند. ⑩ من جمعیت تو را

زیاد می‌کنم. تمام مردم اسرائیل

در آنجا ساکن می‌شوند.

شهرهای مسکون و

خرابهای دوباره آباد می‌شوند

⑪ و به تعداد انسان و حیوان

می‌افزایم، آنها زیاد و بارور

می‌گردند. شهرهای مانند سابق

آباد شده و تو را بیشتر از زمان

گذشته برکت می‌دهم. آنگاه

خواهی دانست که من خداوند
هستم. ⑫ قوم برگزیده خود،
اسرائیل را برایت برمی گردانم و
آنها دوباره صاحب تو می گردند
و فرزندان شان دیگر از گرسنگی
نخواهند مُرد.

⑬ خداوند متعال چنین

می فرماید: ملت های دیگر
می گویند که این سرزمین مردم
خود را از بین می برد و آنها را
بی اولاد می سازد. ⑭ من،

خداوند متعال، می‌گوییم که این
سرزمین دیگر مردم را نمی‌خورد
و ساکنان خود را بی‌اولاد
نمی‌سازد، (۱۵) و بعد از این به
ملتهای دیگر اجازه نمی‌دهم که
این سرزمین را مسخره نمایند و
فرزندان این وطن را غارت
کنند.» خداوند متعال چنین
فرموده است.

کردار زشت قوم برگزیدهٔ خدا

①۶ کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ①۷ «ای انسان

خاکی، وقتی قوم اسرائیل در

کشور خود زندگی می‌کردند، آن

را با اعمال زشت خود آلوده

ساختند. کردار آنها در نظر من

مانند ناپاکی یک زن در هنگام

عدت ماهانه‌اش، نجس بود.

①۸ آنها با خون‌ریزی و

بُت‌پرستی آن سرزمین را نجس

ساختند، بنابراین بر آنها

خشمگین شدم. (۱۹) آنها را در
بین ملتها و کشورهای جهان
پراکنده ساختم و به این ترتیب
آنها را مطابق کردار و رفتارشان
جزا دادم. (۲۰) اما وقتی که در
کشورهای دیگر رفتند، نام
مقدس مرا بی حرمت ساختند،
زیرا مردم می گفتند: «اینها قوم
برگزیده خداوند هستند که از
سرزمین او رانده شده اند.» (۲۱)
من نگران نام قدوس خود

هستم که مردم اسرائیل به هر
جایی که رفتند، آن را بی حرمت
کردند.

وعدۀ قلب جدید و روح تازه

پس به قوم اسرائیل بگو (۲۲)

که خداوند متعال چنین

می فرماید: کاری را که

می خواهم بکنم به خاطر شما

نیست بلکه به خاطر نام قدوس

خودم است که شما آن را در هر

کشوری که رفتید، بی حرمت
ساختید. (۲۳) عظمت نام خود را
که در میان ملت‌های دیگر،
بی حرمت شده است نشان
می‌دهم و به وسیله شما قدوسیت
خود را در برابر چشمان آنها
آشکار می‌سازم، آنگاه آنها
می‌دانند که من خداوند هستم.
من، خداوند متعال، این را
گفته‌ام. (۲۴) شما را از بین قومها
و کشورهای دیگر جمع می‌کنم

و به وطن خودتان می آورم. (۲۵)

بر شما آب پاک را می پاشم و
شما را از همه آلودگی ها و

بُتهای تان پاک می سازم. (۲۶)

یک قلب جدید به شما

می بخشم و روح تازه ای را در

وجودتان قرار می دهم. قلب

سنگی و نامطیع را از شما دور

کرده، در عوض قلب نرم و

مطیع به شما می دهم. (۲۷) روح

خود را در وجودتان جا می دهم

تا احکام و قوانین مرا اطاعت
نمایید. (۲۸) در سرزمینی که به
پدران تان بخشیدم ساکن شده،
قوم برگزیده من می شوید و من
خدای تان می باشم. (۲۹) شما را
از آلودگی ها پاک می سازم،
غله را برای تان فراوان می کنم و
دیگر رو قحطی را نمی بینید.
(۳۰) به میوه درختها و محصول
کشتزارها می افزایم و دیگر
به خاطر قحطی در میان ملت های

بیگانه، خوار و حقیر نمی شوید.

③۱ آنگاه رفتار زشت گذشته‌تان

را به یاد می آورید و کردار پلید

خود را در نظر گرفته و از

اعمال زشت‌تان از خود متنفر و

بیزار می شوید. ③۲ ای قوم

اسرائیل، بدانید که من این

کارهای نیک را به خاطر شما

نمی‌کنم، پس در حقیقت باید

از اعمال گذشته‌تان خجالت

بکشید!» خداوند متعال چنین

فرموده است.

③۳ خداوند متعال می‌فرماید:

«در آن روزی که شما را از

گناهان‌تان پاک سازم، شهرها

را مسکون و خرابه‌ها را دوباره

آباد می‌کنم. ③۴ زمینی که در نظر

مردم رهگذر ویران و متروک

بود، قلبه می‌شود ③۵ و آنها

می‌گویند: «این زمین، خشک و

بی‌حاصل بود، حالا مانند باغ

عدن شده است. خرابه‌ها و

شهرهای ویران، مستحکم و پُر
از جمعیت شده‌اند.» (۳۶) آنگاه
کشورهای همسایه که هنوز باقی
مانده‌اند، می‌دانند که من،
خداوند، ویرانه‌ها را دوباره آباد
کرده‌ام و زمینهای پُرمرده و
متروک را بار دیگر سرسبز
ساخته‌ام. من، خداوند، این را
گفته‌ام.»

(۳۷) خداوند متعال می‌فرماید:

«بار دیگر می‌گذارم که قوم

اسرائیل به حضور من دعا کنند

تا من آن را اجابت نموده و

جمعیت آنها را مانند گلهٔ

گوسفند زیاد بسازم. (۳۸)

همان طوری که شهر اورشلیم در

گذشته، در روزهای عید پُر از

گوسفندهای قربانی می‌شد،

شهرهای ویران و متروک هم پُر

از جمعیت می‌گردند. آنگاه همه

خواهند دانست که من خداوند

هستم.»

رؤیایی در مورد درهٔ استخوانهای خشک

① من حضور قدرتمند

خداوند را احساس کردم و روح او مرا در آن دره‌ای بُرد که قبلاً به آنجا رفته بودم. آن دره پُر از استخوانهای خشک بود. ② او مرا به اطراف دره هدایت کرد و دیدم که استخوانهای خشک در همه جا افتاده‌اند. ③ او از من پرسید: «ای انسان خاکی، آیا

این استخوانها می‌توانند دوباره
زنده شوند؟» من جواب دادم:

«ای خداوند متعال، خودت

بهرتر می‌دانی.» ④ بعد به من

فرمود: «نبوت کن و بگو: ای

استخوانهای خشک، به کلام

خداوند گوش بدهید که

می‌فرماید: ⑤ من به شما نَفَس

خواهم بخشید و شما دوباره

زنده خواهید شد. ⑥ من به شما

گوشت و پی می‌دهم و شما را

با پوست می پوشانم. به شما
نَفَس می بخشم تا زنده شوید.
آنگاه خواهید دانست که من
خداوند هستم.»

⑦ پس آنچه را که خداوند
فرموده بود، انجام دادم و نبوت
کردم. ناگهان سر و صدایی
برخاست و استخوانها به
یکدیگر پیوست شدند. ⑧ در
حالی که نگاه می کردم، دیدم که
بر روی استخوانها گوشت و پی

پیدا شد و پوست، آنها را
پوشاند اما هنوز نَفَس نداشتند.

⑨ سپس خداوند به من

فرمود: «ای انسان خاکی، به
نَفَس بگو که به امر من،
خداوند متعال، از چهار گوشهٔ

دنیا بیاید و به بدن این
گشته‌شده‌گان بدمد تا زنده
شوند.» ⑩ من آنچه را که

خداوند امر فرموده بود نبوت
کردم و نَفَس در بدن آنها داخل

شد و همه زنده شدند و به پیا
ایستادند و جمعیت بسیار
بزرگی به وجود آمد.

⑪ بعد خداوند به من فرمود:

«ای انسان خاکی، همه قوم

اسرائیل مانند این استخوانها

هستند. آنها می گویند: ما مانند

این استخوانها خشک شده ایم و

دیگر امیدی برای ما باقی

نمانده است و آینده ای نداریم.

⑫ پس نبوت کن و از جانب

من، خداوند متعال، به آنها
بگو: ای قوم برگزیده من، من
قبرهای تان را باز می‌کنم و شما
را از آنجا بیرون کرده به
سرزمین اسرائیل برمی‌گردانم.

۱۳) ای قوم برگزیده من، وقتی
قبرهای تان را گشودم و شما را
زنده کردم، آنگاه می‌دانید که
من خداوند هستم. ۱۴) من روح
خود را در شما قرار می‌دهم و
شما زنده می‌شوید و شما را در

خاک و وطن تان ساکن
می سازم. آن وقت می دانید که
من، خداوند هستم و به وعده‌ای
که داده‌ام عمل می‌کنم. من،
خداوند، این را گفته‌ام.»

اتحاد یهودا و اسرائیل

①۵ کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ①۶ «ای انسان

خاکی، یک چوبدستی را بگیر

و بر روی آن بنویس: «برای

پادشاهی یهودا و قبایل متحد
او. « بعد یک چوبدستی دیگر
را بگیر و روی آن این کلمات
را بنویس: «برای پادشاهی
اسرائیل و قبایل متحد او.» (۱۷)
هر دو چوبدستی را نوک به
نوک به هم چسبانده به صورت
یک چوبدست بساز و در
دست بگیر. (۱۸-۲۰) بعد دست را
بلند کن که همه ببینند. وقتی
قوم منظور این کار را بپرسند،

به آنها بگو خداوند متعال چنین
می‌فرماید: من قبایل اسرائیل و
یهودا را با هم یکجا کرده مانند
یک چوبدست در دست خود
می‌گیرم. (۲۱) سپس به آنها بگو
خداوند متعال چنین می‌فرماید:
من قوم اسرائیل را از بین ملتها
و از هر گوشهٔ جهان جمع
می‌کنم و به وطن‌شان
برمی‌گردانم (۲۲) تا آنها یک ملت
واحد را در کوه‌های اسرائیل

تشکیل دهند. یک پادشاه بر
همهٔ ایشان حکومت خواهد
کرد و دیگر به دو پادشاهی
تقسیم نخواهند شد. (۲۳) از آن به
بعد دیگر خود را با بت پرستی و
اعمال زشت و گناه، آلوده
نمی‌کنند. آنها را از تمام
آلوده‌گی‌ها پاک می‌سازم و از
گناه کردن باز می‌دارم. آن وقت
آنها قوم برگزیدهٔ من می‌باشند و
من خدای شان.

یک پادشاه مانند خادم (۲۴)

من، داوود، بر آنها سلطنت
خواهد کرد و همه‌شان تحت
رهبری یک چوپان، متحد
می‌شوند و از تمام احکام من
پیروی کرده همه را بجا
می‌آورند. (۲۵) در آن سرزمینی که
به بندهام یعقوب بخشیدم و
اجدادشان در آن زندگی
می‌کردند، ساکن می‌شوند و
خودشان با فرزندان و نواسه‌ها و

نسل‌های بعدی‌شان برای همیشه
در آنجا به سر می‌برند و یک
پادشاه مانند داوود، تا ابد بر
آنها سلطنت خواهد کرد. (۲۶) با
آنها عهد و پیمان می‌بندم که تا
ابد در صلح و امنیت زندگی
کنند. آنها را برکت می‌دهم، به
تعدادشان می‌افزایم و جایگاه
مقدس خود را در بین‌شان تا به
ابد قرار می‌دهم. (۲۷) محل
سکونت من در بین آنها بوده،

من خدای شان و آنها قوم

برگزیده من می شوند. (۲۸) وقتی

جایگاه مقدس خود را برای

همیشه در بین شان برقرار سازم،

آنگاه قومهای دیگر می دانند که

من خداوند هستم و قوم

اسرائیل را برای خود برگزیده و

تقدیس نموده‌ام.»

پیام خداوند در مورد جوج، پادشاه

ماجوج

① کلام خداوند بر من نازل

شد و فرمود: ② «ای انسان

خاکی، رو به سوی سرزمین

ماجوج ایستاده شو و بر ضد

جوج، که همچنان پادشاه

ماشیک و توبال است، نبوت کن

③ و به او بگو که خداوند

متعال چنین می فرماید: ای

جوج، پادشاه ماشیک و توبال،

من دشمن تو هستم. ④ در

الاشهات چنگک می اندازم و تو

را با لشکر بزرگ و سواران و

اسپه‌های‌شان و افراد پیاده‌ات که
با زره و سپر و شمشیر مسلح
هستند، برای جنگ بیرون
می‌آورم. ⑤ فارس، حبشه و
فوط، مسلح با سپر و کلاه‌خود
با تو همدست می‌شوند. ⑥
سرزمین جومر و تمام لشکر او
و همچنان اهالی کشور توجر مه
از دورترین نقاط شمال به جمع
تو می‌پیوندند، یعنی قوم‌های
بسیار همراه تو خواهند بود.

⑦ پس ای جوج، آماده باش

و لشکرت را تحت فرمان خود
گرفته و برای جنگ آماده ساز.

⑧ بعد از چند سال به تو امر

می‌کنم که به کوه‌های اسرائیل
یعنی به کشوری که مدتها ویران
مانده بود و مردم آن از تبعید به
ممالک مختلف، برگشته و در

وطن خود در امنیت ساکن

شده‌اند، حمله کنی. ⑨ تو با

لشکر و متحدینت مانند یک

طوفان شدید بر آنها هجوم
می‌آوری و مانند ابری کشور
اسرائیل را می‌پوشانی.»

⑩ خداوند متعال می‌فرماید:

«تو ای جوج، در آن وقت

نقشه‌های پلیدی را در سر

می‌پرورانی ⑪ و می‌گویی: «من

به جنگ کشوری می‌روم که

بی‌دفاع است و شهرهایش

دیوار و دروازه‌ای ندارند.

مردمش را که در حال آرامش و

امنیت زندگی می‌کنند، از بین
می‌برم. (۱۲) به آن شهرهایی حمله
می‌کنم که در گذشته ویران
بودند و حالا آباد و از مردمی که
از کشورهای مختلف جهان
بازگشته، پُر شده‌اند. آن شهرها
مرکز تجارت روی زمین بودند،
اما حالا گله‌ها و دارایی‌شان را
به غنیمت می‌برم. « (۱۳) مردم سبا
و دِ دِان و تاجران ترشیش و
جوانان جنگجوی آنها به تو

می‌گویند: «آیا با لشکر خود
آمده‌ای که نقره و طلای‌شان را
غارت کنی و گاو و گوسفند و
دارایی آنها را به غنیمت
ببری؟»

①۴ خداوند متعال به من

فرمود: «ای انسان خاکی، به

جوج بگو که خداوند

می‌فرماید: در وقتی که قوم

برگزیده من در کشور خود در

آسوده‌گی زندگی کنند، ①۵-۱۶ تو با

لشکر بزرگ و سوارانت از
دورترین نقاط شمال برای حمله
بر قوم برگزیدهٔ من، بنی اسرائیل،
می آیی و مانند ابر روی زمین را
می پوشانی. ای جوج، هرگاه
وقت معین فرا رسد، تو را برای
جنگ به سرزمین خود
می فرستم تا به وسیلهٔ تو
قدوسیت خود را در برابر
چشمان قومهای جهان آشکار
سازم و آنها مرا بشناسند.»

مجازات جوج

①۷ خداوند متعال می‌فرماید:

«تو همان کسی هستی که مدت‌ها

قبل خادمان من، انبیای

اسرائیل، درباره‌ تو پیشگویی

کردند که تو را برای حمله به

اسرائیل می‌فرستم. ①۸ در آن

زمان وقتی به جنگ اسرائیل

بروی، خشم من افروخته

می‌شود. خداوند متعال فرموده

است. ①۹ من با غیرت و غضب

گفته‌ام که زلزلهٔ شدیدی
سرزمین اسرائیل را تکان
می‌دهد. (۲۰) در حضور من تمام
ماهیهای بحر، مرغان هوا،
حیوانات صحرا، خزنده‌گان و
همهٔ مردم روی زمین به لرزه
می‌آیند. کوه‌ها سرنگون می‌شوند
و صخره‌ها و دیوارها
فرومی‌ریزند. (۲۱) ای جوج، من
که خداوند هستم، تو را با
هرگونه بلاها به وحشت

می‌اندازم و شمشیر هر کس بر
ضد برادرش خواهد بود. (۲۲) با
مرض و خون‌ریزی تو را
مجازات می‌کنم و برای از بین
بردن تو و لشکرت بارانهای
سیل‌آسا و ژاله‌شدید و آتش و
گوگرد را می‌فرستم. (۲۳) به این
ترتیب عظمت و قدوسیت خود
را به همه قومهای جهان آشکار
می‌سازم تا بدانند که من
خداوند هستم.»

لشکر جوج نابود می‌شود

① «ای انسان خاکی، بر

ضد جوج نبوت کن و بگو که

خداوند متعال می‌فرماید: ای

جوج، پادشاه ماشِک و توبال،

من دشمن تو هستم! ② من تو

را از راهی که می‌روی،

برمی‌گردانم و از دورترین نقطهٔ

شمال برای حمله به سوی

کوه‌های اسرائیل می‌آورم. ③

کمان را از دست چپ و تیرها

را از دست راست تو می‌اندازم.

④ تو با عساکر و همراهانت بر

کوه‌های اسرائیل کُشته

می‌شوی. اجسادتان را خوراک

هرنوع پرنده‌گان شکاری و

حیوانات وحشی می‌سازم. ⑤

همه‌تان در صحرا می‌میرید.

من، خداوند متعال، این را

گفته‌ام. ⑥ بر سرزمین ماجوج

و مردمان کشورهای ساحلی که

در آسوده‌گی و امنیت زندگی

می‌کنند، آتش می‌فرستم تا

بدانند که من خداوند هستم. ⑦

به این ترتیب، نام مقدس من

در بین قوم برگزیده‌ام،

بنی‌اسرائیل، معروف و مشهور

می‌شود و دیگر نمی‌گذارم که نام

مقدس من بی‌حرمت گردد. آن

وقت قومهای جهان می‌دانند که

من خداوند، خدای مقدس

اسرائیل هستم.»

⑧ خداوند متعال می‌فرماید:

«آن روز موعود که درباره‌اش
پیشگویی کرده‌ام، فرامی‌رسد.

⑨ مردم شهرهای اسرائیل از

شهر بیرون رفته و تمام

سلاحهای تان را از قبیل سپر،

کمان، نیزه و گرز، برای

سوختاندن جمع می‌کنند و از

آنها مدت هفت سال به صورت

هیزم استفاده می‌کنند، ⑩ و از

صحرا هیزم نمی‌آورند و به

جنگل برای قطع کردن چوب

نمی‌روند، زیرا آنها برای آتش از
سلاحهای شما کار می‌گیرند.

غارتگران خود را غارت
می‌کنند و مالشان را به تاراج
می‌برند.»

لشکر جوج را به خاک می‌سپارند

⑪ خداوند متعال می‌فرماید:

«بعد از وقوع همهٔ اینها، برای
جوج و عساكرش قبرستانی در
اسرائیل در «درهٔ عابرين» که

در شرق بحیره مُرده واقع است،
تهیه می‌کنم. این قبرستان، راه
عبور مردم را مسدود می‌سازد و
آن دره به «دره لشکر جوج»
نامیده می‌شود، زیرا جوج و
لشکر او را در آنجا به خاک
می‌سپارند. (۱۲) مدت هفت ماه
را در برمی‌گیرد تا مردم اسرائیل
همه آنها را دفن کنند و آن
سرزمین را پاک سازند. (۱۳)
تمام مردم اسرائیل در تدفین

آنها شرکت می‌کنند. آن روز،
برای قوم اسرائیل، روز نیکنامی
و افتخار می‌باشد و نام من
ستایش می‌شود و جلال می‌یابد.
①۴ در پایان این مدت هفت
ماه، عده‌یی تعیین می‌شوند تا به
سراسر کشور اسرائیل بروند و
جنازه‌های کسانی را که هنوز
باقی مانده‌اند، دفن کنند تا آنجا
کاملاً پاک گردد. ①۵ آنها در
هر جایی که استخوان یک

انسان را بیابند، نشانه‌ای در
کنارش می‌گذارند تا دفن
کننده‌گان آن را در «دره لشکر
جوج» دفن کنند. (۱۶) در
نزدیک آنجا شهری به نام این
لشکر می‌باشد. به این ترتیب،
آن سرزمین دوباره پاک
می‌شود.»

(۱۷) خداوند متعال به من
فرمود: «ای انسان خاکی، به
تمام پرنده‌گان هوا و حیوانات

وحشی بگو که از همه جا بیایند
و از قربانی‌ای که برای شما تهیه
می‌کنم، بخورند. این جشن
بزرگ بر کوه‌های اسرائیل برپا
می‌شود. به آنجا بروند، از
گوشت قربانی بخورند و خون
آن را بنوشند. (۱۸) گوشت
جنگ‌آوران را بخورند و خون
پادشاهان جهان را بنوشند که
مانند قوچها، بره‌ها، بزها و
گاوهای چاق و چله‌باشان

گشته شده‌اند. (۱۹) آنقدر از

گوشت قربانی بخورند تا سیر

شوند و خون آن را آنقدر بنوشند

تا نشئه گردند. این جشن را

برای آنها ترتیب می‌دهم. (۲۰) بر

سر دسترخوان من بیایید و

گوشت اسپها و سواران و

جنگ‌آوران را بخورید و سیر

شوید.» خداوند متعال چنین

فرموده است.

بازگشت قوم اسرائیل

Ⓐ خداوند فرمود: «به این

طریق، جلال خود را به قومهای

جهان آشکار می‌سازم و آنها

می‌بینند که دست قدرت من

مردم را چگونه مجازات

می‌کند. Ⓒ از آن روز به بعد،

قوم اسرائیل می‌دانند که من،

خداوند، خدای‌شان هستم. Ⓓ

همچنان ملتها خواهند دانست

که قوم اسرائیل به سبب گناه

خودشان به اسارت رفتند، زیرا

به من خیانت کردند. بنابراین من
از آنها روی گردان شدم و آنها را
به دست دشمنان شان سپردم تا
آنها را با ضرب شمشیر بکشند.
②۴ آنها را مطابق اعمال ناپاک
و گناهان شان جزا دادم و روی
خود را از آنها پوشاندم.»

②۵ خداوند متعال فرمود:

«اما حالا بر قوم اسرائیل رحم
کرده آنها را از اسارت نجات
می‌دهم و حرمت نام مقدس

خود را حفظ می‌کنم. (۲۶) وقتی
آنها به وطن خود برگردند، دیگر
از هیچ‌کسی نمی‌ترسند و به
زندگی آسوده و آرام خود شروع
می‌کنند، آنگاه از خیانت و
بی‌وفایی گذشته خود در مقابل
من، خجالت خواهند کشید. (۲۷)
آنها را از بین مردم و کشورهای
دشمنان به وطن‌شان برمی‌گردانم
و بدین ترتیب به وسیله ایشان به
قومها نشان می‌دهم که من

قدوس هستم. (۲۸) آنگاه قوم

اسرائیل می‌دانند که من،

خداوند، خدای‌شان هستم و من

بودم که آنها را در بین قومهای

جهان تبعید کردم و بعد همه را

جمع نموده به وطن خودشان

دوباره آوردم و هیچ‌کسی را باقی

نگذاشتم. (۲۹) من روح خود را

بر آنها نازل می‌کنم و دیگر از

آنها رو بر نمی‌گردانم.» خداوند

متعال چنین فرموده است.

رؤیای عبادتگاه آینده

(۴۸-۱:۴۰:۳۵)

محوطهٔ عبادتگاه

① در سال بیست و پنجم

تبعید ما، یعنی چهارده سال

پس از تسخیر شهر اورشلیم و

در روز دهم ماه اول سال بود که

حضور قدرتمند خداوند را

احساس کردم و او مرا با خود

بُرد. ② آنگاه خداوند در رؤیا

مرا به سرزمین اسرائیل آورده و

بر یک کوه بلند قرار داد. در
سمت جنوب آن یک عده
بناهایی را دیدم که شبیه یک
شهر بود. ^③ وقتی مرا نزدیکتر
بُرد، با مردی روبرو شدم که
مانند فلزِ برنجی می درخشید. در
دست خود یک ریسمان و یک
چوب برای اندازه‌گیری داشت
و در مقابل دروازه شهر ایستاده
بود.

^④ آن مرد به من گفت: «ای

انسان خاکی، نگاه کن و به
دقت گوش بده و هر چیزی را
که به تو نشان می‌دهم به‌خاطر
بسیار، زیرا به همین منظور به
اینجا آورده شده‌ای. پس تو هم
هر چیزی را که می‌بینی باید به
قوم اسرائیل بگویی.»

دروازه شرقی حویلی بیرونی

⑤ عبادتگاه خداوند را دیدم

که دیواری دورادور آن را

احاطه کرده بود. آن مرد با
چوب اندازه‌گیری خود که سه
متر طول داشت، دیوار را اندازه
گرفت. ضخامت دیوار سه متر
و ارتفاع آن هم سه متر بود. ⑥
سپس به طرف تعمیر شرقی
نگهبانان رفت، از زینه بالا شد
و از دروازه آن که سه متر عرض
داشت، گذشت. ⑦ در پشت
آن، یک دهلیز بود که در هر
طرف آن سه اتاق برای

نگهبانان به مساحت سه متر
مربع وجود داشت. فاصله بین
دیوارها دو و نیم متر بود. پشت
اتاقهای نگهبانان یک دهلیز به
طول سه متر وجود داشت. آن
دهلیز به اتاق ورودی که مقابل
عبادتگاه قرار داشت، وصل
می شد. (۸-۹) او این اتاق را که
نزدیکترین قسمت به عبادتگاه
بود، اندازه گرفت و طول آن
چهار متر و ضخامت دیوارهای

آن در قسمت پشت، یک و نیم
متر بود. ⑩ اتاقهای نگهبانان
در دو طرف دهلیز یک اندازه
بودند و ضخامت دیوارهای بین
آنها یکی بود. ⑪ سپس آن مرد
عرض دهلیز را که نزدیک
دروازه بود اندازه گرفت. طول
آن دهلیز شش و نیم متر و
عرض درواز آن پنج متر بود.
⑫ در برابر هر یک از اتاقهای
نگهبانان، دیوار کوتاهی به

ارتفاع نیم متر و عرض نیم متر
وجود داشت. هر اتاق سه متر
مربع مساحت داشت.

⑬ بعد عرض آن تعمیر،

یعنی از پشت دیوار یک اتاق
نگهبانان تا عقب دیوار مقابل
آن را اندازه کرد و این مسافه
دوازده و نیم متر بود. ⑭ سپس
اتاق آخری تعمیر را که رو به
حویلی عبادتگاه باز می‌شد
اندازه کرد، فاصله آن ده متر

بود. ①۵ مسافهٔ بین دروازهٔ

خارجی تا آخرین اتاق بیست و

پنج متر بود. ①۶ تمام دیوارهای

خارجی اتاقها و همچنان دیوار

بین آنها دارای کلکینها بودند.

دیوارها و ستونهای تعمیر با

تصاویر درختهای خرما تزئین

شده بودند.

حویلی بیرونی

بعد آن شخص مرا به ①۸-۱۷

حویلی بیرونی بُرد. به دَورادَور
حویلی سی اتاق بنا یافته بود.
پیشروی این اتاقها یک پیاده‌رو
با سنگ، فرش شده بود که
دَورادَور حویلی را می‌پوشاند.
سطح حویلی بیرونی پایینتر از
سطح حویلی داخلی قرار
داشت. (۱۹) در مقابل دروازه
شرقی، دروازه دیگری وجود
داشت که به حویلی داخلی باز
می‌شد. وقتی فاصله بین دو

دروازه را اندازه کرد، فاصله آن
پنجاه متر بود.

دروازه شمالی حویلی بیرونی

②۰ بعد آن مرد به سوی

دروازه شمالی که به حویلی

بیرونی باز می شد، رفت و طول

و عرض آن را اندازه کرد. ②۱

در آنجا هم سه اتاق نگهبانی

در هر دو طرف دروازه قرار

داشت. اندازه این اتاقها برابر به

اندازه اتاقهای دروازه شرقی
بود. مجموع طول محوطه

دروازه، بیست و پنج متر و
عرض آن دوازده و نیم متر بود.

②۲ دهلیز ورودی، کلکینها،

ستونها و دیوارهای تزئین شده
با تصاویر درختهای خرما مانند

تعمیر نگهبانی دروازه شرقی

داشت. در اینجا هم یک زینه

هفت پله‌ای در پیشروی دروازه

قرار داشت. این دهلیز در

قسمت آخر تعمیر و مشرف به
حویلی بود. (۲۳) در مقابل تعمیر
نگهبانی دروازه شمالی هم مانند
تعمیر نگهبانی دروازه شرقی،
یک تعمیر نگهبانی دیگر وجود
داشت که به حویلی داخلی باز
می شد. مسافت بین دو دروازه
پنجاه متر بود.

دروازه جنوبی حویلی بیرونی

(۲۴) سپس آن مرد مرا به

طرف تعمیر نگهبانی دروازه
جنوبی راهنمایی کرد. او دیوار
داخلی و دیگر جاهای آن را
اندازه کرد و اندازه آن هم مانند
اندازه دروازه‌های دیگر بود. (۲۵)
مانند دروازه‌های دیگر دارای
یک تعمیر نگهبانی و دیوارهای
کلکین دار بود. طول این تعمیر
هم بیست و پنج متر و عرضش
دوازده و نیم متر بود (۲۶) و
همچنان یک زینۀ هفت پله‌ای

داشت. ستونهایش با تصاویر
درختهای خُرما تزئین شده
بودند. (۲۷) در اینجا هم یک
دروازه به حویلی داخلی باز
می شد. مسافت بین این دو تعمیر
نگهبانی هم پنجاه متر بود.

دروازه جنوبی حویلی داخلی

(۲۸) بعد آن مرد مرا از راه

دروازه جنوبی به حویلی داخلی
بُرد. او محوطه این تعمیر

نگهبانی را اندازه کرد و

اندازه‌هایش برابر به اندازه‌های

تعمیرهی نگهبانی بیرونی بود.

اتاقهای تعمیر نگهبانی،

دهلیز و دیوارهای داخلی آن

یک اندازه بود. اتاقها دارای

چند کلکین بودند. طول

محوطهٔ این تعمیر نگهبانی

بیست و پنج متر و عرض آن

دوازده و نیم متر بود. (۳۱) دهلیز

آن به طرف حویلی بیرونی باز

می‌شد و ستونهای تعمیر آن با
تصاویر درختهای خرما تزئین
شده بودند. اما زینۀ این تعمیر
هشت پله داشت.

دروازه شرقی حویلی داخلی

③۲ سپس مرا از طریق دروازه
شرقی به حویلی داخلی بُرد.
وقتی این تعمیر نگهبانی را
اندازه کرد، اندازه‌اش برابر به
اندازه تعمیرهای دیگر بود. ③۳

اندازهٔ اتاقهای نگهبانی، دهلیز
و دیوارهای خانه هم فرقی
نداشت. طول محوطهٔ دروازه نیز
بیست و پنج متر و عرض آن
دوازده و نیم متر بود. (۳۴) دهلیز
آن به طرف حویلی بیرونی باز
می‌شد و ستونهایش همچنان با
تصاویر درختهای خرما تزئین
شده بودند. زینهٔ این تعمیر هم
هشت پله داشت.

دروازهٔ شمالی حویلی داخلی

③۵ آن مرد مرا از آنجا به

دروازه شمالی حویلی داخلی بُرد

و آن را اندازه کرد. اندازه‌های

این تعمیر نگهبانی برابر به

اندازه‌های تعمیرهای دیگر بود.

③۶ اینجا هم دارای اتاقهای

نگهبانی، ستونهای تزئین شده،

دهلیز و کلکینها بود. طول آن

تعمیر بیست و پنج متر و عرض

آن دوازده و نیم متر بود. ③۷

دهلیز آن مقابل حویلی بیرونی

قرار داشت و ستونهای آن هم با
تصاویر درختهای خرما تزئین
شده بودند. زینۀ این تعمیر نیز
هشت پله داشت.

اتاقهای مخصوص قربانی

③۸ در حویلی بیرونی اتاقی

بود که پهلوی تعمیر نگهبانان
قرار داشت. در آن اتاق گوشت
قربانی سوختنی را می شستند.

③۹ چهار میز در دو طرف این

اتاق قرار داشت. بالای آنها
حیوانات قربانی سوختنی،
قربانی گناه و قربانی جبران گناه
را ذبح می‌کردند. (۴۰) بیرون اتاق
ورودی هم چهار میز در دو
طرف راه دخول دروازه شمالی
وجود داشت، (۴۱) یعنی مجموعاً
هشت میز بود که چهار عدد آنها
در داخل و چهار میز دیگر
بیرون بودند و بر آنها حیوانات
را قربانی می‌کردند. (۴۲) چهار

میز سنگی را هم ساخته بودند و بالای آنها ظرفها و لوازمی را که برای قربانی به کار می‌رفتند، می‌گذاشتند. طول و عرض آنها هفتاد و پنج سانتی متر و بلندی آنها پنجاه سانتی متر بود. (۴۳)

دورادور اتاق چنگکهای به طول چهار انگشت نصب شده بودند. گوشت قربانی را بر آن میزها می‌گذاشتند.

اتاقهای کاهنان

④۴ در حویلی داخلی دو اتاق

بود، یکی از آنها رو به طرف

جنوب، در پهلوی دروازه

شمالی و دیگری رو به طرف

شمال در کنار دروازه جنوبی

واقع بود. ④۵ آن مرد به من

گفت: «اتاق رو به جنوب،

مربوط کاهنانی است که در

عبادتگاه خدمت می‌کنند ④۶ و

اتاق رو به شمال، برای کاهنانی

است که مسؤول قربانگاه

می‌باشند. این کاهنان همه
اولادهٔ صادق هستند. اینها
یگانه اعضای قبیلهٔ لاوی
هستند که اجازه دارند در
حضور خداوند بایستند و او را
خدمت کنند.»

اتاق ورودی عبادتگاه

④ آن مرد، حویلی داخلی را
اندازه کرد و مساحت آن پنجاه
متر مربع بود. یک قربانگاه هم

در مقابل عبادتگاه قرار داشت.

④۸ بعد مرا به اتاق ورودی

عبادتگاه بُرد و ستونهای دو

طرف آن دروازه را اندازه کرد.

عرض راهرو آن هفت متر،

ضخامت دیوارهای هر دو

طرف یک و نیم متر بود. ④۹

طول این اتاق ورودی ده متر و

عرض آن شش متر بود. از یک

زینهای که ده پله داشت می‌توان

به این اتاق بالا رفت. در دو

طرف دروازه ورودی دو ستون
قرار داشت.

① بعد آن مرد مرا به اتاق

مرکزی، یعنی جایگاه مقدس،

بُرد و راه دخول آن را اندازه

کرد. طول آن حدود سه متر ②

و عرض آن پنج متر بود.

دیوارهای هر دو طرف دو و نیم

متر ضخامت داشتند. سپس

خود جایگاه مقدس را اندازه

کرد، طول آن بیست متر و

عرض آن ده متر بود. (۳) او از آنجا به اتاق داخلی رفت و راه دخول آن را اندازه گرفت. طول آن یک متر و عرض آن سه متر بود و دیوارهای دو طرف آن سه و نیم متر ضخامت داشتند. (۴) بعد مساحت آن اتاق را اندازه کرد که ده متر مربع بود. آن مرد به من گفت: «این مقدسترین جایگاه است.»

اتاقهایی که در دیوار عبادتگاه ساخته
شده بودند

⑤ سپس دیوار عبادتگاه را

اندازه گرفت که ضخامت آن سه
متر بود. دَوْرادَوْر قسمت

خارجی آن یک سلسله اتاقهای

کوچک به عرض دو متر ساخته

شده بودند. ⑥ این اتاقها در سه

طبقه ساخته شده بودند و در هر

طبقه سی اتاق وجود داشت.

دیوار خارجی هر طبقه نازکتر از

دیوار طبقه پایینتر بود تا دیوار
بالایی سُبکتر بوده و بر دیوار
پایین خود فشار وارد نکند. (۷)

دیوار عبادتگاه از بیرون طوری
معلوم می شد که گویی
ضخامتش از پایین تا بالا
یکسان است. در دو طرف
عبادتگاه، در قسمت خارجی
اتاقها دو زینه برای رفتن به
طبقه‌های بالا ساخته شده
بودند. (۸-۱۱) ضخامت دیوار

خارجی دو و نیم متر بود. یک
دروازه از طرف شمال عبادتگاه
و یک دروازه از طرف جنوب
آن به این اتاقها باز می شد.
همچنان دیدم که یک صُفّه به
عرض دو و نیم متر دَوْرادَوْر
عبادتگاه بود. این صُفّه با
اتاقهای مجاور هم سطح و سه
متر از زمین بلندتر بود. بین
صُفّه و اتاقهای کاهنان یک
زمین خالی به وسعت ده متر به

ادامهٔ اتاقهای مجاور عبادتگاه
وجود داشت.

تعمیر به طرف غرب

⑫ یک عمارت در سمت

غربی و مقابل عبادتگاه ساخته
شده بود که عرض آن سی و پنج
متر و طول آن چهل و پنج متر
بود. دیوارهایش دو و نیم متر
ضخامت داشتند.

مجموع اندازه‌های عبادتگاه

⑬ بعد آن مرد عبادتگاه را

از بیرون اندازه کرد و طول آن

پنجاه متر بود. حویلی و

ساختمان با دیوارهایش پنجاه

متر طول داشت ⑭ و عرض

قسمت شرقی عبادتگاه و

حویلی آن هم پنجاه متر بود. ⑮

بعد طول عمارتی را که در

سمت غرب عبادتگاه واقع بود،

اندازه کرد و طول آن با

دیوارهای دو طرفش پنجاه متر

بود.

جُزییات عبادتگاه

اتاق ورودی عبادتگاه،

جایگاه مقدس و مقدسترین

جایگاه، (۱۶) همه از پایین به بالا

تا کلکین‌ها، با تخته‌های

قشنگ چوبی پوشانیده شده

بودند و کلکین‌ها نیز با چوب

پوشیده بودند. (۱۷-۱۸) بر دیوارهای

داخلی عبادتگاه تا حصهٔ بالای

دروازه‌ها تصاویر موجودات
آسمانی حکاکی شده بودند و
بین هر دو موجود آسمانی یک
درخت خُرما نقش شده بود. هر
موجود آسمنی دو روی داشت.
یکی از آن دو روی، شبیه
انسان بود و رو به سوی درخت
خُرما در یک سمت و دومین
شبیه روی شیر و رو به طرف
درخت خُرمای سمت دیگر
داشت. تزئین دَوْرادَوْر دیوار

داخلی عبادتگاه به همین
ترتیب بود.

قربانگاه چوبی

②۱ چوکات دروازه‌های

جایگاه مقدس مربع شکل بود و

چوکات دروازهٔ مقدس‌ترین

جیگاه هم به همان شکل بود.

②۲ یک قربانگاه چوبی به

بلندی یک و نیم متر و مساحت

یک متر مربع در آنجا قرار

داشت. کنجها، پایه‌ها و

دیوارهایش همه چوبی بودند.

آن مرد به من گفت: «این میزی

است که در حضور خداوند

می‌باشد.»

دروازه‌های جایگاه مقدس

②۳ آنجا در انتهای راه

ورودی، یک دروازه به

جایگاه مقدس و یک دروازه

دیگر برای مقدس‌ترین جایگاه

وجود داشت. (۲۴) این دروازه‌ها
دو پله‌ای بودند و از وسط باز
می‌شدند. (۲۵) دروازه‌های
جایگاه مقدس هم مانند
دیوارها با تصاویر موجودات
آسمانی و درختهای خرما تزئین
شده بودند. بر حصه خارجی
اتاق ورودی یک سایبان چوبی
بود. (۲۶) بر دیوارهای دو طرف
هم تصاویر درختهای خرما
نقش شده بودند و دیوار آن

دارای کلکین‌ها بود. اتاقهای
پهلوی عبادتگاه نیز دارای یک
سایبان بودند.

اتاقهای کاهنان

① آنگاه آن مرد، مرا به

حویلی بیرونی، به‌سوی

ساختمانی بُرد که در قسمت

شمال عبادتگاه و نزدیک

ساختمان غربی بود. ② طول

ساختمانی که در شمال قرار

داشت پنجاه متر و عرض آن

بیست و پنج متر بود. (۳) در

یک طرف این ساختمان،

ساحه‌ای با عرض ده متر، در

امتداد عبادتگاه و در سمت

دیگر آن، سنگفرش حویلی

بیرونی بود. این ساختمان سه

طبقه داشت و اتاقهای طبقه بالا

از اتاقهای طبقه پایین عقب‌تر

بودند. (۴) در امتداد سمت

شمال این ساختمان یک راهرو

به عرض پنج متر و طول پنجاه

متر وجود داشت. راه‌های

ورودی در سمت شمال بودند.

⑤ اتاق‌های طبقه بالایی

کوچکتر از اتاق‌های طبقه

وسطی و پایینی بودند، زیرا آنها

کمی عقب‌تر ساخته شده بودند.

⑥ اتاق‌های این تعمیر برخلاف

ساختمان‌های دیگر، ستون

نداشتند و به همین لحاظ

اتاق‌های طبقه بالایی کوچکتر از

اتاقهای طبقهٔ زیرین بودند. ⑦

یک دیوار موازی به اتاقها و

حویلی بیرونی قرار داشت و

طول آبیست و پنج متر بود.

⑧ ردیف اتاقهایی که در امتداد

حویلی بیرونی بودند بیست و

پنج متر طول داشت اما طول

ردیف اتاقهای دیگر پنجاه متر

بود. ⑨ در زیر این اتاقها در

قسمت شرقی ساختمان، آنجا

که دیوار حویلی شروع می‌شد،

دروازه‌های برای ورود به حویلی
وجود داشت. ⑩ در قسمت

جنوبی، نزدیک ساختمان غربی
عبادتگاه، ساختمان مشابهی با
یک سلسله اتاقها وجود داشت.

⑪ در پیشروی اتاقها، مانند

ساختمان شمالی یک راهروی
به همان طول و عرض و شکل

و ترتیب دروازه‌های خروجی

قرار داشت. ⑫ در قسمت

ورودی راهرو، موازی به دیوار

مقابل که به طرف شرق امتداد داشت، یک دروازه برای دخول به اتاقها وجود داشت.

⑬ آن مرد به من گفت:

«اتاقهای شمالی و جنوبی که

در دو طرف عبادتگاه بنا

شده‌اند، مقدس هستند. در آنجا

کاهنانی که در حضور خداوند

نزدیک می‌شوند، مقدس‌ترین

هدیه‌ها را می‌خورند و هدیه‌های

آردی و هدیه‌های جرم و گناه را

در آنجا تقدیم می‌کنند، زیرا آن
اتاقها مقدس هستند. (۱۴) وقتی
کاهنان بخواهند از عبادتگاه
بیرون بروند، باید قبل از رفتن
به حویلی بیرونی، لباسهای خود
را تبدیل کنند و با لباسهای
مخصوصی که برای خدمت
پوشیده‌اند بیرون نروند، چون
این لباسها مقدس هستند. قبل
از ورود به جاهایی که به روی
مردم بازاند، باید لباس دیگری

بپوشند.»

اندازهٔ محوطهٔ عبادتگاه

①۵ آن مرد پس از آن که از

اندازه‌گیری ساحهٔ داخلی

عبادتگاه فارغ شد، مرا از راه

دروازهٔ شرقی بیرون بُرد تا ساحهٔ

دورادور آن را هم اندازه‌گیری

کند. ①۶ سمت شرقی آن را دو

صد و پنجاه متر اندازه کرد ①۷

و سمت شمالی آن نیز دو صد

و پنجاه متر بود. (۱۸) بعد به

سمت جنوب برگشته و آن را دو
صد و پنجاه متر اندازه نمود.

(۱۹) سپس سمت غربی آن را نیز

اندازه گرفت که دو صد و پنجاه

متر بود. (۲۰) به این ترتیب،

دیوار چهار طرف عبادتگاه را

اندازه نمود. این دیوار، محل

مقدس را از محل عمومی جدا

می ساخت.

حضور پُر جلال خداوند در عبادتگاه

① بعد آن شخص مرا به

دروازه‌ای که رو به شرق بود،

بُرد. ② ناگهان جلال خدای

اسرائیل از جانب شرق پدید شد

و آواز او مانند غُرش دریای

خروشان بود و روی زمین از

نور جلال او روشن شد. ③ این

رؤیا مانند دو رؤیایی بود که

قبلاً دیده بودم، یکی در وقتی که

خداوند برای خراب کردن

اورشلیم آمد و دیگری در کنار

دریای خابور. آنگاه در حضور
او رو به خاک افتادم. ④ نور
جلال خداوند از کنار من
گذشت و از راه دروازه‌ای که
رو به شرق بود، به داخل
عبادتگاه رفت. ⑤ آن وقت
روح خداوند مرا برداشت و به
حویلی داخلی بُرد و دیدم که
حضور پُر جلال خداوند
عبادتگاه را پُر کرد.

⑥ در حالی که آن مرد پهلوی

من ایستاده بود، صدای خداوند
را شنیدم که از داخل عبادتگاه
با من صحبت می‌کرد. (۷)

خداوند به من فرمود: «ای
انسان خاکی، اینجا جایگاه
تخت من و جای قدمهایم
است. من در بین قوم برگزیده
خود ساکن می‌شوم و ایشان را
تا به ابد فرمانروایی می‌کنم.
مردم اسرائیل و پادشاهان‌شان
دیگر هرگز با بُت‌پرستی و

پرستش مقبرهٔ پادشاهان خود،
نام مقدس مرا بی حرمت
نمی سازند. ⑧ پادشاهان شان
قصرهای خود را در کنار خانهٔ
من آباد کردند که فقط یک
دیوار بین من و آنها بود. چون
آنها با اعمال زشت خود نام
مقدس مرا بی حرمت ساختند،
بنابراین من هم با خشم و غضب
آنها را هلاک کردم. ⑨ حالا
مردم باید بتها و مقبره‌های

پادشاهان را از خود دور کنند تا
من برای همیشه در میان ایشان
ساکن شوم.»

⑩ خداوند به کلام خود

ادامه داده فرمود: «ای انسان
خاکی، همه چیزهایی را که
درباره عبادتگاه دیدی، برای
قوم اسرائیل شرح بده و آنها را
از نقشه و طرح آن آگاه ساز تا
از کارهای زشتی که کرده‌اند،
خجالت بکشند. ⑪ پس از آن

که آنها واقعاً از اعمال بد خود

اظهار پشیمانی کردند، آنگاه

تمام جزئیات ساختمان

عبادتگاه را از قبیل نقشه،

طرح، دروازه‌ها، راه دخول و

تمام مقررات و قوانین مربوط به

آن را برای شان تشریح کن. (۱۲)

این است مقررات عبادتگاه:

تمام ساحهٔ عبادتگاه که بر فراز

کوه بنا شده است، مقدس

می‌باشد. بلی مقررات عبادتگاه

همین است.»

قربانگاه

⑬ اندازه‌های قربانگاه به

این ترتیب است: بلندی پایه
مربع شکل آن نیم متر و دارای
لبه‌ای به اندازه چهار انگشت

بود. ⑭ بالای این پایه یک

صَفَهٗ چهار کنجه به بلندی یک

متر ساخته شده بود که از هر

طرف نیم متر با لبهٔ پایه فاصله

داشت. بالای صُفّهٔ زیرین یک
صُفّهٔ دیگر به بلندی دو متر قرار
داشت. این صُفّه هم از هر
طرف نیم متر از لبّهٔ صُفّهٔ زیرین
دور بود. ①۵ صُفّهٔ سوم هم به
همین ترتیب بالای صُفّهٔ دوم
ساخته شده بود. قربانی‌ها را بر
صُفّهٔ بالایی که در هر کنج خود
یک شاخ داشت،
می‌سوختانند. ①۶ هر ضلع صُفّهٔ
بالایی شش متر بود. ①۷ هر

ضلع صُفَّهٗ مربع شکل وسطی،
هفت متر و ارتفاع لبهٔ آن بیست
و پنج سانتی متر بود. فاصلهٔ لبهٔ
پایه تا صُفَّهٗ زیرین، از هر طرف
نیم متر بود. در سمت شرقی
قربانگاه یک زینه جهت بالا
رفتن ساخته شده بود.

تقدیس قربانگاه

①۸ خداوند متعال به من

فرمود: «ای انسان خاکی، به

آنچه که می‌گویم به دقت گوش
بده. وقتی این قربانگاه ساخته
شد، باید قربانی‌های سوختنی را
بر آن تقدیم کنید و خون آنها را
بر قربانگاه بپاشید. (۱۹) تنها
کاهنانی که اولادۀ صادق و از
قبیلۀ لاوی باشند، می‌توانند به
حضور من بیایند و خدمت
کنند. من که خداوند متعال
هستم، امر می‌کنم که یک
گوساله را به عنوان قربانی گناه

تقدیم کن. (۲۰) بعد کمی از
خونش را گرفته بر چهار شاخ
قربانگاه و چهار کنج صُفَّهُ
وسطی و لبهٔ آن بپاش. به این
ترتیب قربانگاه را پاک نموده
و تقدیس می‌کنی. (۲۱) سپس
گوساله‌ای را که به عنوان
قربانی گناه تقدیم شده بگیر و
در جای معینی در بیرون
عبادتگاه بسوزان.

(۲۲) در روز دوم یک بُز نر و

بی عیب را به عنوان قربانی گناه
تقدیم کن تا قربانگاه با خون
آن از گناه پاک شود، همان طور
که با خون گوساله پاک شده
بود. (۲۳) بعد از ختم این مراسم،
یک گوساله و قوچ سالم و
بی عیب را از گله بگیر و آنها را
قربانی کن. (۲۴) بعد آنها را به
حضور من بیاور تا کاهنان بر
آنها نمک بپاشند و به عنوان
قربانی سوختنی برای من تقدیم

کنند. (۲۵) تا یک هفته، هر روز
یک بُز نر، یک گوساله و یک
قوچ را که سالم و بی عیب
باشند، از بین گله بیاور و به
عنوان قربانی گناه تقدیم کن.

(۲۶) به مدت هفت روز، کاهنان
باید قربانگاه را تقدیس کنند تا
آماده گردد. (۲۷) در پایان هفت
روز و از روز هشتم به بعد،
کاهنان باید قربانی‌های
سوختنی و قربانی‌های سلامتی

را که مردم می‌آورند بر قربانگاه
تقدیم کنند. آنگاه من خوشنود
و راضی می‌شوم. « خداوند
متعال چنین فرموده است.
دروازه مخصوص برای پادشاه

① بعد آن مرد مرا دوباره به
دروازه شرقی سمت حویلی
بیرونی عبادتگاه بُرد و آن
دروازه بسته بود. ② خداوند به
من فرمود: «این دروازه باید

همیشه بسته باشد و هیچ‌کسی
اجازه ندارد که آن را باز کند،
زیرا من، خداوند که خدای
اسرائیل هستم از آن داخل
شده‌ام، بنابراین آن دروازه همیشه
بسته بماند. ③ تنها پادشاه
می‌تواند در داخل آن تعمیر
بنشیند و در حضور من از
خوراک مقدس بخورد اما او
فقط از طریق اتاق ورودی
داخل شود و از همان راه بیرون

برود.»

قوانین داخل شدن به عبادتگاه

④ بعد مرا از آنجا از راه

دروازه شمالی به روبه روی

عبادتگاه آورد. در آنجا دیدم که

جلال حضور خداوند،

عبادتگاه را پُر ساخته بود. من

رو به خاک افتادم و سجده

کردم. ⑤ خداوند به من فرمود:

«ای انسان خاکی، به آنچه که

می بینی و می شنوی به دقت
توجه کن و قوانین و مقررات
عبادتگاه مرا بجا آور و باید
بدانی که چه اشخاصی داخل
عبادتگاه شده می توانند و چه
کسانی نمی توانند. ⑥ به قوم
نافرمان اسرائیل بگو که
خداوند متعال می فرماید: ای
بنی اسرائیل، شما باید به
کارهای زشت و پلیدتان خاتمه
بدهید، ⑦ زیرا وقتی برای من

گوشت و خون قربانی را تقدیم
می‌کنید، به مردم بیگانه و
خسته‌نشده، چه در جسم و چه
در قلب، اجازه می‌دهید که به
عبادتگاه بیایند و آن را
بی‌حرمت سازند. با این اعمال
گناه‌آلودتان پیمان مرا
شکسته‌اید. ^(۸) وظایف مقدسی
را که به شما سپرده بودم اجرا
نکرده‌اید بلکه در عوض
اشخاص بیگانه را مأمور

ساخته‌اید تا امور عبادتگاه مرا
اداره نمایند.»

⑨ خداوند متعال می‌فرماید:

«اشخاص بیگانه و ختنه‌نشده،
چه در جسم و چه در قلب، و
حتی بیگانه‌گانی که در بین قوم
اسرائیل زندگی می‌کنند، اجازه
داخل شدن به عبادتگاه مقدس
مرا ندارند.»

پس گرفتن صلاحیت یک عده از
لاویان

⑩ من آن لاویانی را که

همراه با سایر مردم، مرا ترک

کردند و به دنبال بُتها رفتند،

جزا می‌دهم. ⑪ آنها می‌توانند

از دروازه‌های عبادتگاه مراقبت

کنند و کارهای آن را اجرا

نمایند. آنها می‌توانند حیواناتی

را که مردم جهت قربانی

سوختنی می‌آورند، ذبح کنند و

در خدمت مردم باشند. ⑫ اما

به‌خاطری که آنها قوم اسرائیل را

به بُت‌پرستی تشویق کردند و
به سوی گناه کشاندند، بنابراین
من، خداوند، سوگند خورده‌ام
که آنها را به سزای اعمال‌شان
برسانم. (۱۳) پس آن لاویان دیگر
نمی‌توانند به من نزدیک شوند،
به عنوان کاهن مرا خدمت کنند
و یا به چیزهایی که مقدس
هستند، دست بزنند. پس آنها
باید جزای گناهانی را که
مرتکب شده‌اند، ببینند. (۱۴) با

اینهم می‌توانند در عبادتگاه من
مشغول خدمت باشند، وظایفی
را که بدوش دارند اجرا نمایند
و به همه کارهای دیگر آن
رسیده‌گی کنند.»

مسئولیت کاهنان

①۵ خداوند متعال فرمود:

«وقتی سایر قوم اسرائیل مرا
ترک کردند و گمراه شدند، از
قبیلهٔ لاوی تنها اولادهٔ صادوق

به وظیفهٔ کاهنی خود ادامه دادند. بنابراین فقط آنها اجازه دارند که به حضور من بیایند، مرا خدمت کنند و قربانی‌ها را تقدیم نمایند. (۱۶) تنها آنها می‌توانند که به داخل عبادتگاه من بیایند، به قربانگاه من نزدیک شوند و مراسم عبادت را نظارت کنند. (۱۷) وقتی به حویلی داخلی وارد می‌شوند، باید لباس کتان بپوشند و هنگام

خدمت در آنجا نباید هیچ

لباسی پشمی به تن داشته باشند.

①۸ برای این که عرق نکنند،

باید یک دستار و یک زیر

پیراهن از کتان بدون کمر بند

بپوشند. ①۹ قبل از آن که به

حویلی بیرونی نزد مردم بروند،

لباس خدمت را از تن بیرون

کنند و در اتاقهای مقدس

بگذارند و لباس عادی بپوشند،

مبادا مردم با تماس به لباس

مقدس آنها صدمه بینند.

②۰ کاهنان نباید موی سر

خود را بتراشند و یا موی دراز

داشته باشند بلکه آن را باید

کوتاه کنند. ②۱ هیچ کاهنی

نباید قبل از داخل شدن به

حویله داخلی، شراب بنوشد.

②۲ او نباید با زن بیوه یا طلاق

شده ازدواج کند بلکه یک

دختر باکره اسرائیلی یا بیوه‌ای

را که شوهرش کاهن بوده باشد

به همسری خود انتخاب نماید.

۲۳) کاهنان باید فرق بین

چیزهای مقدس و چیزهای

عادی را به قوم برگزیده من

تعلیم بدهند و به آنها بگویند که

چه چیزی مطابق شریعت پاک

است و چه چیزی نجس است.

۲۴) وقتی یک اختلاف حقوقی

پیش می آید، کاهنان باید به

عنوان قاضی عمل کرده، بر

اساس قانون، داوری و قضاوت

نمایند. در مراسم برگزاری
عیدها احکام و فرایض مرا بجا
آورند و حرمت روز سبت مرا
نگهدارند.

②۵ هیچ کاهنی نباید با
نزدیک شدن به جنازه‌ای، خود
را نجس سازد، مگر این که
جنازه پدر، مادر، پسر، دختر،
خواهر مجرد و یا برادرش
باشد. ②۶ بعد از مراسم پاک
شدن، باید هفت روز صبر کند

و بعد می‌تواند دوباره به وظایف خود در عبادتگاه بپردازد. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام.»

②۷ خداوند متعال می‌فرماید:

«در آن روز وقتی کاهن برای

خدمت به حویلی داخلی

عبادتگاه وارد می‌شود، باید

برای خود قربانی گناه تقدیم

کند.

②۸ کاهنان نباید در بین قوم

اسرائیل ملک و میراثی داشته
باشند، زیرا من ملک و میراث
آنها هستم. (۲۹) آنها می‌توانند از
هدیه‌های آردی و قربانی‌های
جرم و گناه و هر چیز دیگری
که مردم وقف من می‌کنند،
برای خوراک خود استفاده
نمایند. (۳۰) اولین محصولات
باغ و زمین و تمام هدیه‌های
دیگری که به من تقدیم
می‌شوند، به کاهنان تعلق

می‌گیرند تا من خانه‌های مردم
را برکت بدهم. (۳۱) کاهنان نباید
گوشت پرنده و حیوانی را که
مُرده یا به‌وسیلهٔ جانوری دریده
شده باشد، بخورند.»

تقسیم کردن زمین

① وقتی زمین را بین قبایل

اسرائیل تقسیم می‌کنید، باید

یک حصهٔ آن که طولش دوازده

و نیم کیلومتر و عرضش ده

کیلومتر باشد، برای خداوند
وقف کنید. تمام این ساحه
مقدس به شمار می‌رود. (۲-۳) این
ساحهٔ مقدس باید به دو حصهٔ
مساوی تقسیم گردد، یعنی طول
هر حصهٔ آن دوازده و نیم
کیلومتر و عرض آن پنج
کیلومتر باشد. در یکی از این
دو حصه باید عبادتگاه خداوند
و جایگاه مقدس ساخته شود.
مساحت عبادتگاه باید دو صد

و پنجاه متر مربع و زمین خالی
دورادور آن به عرض بیست و
پنج متر باشد. ④ این قسمت
زمین، مقدس خواهد بود و
برای کاهنانی که در حضور
خداوند در عبادتگاه خدمت
می‌کنند، در نظر گرفته شود. در
این زمین خانه‌های ایشان و
عبادتگاه مقدس خواهد بود.
⑤ حصهٔ دیگر آن هم که طول
دوازده و نیم کیلومتر و عرض

آن پنج کیلومتر است ملکیت و
منازل لاویانی باشد که در
عبادتگاه خداوند اجرای وظیفه
می‌کنند.

⑥ در پهلوی این ساحه

مقدس، یک حصه زمین دیگر
هم به طول دوازده و نیم کیلومتر
و عرض دو و نیم کیلومتر باید
تعیین گردد تا شهری برای
سکونت مردم اسرائیل بوده و
آنها مالک آن باشند.

املاک برای پادشاه اسرائیل

⑦ در دو سمت ساحه

مقدس، زمینی برای پادشاه
کشور اختصاص داده شود.

یکی در قسمت غربی و دیگری

در حصه شرقی که طول هر یک

از این دو قطعه زمین مساوی به

مجموع عرض ساحه مقدس و

عرض شهر باشد. این زمین از

شرق و غرب موازی به سرحد

یکی از قبایل اسرائیل باشد. ⑧

این دو قطعه زمین سهم پادشاه
کشور است. به این ترتیب آنها
دیگر بر قوم ظلم نمی‌کنند و
بقیه زمین را به قبایل اسرائیل
می‌دهند.

قوانین برای پادشاهان اسرائیل

⑨ خداوند متعال می‌فرماید:

«ای پادشاهان اسرائیل، از ظلم
و ستم به مردم دست بکشید و
عدالت و انصاف را پیشه خود

سازید و دیگر هرگز نباید مردم
را از مُلک و خانه‌های‌شان
بیرون برانید. من، خداوند
متعال، این را به شما می‌گویم.

⑩ همه باید از وزن و

مقیاسهای دقیق کار بگیرید. ⑪

ایفه که معیار اندازه‌گیری مواد

خشک و بت که معیار

اندازه‌گیری مواد مایع است،

باید به یک اندازه باشد. یعنی

هر یک، دهم حصهٔ یک حومر

که واحد وزن است باشد. (۱۲)
یک مثقال باید مساوی به
بیست جیره و یک منا برابر به
شصت مثقال باشد.

(۱۳-۱۵) مقدار هدیه‌هایی که
تقدیم می‌کنید به این ترتیب
است:

- یک شصتم حصه
محصول جو و گندمی را
که برداشت می‌کنید.

- یکصد روغنی که از محصول درختهای زیتون به دست می آورید.
- از هر دو صد گوسفند یک گوسفند از چراگاه های اسرائیل.

اینها هدیه های آردی و قربانی های سوختنی و سلامتی هستند که مردم اسرائیل باید برای کفاره گناهان خود بیاورند. این امر من، خداوند

متعال است. ①۶ تمام مردم اسرائیل باید هدیه‌های خود را به حکمران قوم بدهند ①۷ و مسؤولیت پادشاه این است که در ایام عید، روز اول ماه‌های قمری، روزهای سبت و برگزاری سایر مراسم دینی، قربانی سوختنی، هدیه‌های آردی و هدیه‌های نوشیدنی را برای کفاره گناهان مردم تهیه کند.»

عیدِ فِصْح و عیدِ خیمه‌ها

(همچنان در خروج ۱:۱۲-۲۰ و لاویان ۲۳:۳۳-۴۳)

①۸ خداوند متعال می‌فرماید:

«در روز اول ماه اول سال،

برای مراسم پاک ساختن
عبادتگاه خداوند، یک گاو

جوان بی‌عیب را قربانی کن. ①۹

کاهن کمی از خون این قربانی

را گرفته آن را بر چوکات

دروازهٔ عبادتگاه، بر چهار

گوشهٔ قربانگاه و چوکات

دروازه حویلی داخلی باشد. (۲۰)
همچنان در روز هفتم ماه،
برای هرکسی که ناخواسته یا از
از روی نادانی گناهی کرده
باشد، همین کار را انجام بده.
به این ترتیب عبادتگاه خداوند
پاک می‌شود.

(۲۱) در روز چهاردهم ماه اول
سال، مراسم عیدِ فِصْح را برای
هفت روز برگزار کنید. در
ظرف این هفت روز باید تنها

نان بدون خمیرمایه خورده

شود. (۲۲) در روز اول عید،

حکمران باید برای کفارهٔ گناه

خود و گناه تمام قوم اسرائیل

یک گاو قربانی کند. (۲۳) در هر

هفت روز عید، او باید هفت

گاو و هفت قوچ را که سالم و

بی عیب باشند به عنوان قربانی

سوختنی به حضور من تقدیم

کند. همچنان هر روز یک بُز نر

را برا رفع گناه قربانی نماید.

۲۴) با هر گاو و هر قوچ چهارده
کیلوگرام آرد و چهار لیتر روغن
تقدیم نماید.

۲۵) در روز پانزدهم ماه هفتم
سال، عید خیمه‌ها را برای
هفت روز جشن بگیرید. در
مدت هفت روز این عید،
حکمران باید قربانی گناه،
قربانی سوختنی، هدیه‌های
آردی و روغن تقدیم کند.»

پادشاه و مراسم عیدها

① خداوند متعال می‌فرماید:

«دروازه شرقی حویلی داخلی

باید در شش روز هفته بسته

باشد اما در روز سبت و روز

جشن ماه نو باز شود. ② پادشاه

قوم از حویلی بیرونی از راه

دروازه، داخل اتاق ورودی شده

و کنار چوکات دروازه ایستاده

شود، در حالی که کاهن قربانی

سوختنی و قربانی سلامتی او را

تقدیم می‌کند، نزد چوکات
دروازه مراسم ستایش را انجام
دهد و سپس از دروازه بیرون
برود اما دروازه باید تا شام باز
بماند. (۳) در روزهای سبت و
جشن ماه نو، همهٔ مردم باید در
مقابل این دروازه به حضور من
سجده کنند. (۴) قربانی‌های
سوختنی را که حکمران قوم در
روزهای سبت به من تقدیم
می‌کند، شش برهٔ بی‌عیب و

یک قوچ بی عیب باشند. ⑤

مقدار هدیهٔ آردی که با قوچ

تقدیم می‌شود باید چهارده

کیلوگرام همراه با سه لیتر روغن

زیتون باشد. ⑥ در جشن ماه

نو، یک گاو جوانِ بی عیب،

شش بره و یک قوچ بی عیب

بیاورد. ⑦ هدیهٔ آردی که با هر

گاو و هر قوچ تقدیم می‌کند،

باید چهارده کیلوگرام باشد و

برای بره‌ها هر اندازه‌ای که

حاکم بخواهد می تواند بدهد. با
هر چهارده کیلوگرام آرد، سه
لیتر روغن زیتون هم تقدیم
شود. ⑧ حکمران باید از راه
اتاق ورودی دروازه داخل شود
و از همان راه هم بیرون برود.

⑨ وقتی مردم در روزهای
عید برای عبادت من می آیند،
کسانی که از دروازه شمالی وارد
عبادتگاه می شوند باید از
دروازه جنوبی بیرون بروند و

اشخاصی که از دروازهٔ جنوبی
داخل می‌شوند باید از دروازهٔ
شمالی بیرون بروند. هیچ‌کسی
اجازه ندارد از راهی که وارد
شده است خارج شود بلکه از
دروازهٔ مقابل بیرون برود. ⑩

حکمران باید از راه اتاق

ورودی دروازه داخل شود و از

همان راه هم بیرون برود. ⑪ در

ایام عید و جشنهای مذهبی، با

هر گاو جوان و هر قوچ،

چهارده کیلوگرام آرد تقدیم شود
اما برای بره‌ها هر مقداری که
بخواهند می‌توانند بدهند. با هر
چهارده کیلوگرام هدیهٔ آرد سه
لیتر روغن زیتون هم تقدیم
شود.

⑫ وقتی حکمران بخواهد

هدیهٔ دلخواه و داوطلبانه تقدیم
کند، خواه هدیه‌اش قربانی
سوختنی باشد خواه قربانی
سلامتی، باید دروازهٔ شرقی

حویلی داخلی برایش باز شود تا
بتواند قربانی‌های خود را مانند
قربانی‌های روز سبت تقدیم
کند. سپس او باید از همان
راهی که آمده است بیرون برود
و دروازه، پشت سرش بسته
شود.

قانون دائمی قربانی روزانه

⑬ هر روز صبح، باید یک
برهٔ یک سالهٔ بی‌عیب به عنوان

قربانی سوختنی به من تقدیم
شود. (۱۴) همچنان هر روز صبح
باید دو کیلوگرام هدیهٔ آردی و
یک لیتر روغن زیتون تقدیم
شود. (۱۵) پس یک بره، هدیهٔ
آردی با روغن زیتون به عنوان
قربانی روزمره، یک قانون
دائمی است که باید هر روز
صبح اجرا شود.»

املاک پادشاه

①۶ خداوند متعال می‌فرماید:

«هرگاه یک پادشاه قطعه زمینی

از ملکیت خود را به یکی از

پسران خود به عنوان میراث

بدهد، آن زمین برای همیشه به

آن پسر تعلق خواهد داشت. ①۷

اما اگر پادشاه از زمین خود

قسمتی را به یکی از

خدمتگاران خود بدهد، آن

خدمتگار می‌تواند آن را تا سال

پنجاهم یعنی سال آزادی، برای

خود نگهدارد و سپس باید آن
را دوباره به حاکم بدهد.

دارایی حاکم بعد از او تنها به

پسرانش به ارث می‌رسد. (۱۸)

حاکم اجازه ندارد که ملک و

دارایی مردم را از آنها به زور

بگیرد و یا حق آنها را تلف

کند. اگر بخواهد به پسران خود

چیزی ببخشد، باید از دارایی

خود به آنها بدهد.»

آشپزخانه‌های عبادتگاه

①۹ بعد آن مرد مرا از راه

دخول اتاقهای رو به شمال، در

کنار دروازه در قسمت جنوبی

حویلی داخلی بُرد. در انتهای

قسمت غربی جایی را به من

نشان داده ②۰ گفت: «در اینجا

کاهنان گوشت قربانی جبران

گناه و قربانی خطا را پخته

می‌کنند و با هدیه‌های آردی،

نان می‌پزند. همهٔ این کارها را

در اینجا انجام می‌دهند تا

چیزی از این قربانی‌های مقدس
به حویلی بیرونی بُرده نشود و به
مردم صدمه‌ای نرسد.»

②۱ سپس آن مرد مرا به

حویلی بیرونی آورد و به چهار
کنج حویلی بُرد. ②۲ در هر کنج
حویلی یک حویلی کوچکتر به
طول بیست متر و عرض پانزده
متر بود. ②۳ به دَوْرادَوْر داخل
آنها یک طاقچهٔ سنگی ساخته
شده بود و یک جای برای

پُختن غذا در زیر آن قرار
داشت. (۲۴) او به من گفت:
«اینجا آشپزخانه‌هایی است که
خادمان عبادتگاه گوشت
قربانی‌هایی را که مردم
می‌آورند، می‌پزند.»

دریایی که از عبادتگاه جاریست

(۱) آن مرد مرا دوباره به راه
دخول عبادتگاه آورد. دیدم که
یک مقدار آب از جنوب

عبادتگاه از زیر راه ورودی

عبادتگاه به طرف شرق

جاریست و از قسمت جنوبی

قربانگاه می‌گذرد. (۲) بعد مرا از

راه دروازه شمالی بیرون آورد و

از آنجا دور زده به دروازه

حویلی بیرونی که در سمت شرق

است، رفتیم. در آنجا دیدم که

آن آب از قسمت جنوبی دروازه

شرقی جاری بود. (۳) آن مرد با

ریسمان اندازه‌گیری پنجصد متر

به طرف شرق را اندازه کرد و از

آن نقطه مرا از میان آب عبور

داد. آب تا بند پای من بود. ④

بعد پنجصد متر دیگر را اندازه

گرفت و به من کمک کرد تا از

میان آب عبور کنم. در این

نقطه، آب تا زانوهایم می‌رسید.

پنجصد متر دورتر از آنجا عمق

آب دریا تا به کمر من بود. ⑤

بعد پنجصد متر دیگر پیش

رفت و در اینجا دریا آنقدر

عمیق بود که فقط شناکنان
می‌شد به آن طرف دریا رفت،
پس کسی نمی‌توانست از آن
عبور کند. ⑥ آن مرد به من
گفت: «ای انسان خاکی، به
آنچه که دیدی به دقت توجه
کن.»

سپس او مرا دوباره به کنار
دریا آورد. ⑦ در هنگام
بازگشت دیدم که درختهای
زیادی در دو طرف دریا سبز

شده‌اند. ⑧ او به من گفت:

«آب این دریا از بیابان و درهٔ
اُردن به طرف شرق جاریست و
وقتی که به بحیرهٔ مُرده سرآزیر
می‌شود، آب شور آن را پاک و
گوارا می‌سازد. ⑨ در هر جایی
که آب این دریا جاری گردد،
در آنجا هرگونه حیوان و ماهی
به وجود می‌آید. آب این دریا،
بحیرهٔ مُرده را شیرین می‌سازد و
در هر جا که جاری شود، در

آنجا زندگی به وجود می‌آورد.

⑩ ماهیگیران در ساحل آن

می‌ایستند و از چشمهٔ عینِ جدی

تا چشمهٔ عینِ عجلایم ماهی

می‌گیرند. تورهای خود را برای

خشک کردن در آنجا پهن

می‌کنند. بحیرهٔ مُرده مانند بحیرهٔ

مدیترانه پُر از انواع مختلف

ماهی می‌شود. ⑪ اما آب

جبه‌زارها و نیزارها شیرین

نمی‌شود و آنجا منبع نمک

می‌گردد. (۱۲) در هر دو طرف
دریا اقسام درختها می‌رویند که
برگهای شان هرگز پژمرده
نمی‌شوند و همیشه میوه‌دار بوده
هر ماه میوه تازه بار می‌آورند.
زیرا با آب دریایی که از مکان
مقدس خداوند جاریست،
آبیاری می‌شوند و میوه‌های شان
برای خوراک و برگهای شان
برای شفا استفاده می‌شوند.»

سرحداث سرزمین اسرائیل

⑬ خداوند متعال می‌فرماید:

«سرزمین اسرائیل باید بین

دوازده قبیلهٔ اسرائیل تقسیم

گردد اما به قبیلهٔ یوسف دو

حصه داده شود. ⑭ حالا این

زمین را به طور مساوی بین

خود تقسیم کنید زیرا من به

اجدادتان سوگند خوردم که این

زمین را به آنها بدهم. پس این

زمین به عنوان میراث به شما

تعلق دارد.

①۵ سرحد شمالی از بحیره

مدیترانه تا شهر حِتلون و از
آنجا تا گذرگاه حمات و تا شهر

صِداد ادامه می‌یابد. ①۶ بعد

جانب پروته و سبرایم که بین
سرحد دمشق و حمات واقع‌اند،

پیش می‌رود و به شهر

حصیرحاتکان که در سرحد

حوران است، می‌رسد. ①۷

بنابراین سرحد شمالی از بحیره

مدیترانه به سمت شرق تا شهر

حصِرِ عینان و منطقه دمشق و
حمات که در سمت شمال
است، ادامه دارد.

①۸ سرحد شرقی، از شهر

حوران تا دمشق ادامه می‌یابد.
از آنجا به طرف غرب دور
خورده به دماغه جنوب در
جلعاد که در منطقه بحیره
جلیل است، به دریای اردن
می‌رسد. از آن نقطه در امتداد
دریای اردن پیش می‌رود و از

کنار بحیره مُرده گذشته به تamar
ختم می شود و کشور اسرائیل را
از جلعاد جدا می کند.

①۹ سرحد جنوبی، از شهر

تamar تا چشمه های مریبوت
قادش می رسد و از آنجا در
مسیر دریای سرحدی مصر
پیش رفته به بحیره مدیترانه
ختم می شود.

②۰ سرحد غربی، در امتداد

بحیره مدیترانه پیش رفته و به
طرف شمال تا نقطه غربی
گذرگاه حمات ادامه می یابد.

②۱ این زمین را بین قبایل

اسرائیل تقسیم کن ②۲ و آن را

به عنوان میراث و ملکیت

دائمی برای خود نگهدارید.

بیگانه گان و فرزندان شان که بین

شما زندگی می کنند هم باید از

آن سهمی داشته باشند. آنها

مانند شما تبعه اسرائیل به شمار

می‌روند و همان حقی را که

شما دارید، آنها نیز دارند. (۲۳) به

بیگانه‌گان باید از زمینهای

قبیله‌ای که در آن زندگی

می‌کنند، سهمی داده شود.»

خداوند متعال چنین می‌فرماید.

تقسیم کردن زمین بین قبایل شمالی

اسرائیل

(۱-۷) سرحد شمالی کشور از

بحیرهٔ مدیترانه تا شهر حِتلون و

از آنجا تا گذرگاه حمات، شهر

حصِرِ عینان و سرحد بین دمشق
و حمات می باشد. سهم قبایلی
که بین سرحد شرقی و بحیره
مدیترانه در غرب واقع اند، به
ترتیب، از شمال به جنوب قرار
زیر است:

- دان
- آشیر
- نفتالی
- منسی
- افرایم

• رثوبین

• یهودا

زمین خاص در وسط کشور

⑧ یک قسمت دیگر این

زمین که در جنوب یهودا واقع

است، به منظور خاصی تعیین

گردیده است که طول آن از

شمال به جنوب دوازده و نیم

کیلومتر و عرض آن از شرق به

غرب مساوی به عرض هر یک

از زمینهای قبایل اسرائیل
می باشد. مکان مقدس در وسط
این قسمت می باشد.

⑨ در مرکز این زمین،

ساحه‌ای به طول دوازده و نیم
کیلومتر و عرض ده کیلومتر
باید برای خداوند تخصیص
داده شود. ⑩ سهم کاهنان هم
در همین ساحه می باشد که از
شرق به غرب دوازده و نیم
کیلومتر و از شمال به جنوب

پنج کیلومتر است. عبادتگاه

خداوند در وسط زمین کاهنان

واقع است. (۱۱) این ساحه

مقدس برای کاهنانِ اولاده

صادوق تعیین شده است. آنها

با وفاداری در خدمت من بودند

و مانند سایر مردم اسرائیل و

لاوین دیگر به راه گناه نرفتند.

(۱۲) پس برای آنها مقدسترین

قسمت آن ساحه تعیین گردید و

در کنار زمینی که محل سکونت

سیر لاویان است، قرار دارد.

⑬ لاویان هم سهمی در جنوب

زمین کاهنان دارند که طول آن

دوازده و نیم کیلومتر و عرض

آن پنج کیلومتر می باشد. ⑭ این

حصه زمین که مُلک مقدس

خداوند است نباید فروخته یا

تبادله و یا به کس دیگری داده

شود.

⑮ حصه باقیمانده ساحة

مقدس به طول دوازده و نیم

کیلومتر و عرض دو و نیم
کیلومتر برای استفادهٔ عام
است. مردم می‌توانند در آن
حصه سکونت کنند و از آن
استفاده نمایند. شهر باید در
وسط آن زمین تعیین شود. ①۶
مساحت این شهر دو هزار و
دو صد و پنجاه متر مربع باشد.
①۷ به اطراف شهر یک زمین
خالی به عرض یک صد و
بیست و پنج متر برای چراگاه

تخصیص داده شود. (۱۸) بقیه
زمین که در سمت شرق و غرب
شهر و در امتداد ساحه مقدس
قرار دارند و هر یک به طول
پنج کیلومتر و عرض دو و نیم
کیلومتر می باشد، برای زراعت
و استفاده مردم شهر تعیین
گردد. (۱۹) هرکسی که در شهر
زندگی می کند و از هر قبیله ای
که باشد، حق دارد از آن
استفاده کند. (۲۰) تمام این

منطقه به شمول ساحهٔ مقدس و
شهر، یک مساحت دوازده و
نیم کیلومتر مربع را تشکیل
می‌دهد.

زمینهای باقیماندهٔ دو (۲۱-۲۲)

طرف این منطقه که شامل ساحهٔ
مقدس، عبادتگاه و زمینهای
کاهنان و لاویان است، به
پادشاه تعلق دارد. از شرق به
سرحد شرقی و از غرب به
دریای مدیترانه می‌رسد، و در

شمال با زمین یهودا و در
جنوب با زمین بنیامین هم
سرحد است.

تقسیم کردن زمین برای قبایل جنوبی
اسرائیل

در جنوب این ساحه (۲۷-۲۳)

مخصوص، هر یک از قبایل

باقیمانده، قسمتی از این

سرزمین را از سرحد شرقی به

سمت غرب تا بحیره مدیترانه

به این ترتیب از شمال به جنوب

دریافت می‌کنند:

● بنیامین

● شمعون

● یساکار

● زبولون

● جاد

②۸ سرحد جنوبی جاد از

تامار تا چشمه‌های مریبوت

قادش امتداد دارد و از آنجا در

مسیر دریای سرحدی مصر

پیش رفته به بحیره مدیترانه
ختم می شود.

②۹ خداوند متعال می فرماید:

«به همان ترتیبی که در بالا
ذکر شد، آن زمین بین دوازده
قبیله اسرائیل تقسیم شود.»

دروازه‌های شهر اورشلیم

③۰-۳۴ شهر اورشلیم دارای

دوازده دروازه می باشد. طول هر
یک از دیوارهای شهر دو هزار

و دو صد و پنجاه متر است. هر
دروازه به نام یکی از قبایل
اسرائیل یاد می‌شود. دروازه‌های
دیوار شمالی به نام رثوبین،
یهودا و لاوی، دروازه‌های
دیوار شرقی به نام یوسف،
بنیامین و دان، دروازه‌های
دیوار جنوبی به نام شمعون،
پِساکار و زبولون و دروازه‌های
دیوار غربی به نام جاد، آشیر و
نفتالی یاد می‌شوند. (۳۵) محیط

شهر نه کیلومتر خواهد بود.

از آن به بعد آن شهر به نام

«خداوند در آنجا است»

خوانده خواهد شد.